

آموزش تاریخ

آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی

دوره‌ی دوازدهم، شماره‌ی ۲، زمستان ۱۳۸۹



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات کمک آموزشی

- ۲ کاربرد پدیده‌های پیرامونی و آموزش تاریخ / دکتر عبدالرسول خیراندیش
- ۴ گپی با تصویرگر کتاب‌های تاریخ / گفت‌وگو: مسعود جوادیان
- ۸ کهن شهر شوش / محمد محمدیان فر
- ۱۵ اوضاع اقتصادی ایران در عصر شاهرخ تیموری / فاطمه بلندی
- ۲۰ تاریخ، آینده و اسناد / سید حسن نوربخش
- ۲۷ علل شورش ۱۷ آذر ۱۳۲۱ یابلوای نان / عباس صفایی فرد
- ۳۲ سه برگ ماندنی و جاویدان در تاریخ انقلاب اسلامی / حمید رضا کفاش
- ۴۰ گفت‌وگویی با خانم روح‌الامینی مؤسس و مسئول موزه‌ی آگیرا / فریده حشمتی
- ۴۲ آموزش تاریخ با کارت‌های حوادث / زهرا مروتی
- ۴۵ کاربرد ادبیات در تاریخ‌نگاری / فریدون شایسته
- ۵۰ نقش زنان در توسعه‌ی اجتماعی و فرهنگی از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی / مریم حبیبی فتح‌آبادی
- ۵۶ عینیت و جایگاه آن در مطالعات تاریخی / سهیلانعیمی
- ۶۱ ایجاد انگیزه برای فراگیری بیشتر درس تاریخ / نازنین موفق
- ۶۲ خبر
- ۶۴ معرفی کتاب تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی در دوره‌ی آل‌بویه / اکرم علیخانی

مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: دکتر عبدالرسول خیراندیش
مدیر داخلی: مسعود جوادیان
هیأت تحریریه: عباس پرتوی مقدم
دکتر عطاءالله حسینی
دکتر عبدالرسول خیراندیش
دکتر نصرالله صالحی
دکتر منصور صفت‌گل
دکتر جواد عباسی
دکتر حسین مفتخری
دکتر طوبی فاضلی‌پور
مسعود جوادیان
ویراستار: کبری محمودی
طراح گرافیک: مهسا قبابی
چاپ: شرکت افست (سهام عام)

شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه

نشانی مجله:

تهران صندوق پستی ۶۵۸۵-۱۵۸۷۵
تلفن امور مشترکین: ۷۷۳۳۵۱۱۰ و ۷۷۳۳۶۵۶
نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸
تلفن مجله: ۹-۸۸۳۱۱۶۱
داخلی: ۲۵۰

پیام‌گیر نشریات رشد:

۸۸۳۰۱۴۸۲-۸۸۳۹۲۳۲

مدیرمسئول: ۱۰۲

دفتر مجله: ۱۱۳

امور مشترکین: ۱۱۴

www.roshdmag.ir

E-mail: tarik@roshdmag.ir



کاربرد پدیده‌های پیرامونی و آموزش تاریخ

دکتر عبدالرسول خیراندیش

این حال باید توجه داشت که برای مورخ نه امور عینی دارای ارزش ذاتی هستند و نه امور ذهنی. بلکه هر پدیده‌ی تاریخی، در صورت توجه جدی انسان به آن، می‌تواند گویای واقعیتی باشد که حاصل به هم رسیدن عین و ذهن است. بر این اساس، هر آنچه که پیرامون ما قرار دارد می‌تواند برای انسان صاحب‌نظر، اهل هوش و دقت نظر، بهانه‌ای برای تفکر و اندیشه به شمار آید. به قول سعدی:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

باز بر همین اساس، می‌دانیم میلیون‌ها انسان، سقوط سیب از درخت را دیدند ولی بدان توجه نکردند، اما نوجوان هوشمندی به نام نیوتون از آن وجود قانون جاذبه عمومی را دریافت کرد؛ که در این زمینه می‌توان مثال‌های فراوان دیگری عرضه کرد. می‌بینیم که با بذل توجه به امور و پدیده‌ها، همه چیز را می‌توان به عرصه‌ی تحقیق و شناسایی درآورد و از آن بهره برد و آن را ارزشمند یافت. از جمله‌ی این امور «پدیده‌های پیرامونی» یا «پدیده‌های محیطی» است که می‌تواند مورد توجه معلم و دانش‌آموز در درس تاریخ و یا مورخ و محقق قرار گیرد.

به نحوی نه چندان صحیح برای ما عادت شده است که مطالب تاریخی را فقط از خلال اسناد و کتاب‌ها یا با مشاهده‌ی آثار باستانی و موزه‌ها سراغ بگیریم. در عین حال با این اشکال مواجه هستیم که می‌گویند تاریخ به مطالبی می‌پردازد که مربوط به زمان‌های مرده و گذشته‌های فراموش شده است و لذا چندان رابطه‌ای با زندگی کنونی ندارد؛ پس از آن سودی حاصل نمی‌شود. برای تصحیح این نگاه غلط به تاریخ و جاذب و مفید مطرح ساختن آن می‌توان گفت، همه‌ی پدیده‌های پیرامونی ما، از هر جنس و نوع، اعم از مادی و معنوی و در هر زمان و مکان، می‌تواند کارایی داشته باشد. در هر جایی به احتمال بسیار

برای ما چنین عادت شده که همواره آنچه را که مهم، جالب، قدیمی، باشکوه، مربوط به انسان‌های بزرگ، از جنس عالی و امثال آن است جزو پدیده‌های تاریخی، اعم از مادی و معنوی، به حساب می‌آوریم. چنین عادت و باوری البته بی‌علت نیست؛ از آن رو که تاریخ همواره با امور مهم، ارزشمند و در همان حال جالب توجه و سودمند به حال بشر سروکار داشته است. اما غالباً پیش می‌آید که بسیاری از امور کمتر مهم و جالب توجه، به راحتی، صورت و شکلی مشخص (قالبی) به خود می‌گیرند و تحت تأثیر این شکل‌گرایی، و درواقع ظاهربینی، بسیاری از امور واقعاً «مهم» و «جالب توجه» به دست فراموشی سپرده می‌شوند. از این رو برای مورخ ضرورت دارد مفهوم و مصداق «مهم» و «جالب توجه» همواره مورد ارزیابی و بازبینی قرار گیرد.

این که در آغاز این نوشته بر دو مفهوم «مهم» و «جالب توجه بودن» به عنوان عناصر شکل‌دهنده‌ی تاریخ تأکید تمام دارم از آن روست که امور مهمی که قابلیت و ارزش ورود به تاریخ‌نگاری را می‌یابند، اموری بیرونی هستند؛ یعنی آن امر، یا رخدادی بوده است، یا فرمانی و سخنی و یا اثری به صورت معماری و هنر و صنعت. اهل دانش چنین پدیده‌هایی را پدیده‌ی عینی (Objective) می‌نامند؛ بدان معنا که مشهود، واقعی و بیرونی هستند. اخبار و آثار تاریخی که به درستی در همه‌جا معروف و مشهور هستند از این نوع به‌شمار می‌آیند.

اما منظور از «جالب توجه» هر امری است که ذهن را به خود معطوف می‌سازد و اندیشه‌ی انسانی را مشغول می‌گرداند. اهل دانش به چنین اموری صفت ذهنی (Subjective) اطلاق می‌کنند که به معنای متعلق به ذهن یا ذهنی است.

با این مقدمه، می‌گوییم هر آنچه که بخواهد در کانون توجه، تفکر و تحقیق انسان قرار گیرد، باید جامع امور عینی و ذهنی، هر دو، باشد؛ که مباحث تاریخی نیز از این نوع هستند. با

پدیده‌ای وجود دارد که می‌تواند برای ما گویای یک واقعه، یک شخصیت یا یک زمان تاریخی باشد. تاریخچه‌ی مدرسه‌ای که در آن درس می‌دهیم، نام شهیدی که بر کوچه یا خیابانی گذاشته شده است، نام یک میدان، مناسبت طرح شده در تقویم، که به احتمال موجب تعطیلی مدرسه می‌شود؛ اعم از آن‌که عید باشد یا عزاء، وسایل گوناگونی که از آن استفاده می‌کنیم، مانند وسایل روشنائی، وسایل سرمازا و گرمازا، وسایل نقلیه، لباس، خوراک، لوازم نوشتن و هر چیز دیگری. همه و همه می‌توانند پدیده‌هایی تاریخی تلقی شوند. چه دلیلی وجود دارد که باید فقط مسائل مربوط به چند هزار سال یا چند صد سال و حتی چند دهه پیش را جزو تاریخ بدانیم؟

بسیاری از پدیده‌های پیرامون ما اعم از آثار، اشیاء، حتی آداب و رسوم و عادات و کلمات و رفتار، ریشه در تاریخ دارند؛ نوروز، عاشورا، پوشیدن کت و شلوار، خوردن چای، استفاده از کامپیوتر و... حال این تاریخ می‌تواند دو هزار سال، هزار سال، صد سال یا ده سال قبل باشد. مهم آن است که بتوانیم در ورای هر پدیده‌ای «استمرار تاریخی» یا «تحول تاریخی» را سراغ بگیریم و آن را شناسایی کنیم. از خلال این پدیده‌هاست که می‌توان پویایی اجتماعی و تکامل تمدنی را شناسایی کرد. نکته‌ی مهم‌تر آن‌که هر پدیده‌ی بیرونی، یا ریشه در تاریخ دارد و تاریخی است، یا آن‌که می‌تواند مبدل به یک پدیده‌ی تاریخی شود. این «می‌تواند» را، تا حدود زیادی باید با یقین بیان کرد. زیرا تاریخی شدن پدیده‌های کنونی، بستگی به توجه و تلاش ما دارد. آیا آن‌چه که امروز رخ می‌دهد نمی‌تواند در فردای زندگی انسانی مبدل به یک مبحث تاریخی گردد و در کتاب‌های تاریخی گنجانده شود؟ به عنوان مثال، مشکلات محیط زیست و گرم شدن کره‌ی زمین و بحران غذا و آب و... که همه‌ی ما به‌طور روزمره با آن‌ها سروکار داریم تاریخ‌ساز نیستند و در آینده بیش از پیش مورد توجه قرار نخواهند گرفت. مگر جز آن است که در هر خانه‌ای روزانه مقداری زباله تولید می‌شود و هر ماشین مقداری گازهای آلوده‌کننده از خود بیرون می‌دهد و هر کشاورزی از سموم دفع آفت استفاده می‌نماید و هر شخصی از مقداری آب و انرژی بهره می‌برد؟ چنین مسائلی مربوط به همه انسان‌هاست و ما هر روز به‌طور عادی و بدون هیچ توجه خاصی از جمله «نگاه تاریخی» با آن‌ها سروکار داریم. آیا چنین پدیده‌هایی از امروز تا آینده‌ی تاریخ

مبدل به مباحثی تاریخی نخواهند شد؟ هم‌اکنون دانشمندان از مطالعه بر روی یخ‌های قطب شمال، عناصر لازم برای شناخت آب و هوای عصر یخبندان در یک میلیون سال پیش را کشف می‌کنند؛ یا از نور ستاره‌ای که به زمین می‌رسد تاریخ پیدایش آن در چند میلیارد سال پیش را محاسبه می‌نمایند. این همه نشان می‌دهد که لازم است نگاه رایج را که فقط آثار باستانی و موزه‌ها و مطالب کتب تاریخی را، تاریخ می‌داند عوض کرد. پس همه چیز می‌تواند تاریخی باشد و مورد توجه مورخ و معلم تاریخ و دانش‌آموز و دانشجوی درس تاریخ باشد؛ به شرط آن‌که فرد وسعت و دقت نظر داشته، موشکاف باشد و آینده‌نگر.

چنین نگاهی به پدیده‌های پیرامونی، از یک سو ما را نه فقط «تاریخ‌نگر» می‌سازد بلکه به ما یاد می‌دهد که «تاریخ‌ساز» هم باشیم. این بدان معناست که باید بدانیم هر آن‌چه که انجام می‌دهیم، هر چند به نظر کم‌اهمیت بیاید، می‌تواند در تاریخ بماند و مبدل به پدیده‌ای تاریخی شود. تاریخ فقط در موزه‌ها و گنجینه‌های بزرگ پرآوازه، که با هزینه‌های گزاف از آن‌ها حفاظت می‌شود، نیست. دانش کنونی، تاریخ را در متن زندگی و همپای عرصه‌های فعال تلاش و کوشش فکری، اقتصادی، تکنیکی و اجتماعی بشر می‌داند. از این روست که در سال‌های قرن بیستم، تاریخ‌نگاری آنالیز (analyse) پدید آمده است. این نوع تاریخ‌نگاری، حتی مسائلی به ظاهر کم‌ارزش و کم‌اهمیت مانند تاریخ نمک، تاریخ شکر، تاریخ چای و... را نیز به عرصه‌ی تاریخ‌نگاری کشانده است. بدین ترتیب تاریخ و تاریخ‌نگاری در خانه، در مدرسه، در کوچه، در خیابان، در زمین ورزش، در مسجد، در بازار و در دست و ذهن و زبان و رفتار و کردار همه‌ی ماست. منتها باید دقت داشت و آن را پیدا کرد و مورد مطالعه قرار داد. آیا بدین ترتیب تاریخ به متن زندگی باز نمی‌گردد و درس تاریخ صورتی زنده نمی‌یابد؟ آیا بدین ترتیب، ما درک بهتری از میراث فرهنگی پیدا نخواهیم کرد؟ زیرا بسیاری از پدیده‌های پیرامون ما، یا جزو میراث فرهنگی هستند یا روزی میراث فرهنگی خواهند شد. چنان‌که امروزه در شهری مانند لندن صندوق پستی، باجه‌ی تلفن، تاکسی و اتوبوس جزو میراث فرهنگی و هویت‌بخش مردم انگلستان تلقی شده‌اند و حتی یک میدان که در آن فقط گل و درخت دیده می‌شود هم یک پدیده‌ی تاریخی به حساب می‌آید. ●



گپی با تصویر گر کتاب‌های تاریخ

استاد غلامعلی مکتبی تصویر گر پیشکسوت کتاب‌های آموزشی و کمک آموزشی مجلات پیک و رشد

مسعود جوادیان

لطفاً مختصری از خودتان بگویید.

○ من از اهواز به تهران آمدم از دانشگاه تهران لیسانس نقاشی گرفتم. بعد به پاریس رفتم و نقاشی را ادامه دادم. شش سالی آنجا بودم و بعد که به ایران باز گشتم همه چیز عوض شده بود. برای همکاری در مجله‌ی پیک از من دعوت شد و شروع به کار کردم. بعد از انقلاب هم در کتاب‌های آموزشی، مجلات رشد و کتاب قصه و شعر برای کودکان و نوجوانان به کار ادامه دادم.

● استاد، از چه کسانی بیشتر تأثیر پذیرفتید؟

○ تا زمانی که در تهران و در دانشکده‌ی هنرهای زیبای دانشگاه تهران بودم از چهره‌های برجسته‌ای مانند استاد علیمحمد حیدریان، استاد جواد حمیدی، استاد محمود جواد پور و خانم مادام امین فر، ولی بیش تر از همه: از استاد حیدریان که شاگرد مستقیم کمال الملک بودند تأثیر پذیرفتم. در فرانسه هم، چند استادی داشتم و کم و بیش با همه‌ی آن‌ها کار کردم. از استادی که بیش تر تأثیر و بیش ترین کمک و بیش ترین آموزش هنر را دیدم، ابتدا آقای سووربی Souverbi و سپس آقای شاستل Chastel بودند.

● از استاد حیدریان کار چاپ‌شده‌ای وجود دارد؟

○ بلی. مجموعه‌ای از آثار ایشان را به صورت چاپ شده، در جراید هنری دیده‌ایم. البته خیلی از آثار ایشان به اشخاص و مجموعه‌داران فروخته شده است و بقیه هم تا آنجا که اطلاع دارم نزد دختر ایشان موجود است. از کارهای بسیار جالب ایشان کپی چند اثر از «رامبراند» است که بسیار زیبا، عالی و کاملاً شبیه به اصل است. آثاری هم ایشان از «میله» و دیگر نقاشان بزرگ که بر دیواره‌های موزه‌های جهان آویزان است، کپی کرده‌اند، که من هم بعضی از آن‌ها را در سفرم به اروپا دیده‌ام. آثار کپی شده ایشان واقعاً بسیار



زیباست و با اصل کاملاً مطابقت دارد.

● آقای مکتبی، به نظر شما اساساً کتاب‌های تاریخی به تصویرگری نیاز دارند یا خیر؟

○ کسانی که این کتاب‌ها را به وجود آورده و یا به چاپ رسانده‌اند، در مورد آن‌ها صحبت کرده‌اند. بعضی‌ها اعتقاد ندارند که چنین کتاب‌هایی باید نقش و نقاشی و یا عکس داشته باشد، چرا که بزرگ‌سالان آن‌قدر که نیاز به خواندن و فهمیدن و دانستن تاریخ دارند، نیازی به دیدن تصویر موضوع ندارند. و خواندن محتوا به تنهایی برایشان کفایت می‌کند، برای این دسته از خوانندگان تصویر و عکس تنها کتاب را تزئین می‌کند و از این گذشته خرجش هم زیاد است. برعکس، بعضی‌ها مصرأ معتقدند که کتاب‌های مربوط به تاریخ باید دارای تصویر و یا عکس باشد.

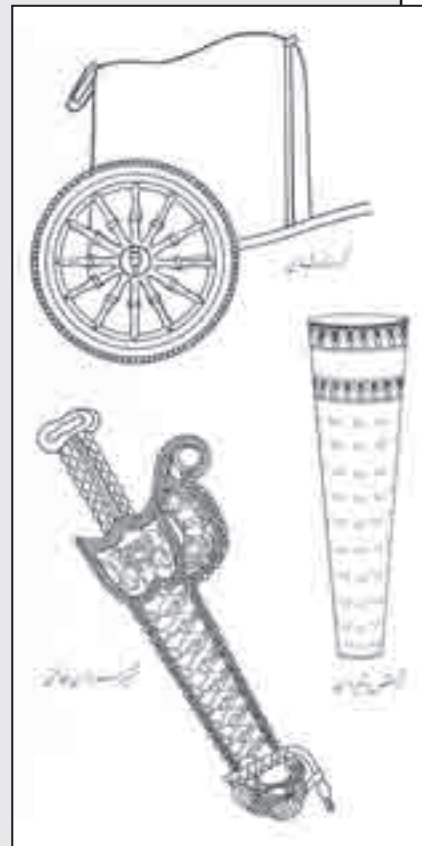
در این روزگار من معتقدم که بد نیست هر کتابی مزین به تصویر باشد به شرط آن‌که تصویر، کار تصویرگری مجرب باشد که از روی اصول تصویرگری و برای تاریخ، کار کرده باشد و از همان ابتدای کار بداند که موضوع درباره‌ی چیست، مربوط به چه زمانی است، فرهنگ آن زمان چه فرهنگی بوده است، مردم آن روزگار چگونه زندگی می‌کرده‌اند، خانه و مأوایی که در آن زندگی می‌کرده‌اند آیا به صورت چادر بوده است و یا به صورت ساختمان، و از چه گونه ساختمان و چگونه چادری؛ وسایل زندگی آن‌ها چه نوع بوده است، آیا به صورت ساده بوده و یا نقش‌هایی هم داشته است و...

خلاصه این که چنین نقاش یا تصویرگری، باید حداقل مختصری درباره‌ی وضع آن روزگار بداند تا بتواند کار را قبول و شروع به تصویرگری نماید.

اغلب تصاویری که از تصویرگران امروز دیده می‌شود، وقتی خوب نگاه می‌کنی، متوجه می‌شوی که خیلی هم دقیق نیست، فی‌المثل نه پوشش، پوششی درست است و نه حتی نژاد افراد. نه شخصیت‌ها به درستی فکر و کار شده و نه چیزهای مربوط به آن مردم و آن روزگار، آن هم در اقلیم‌های متفاوت و با طبیعت و گل و گیاه مناسب آن سرزمین‌ها. اگر با اسب سفر می‌کرده‌اند و یا می‌جنگیده‌اند آیا چنین اسب‌هایی دارای ساز و برگ مشخصی بوده و یا این که فقط دارای پوشش ساده‌ای از نمد و یا جنس دیگری بوده است. و آیا همه‌ی این‌ها به صورت ساده و مبتدی بوده است یا این که دارای نقوش، آن هم از نقوشی که حاکی از فرهنگی بزرگ و پیشرفته، و آیا...

● اکنون پردازیم به دو کتابی که جنابعالی در تصویرگری آن‌ها مشارکت داشتید. چه شد که سازمان کتاب‌های درسی تصمیم به انتشار چنان کتاب‌هایی گرفت؟ با آن تصویرگری زیاد و جالب و چاپ بدیع؟ خوب این‌ها قبول ولی باید دلایل دیگری هم مطرح بوده باشد. ○ گویا و تا آن‌جا که به یاد دارم یک نمونه‌ی خارجی آن را و یا کتابی که شبیه به نیاز آن‌ها بود، دیده و یا تصور کرده و پسندیده بودند. در ابتدای کار





می‌خواستند از تصویرگر خارجی آن کتاب برای تصویرگری این دو کتاب مورد بحث استفاده کنند، ولی چون تصویرگر پول کلانی طلب می‌کرد با آوردن او موافقت نشد. بنابراین از چند تصویرگر برجسته آن زمان، یعنی آقایان زمان زمانی و پرویز کلانتری و مدتی بعد از من خواسته شد که تصویرگری کتاب را انجام بدهیم. آن زمان هنوز دانشجو بودم و سرگرم تحصیلات دانشگاهی. بنابراین مدت کوتاهی با این آقایان همکاری داشتم. یک همکاری لذت‌بخش!

● چرا تا آن زمان کتابی با آن ویژگی‌ها چاپ نمی‌شود؟

○ قبل از این دو کتاب، در تألیف و آماده‌سازی کتاب‌های تاریخ، چندان توجهی به موضوع تصویرگری و تأثیر و تأثر آن نمی‌شد. شاید از نظر مالی در وضع مناسبی نبودند و یا این‌که تا آن وقت به ارزش تصویرگری، نقش و رنگ و زیبایی

گرافیکی کتاب‌ها توجه نمی‌کردند. به همین جهت کتاب‌های آن دوره عموماً و یا بعضاً دارای این کمبود بوده‌اند و طبعاً خوانندگان کتاب هم از دیدن رنگ و شکل و زیبایی و تأثیر آن‌ها محروم.

● آیا مؤلف کمکی هم به شما می‌کرد؟
○ دکتر پرویز خانلری بود که به عنوان ناظری آگاه، هنگام کار، هم مقایسه می‌کرد و هم اطلاعات می‌داد و اسناد لازم را برای تصویرگری فراهم می‌ساخت و ناظر فنی و هنری کتاب هم به عهده‌ی هرمز وحید بود. کار آن چنان دقیق بود که کمتر اشتباهی رخ می‌داد.

هدف، از همان ابتدا مشخص بود: باید کتابی تولید می‌شد که تازگی آن موجب توجه دانش‌آموزان باشد و در نتیجه یادگیری، آن هم همراه با میل و رغبت و نشاط باشد؛ و چنین هم شد.

این کتاب‌ها، همواره چه در گذشته و چه در حال حاضر از نظر تصویر و تصویرگری و نقش و نگار مورد استفاده‌ی تصویرگران و نویسندگان موضوعات تاریخی بوده و هست.

● آیا به جز این دو کتاب، کار دیگری هم انجام دادید؟

○ کار زیادی نکردم ولی به نظر من از تصاویر این دو کتاب، همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، می‌توان به عنوان سند در یک مقطع تاریخی یاد کرد.

هنرمندی که تصویرگری یک کتاب تاریخی و یا یک مطلب تاریخی را می‌پذیرد، به ناچار باید در مورد محتوای آن کتاب یا مطلب و حقایق آن چیزهای زیادی بداند تا هنگام کار بتواند همه‌چیز آن را بسنجد و ملاک قرار بدهد تا نهایتاً تصویر و موضوع به



امروزه کمتر تصویرگری می‌بینم که علاقه‌مند به موضوعات تاریخی باشد



از جهتی دیگر، نقش و تصویر و رنگ، هم به کتاب زیبایی می‌بخشد و هم به خواننده نوعی لذت. لذت از دیدن رنگ، لذت از دیدن نقوش، لذت از دیدن تصویر موضوعی تاریخی و جالب.

تنها در این صورت است که خواننده از لذت تصور و پرواز خیال و لذت بردن از تصورات شخصی خودش که اغلب نسبت به حقیقت فاصله دارد و چه بسا بسیار هم زیباتر و سرگرم‌کننده‌تر و آموزنده‌تر محروم می‌ماند.

این سؤال همیشه برایم بوده و هست که آیا همه‌ی تاریخ و واقعیت تاریخ همین است که نوشته‌اند و می‌خوانیم؟ اگر چنین است پس بخش‌های تاریک آن کدام‌اند؟ و آیا اگر پس از خواندن تاریخ به دل خود و احساس خود عمیقاً رجوع کنم، حقیقت را بزرگ‌تر نخواهم دید؟

کمتر تصویرگری می‌بینم که علاقه‌مند به تصویرگری موضوعات تاریخی باشد با آن همه نیاز به سواد و آمادگی و علاقه به موضوعات دقیق تاریخی.

● فرمودید تصویرگران زیر نظر...

○ چون در مسافرت بودم همه‌چیز را درست نمی‌دانم. شاید مؤسسه‌ی انتشارات فرانکلین و شاید هم سازمان کتاب‌های درسی.

● استاد چه شد که کتاب از چرخه‌ی آموزش کنار رفت؟

○ به درستی نمی‌دانم. خارج از کشور بودم. به‌طور معمول هرگز به دنبال مسایلی هم‌چون مالی و اداری نبوده‌ام.

● و در پایان ...

○ به نظر من تصویر آنجا لازم می‌آید که موضوع، یا بنایی تاریخی باشد و یا این‌که شیئی تاریخی و یا فرهنگی ناشناخته ولی قابل توجه.

شکلی هماهنگ و درست در کنار هم دیده شوند. متأسفانه در حال حاضر تصویرگران بسیاری هستند که به این مسایل ضروری و لازم توجه نسبی هم ندارند و کار تصویر را به جاهایی می‌کشند که خودشان تصور می‌کنند. و در بعضی از موارد دیده شده و می‌شود که تصویرگر چنان سریع و عجولانه کار کرده است که خیلی از موارد را درست ندیده و بدون تحقیق و مطالعه جدی با هنرنمایی خودش آن هم به گمان خودش، سعی کرده است که کاری هنری و یا به قول امروزی‌ها کاری جشنواره‌ای بسازد! حیف، صد حیف!

● من نمی‌دانم چی شد که روند انتشار چنان کتاب‌هایی ادامه نیافت؟

○ به نظر من، یکی دسترسی نداشتن به یک مدیر فنی و هنری قابل و آگاه به مسایل هنری و بعد کمبود اسناد لازم برای تصویرگری. و سوم، امروزه

اشاره

دشت خوزستان، بنابر کیفیت خاص جغرافیایی خود از نظر جنس خاک و تعداد رودخانه‌های پرآبی که از فلات ایران به آن سرازیر می‌گردد، یکی از حاصل‌خیزترین دشت‌های جهان است. این دشت، از دوران‌های قدیم محل سکونت گروه‌های بشری بوده و اقوام بسیاری در آن مستقر بوده‌اند که امروزه بقایای شهرها و روستاهای آن‌ها به شکل تپه‌هایی دیده می‌شود. بزرگ‌ترین نمونه‌ی این تپه‌ها را می‌توان در کنار شهر فعلی شوش مشاهده کرد که در زیر آن‌ها مجموعه‌ای از تاریخ و تمدن خوابیده است به دوره‌ای از تاریخ و تمدن ایران و جهان تعلق دارد. اهمیت شهر شوش که سال‌ها پایتخت دولت‌های مقتدر ایلام و هخامنشیان بوده و اهمیتی که در جهان امروز دارد ما را بر آن داشت تا نگاهی به گذشته‌ی این شهر کهن بیندازیم.



کهن شهر شوش

محمد محمدیان‌فر

دبیر تاریخ از شوش

پیدایش شهر شوش

شهر شوش در دشتی حاصل‌خیز و در سرآشینی شرقی رود شاهور به وجود آمده و از آغاز تا امروز به همین نام خوانده می‌شده است. به استثنای جنوب غربی، گرداگرد این دشت را کوه‌هایی فراگرفته که عبارتند از کوه‌های زاگرس در شمال، کوه‌های مرتفع مرکزی در شرق و جنوب شرقی، کبیر کوه در مغرب و شمال غربی و تپه‌های پست و بلند در جنوب. (بیانی،

کلیدواژه‌ها: شوش، ایلام، هخامنشیان.

۱۳۵۲، ۸۵) از لحاظ جغرافیایی، این شهر در طول ۴۷ درجه و یک دقیقه عرض ۳۲ درجه و ۱۲ دقیقه قرار گرفته و ارتفاع آن از سطح دریا ۷۸ متر است. (نیره زمان رشیدیان، ۱۲۹) وجود کوه‌های شمالی مانعی بر سر راه وزش بادهای خنک به سمت شوش می‌شود و به خصوص در تابستان، با وزش بادهای گرم و خشک از جانب عراق و خلیج فارس، گرمای هوا را دوچندان می‌کند.

آغاز شهرنشینی در شوش

دشت شوش از حدود ۸۰۰۰ سال ق.م مسکون بوده است. (آمیه: ۱۹ و حریریان: ۱۲۷).

می‌توان گفت از همان زمان اجتماعات انسانی در آنجا بسیار گسترده شده و شهرک‌ها و شهرهایی در آن به وجود آمده بودند. در این شهرها علاوه بر مناطق مسکونی، مراکز عام‌المنفعه، مثل معابد، نیز احداث می‌شده که مردم از آن استفاده می‌کردند. فراوانی محصولات کشاورزی و تولیدات صنعتی هر روز مبادلات و دادوستد را بین شهرک‌ها گسترش می‌داد. در این مرحله علاوه بر بزرگ و محکم شدن خانه‌های مسکونی، مراکز تجاری نیز



مانعی طبیعی برای حفاظت منطقه در برابر مهاجمان بودند که به هر جهت در رشد و شکوفایی تمدن شوش یا شوشان مؤثر واقع گردیدند. قسمت اصلی سرزمین ایلام، دشت شوش یا شوشون بود که صورت یونانی آن سوزیانا است. (حریریان و دیگران، ۲۷)

نام شوش در زبان ایلامی

در خط ایلامی نام شوش که پایتخت کشور ایلام بوده است به صورت هُزوارش نوشته می‌شد، یعنی آن را به زبان سومری می‌نوشتند و به زبان ایلامی می‌خواندند و

دیگری تمدن قدیم سومر در بین‌النهرین، که هر کدام به عنوان یک مرکز سیاسی مهم به وجود آمد. پروفیسور آلدن اظهار می‌دارد که: «احتمالاً شهر شوش مرکز مهم مبادلات تجاری و فرهنگی بین این دو قطب بوده و نقش سیاسی مهمی را ایفا کرده است» (پیشین، ۱۸۳-۱۸۶). در این جا ناچار از اشاره‌ای از ایلام هستیم.

موقعیت ایلام

مملکت ایلام به طور کلی شامل خوزستان، لرستان، پشت کوه و بخشی از پارس، یعنی انشان یا انزان، بود که از

در کنار معابد و مراکز شهری ایجاد گردید. می‌توان گفت ساکنان شوش در این زمان به دوران شهرنشینی وارد شدند. آثار و بقایای زیادی از تپه‌های شوش از این دوران به دست آمده است. (نگهبان، ۱۷۴: ۱۳۷۵) افزایش جمعیت در این مرحله به حدی رسید که مردگان را به جز کودکان، در خارج از منطقه‌ی مسکونی دفن می‌کردند. برای مثال بخش مسکونی چغامیش در سال ۴۳۰۰ پیش از میلاد مسیح حدود ۱۵ هکتار بوده که بیشتر مربوط به واحدهای مسکونی است. (پیشین، ۱۷۷)

تشکیل نخستین حکومت‌ها در شوش

در آغاز دوران خط و ادبیات، یا دوران اوروک، شهر شوش وسعت یافت و به ۹۵ هکتار رسید. در این دوره ارتباط زیادی بین شوش و بین‌النهرین وجود داشته است. پرفیسور جانسون براساس بررسی‌هایی که انجام داده اظهار می‌دارد که در اطراف شهر شوش و تپه‌ی کنونی ابوفندوا اجتماعاتی به وجود آمده بود که هر یک دارای حکومت محلی بودند و زیر نظر مرکز سیاسی بزرگ‌تری که در شوش وجود داشت اداره می‌شدند. در این دوران اختلافات و تصادماتی بین مراکز اصلی شوش و ابوفندوا از یک طرف و چغامیش از طرف دیگر به وجود آمده است. به نظر می‌رسد علت اصلی این اختلافات نزدیک شدن روابط چغامیش با دهلران بوده باشد. مناظر کشمکش‌ها و زد و خوردهایی که روی مهرهای استوانه‌ای کشف شده دیده می‌شود، احتمالاً بیانگر این تصادمات است. این وضعیت تا اوایل هزاره‌ی سوم پیش از میلاد ادامه داشت. ارتباط با بین‌النهرین که در دوران تمدن اوروک آغاز شده بود به تدریج جای خود را به دو منطقه‌ی مشخص سیاسی داد. یکی آغاز تمدن ایلام در جنوب ایران و



این امر عیناً در زبان اکدی هم بود، یعنی در اکدی هم نام شوش را به سومری می‌نوشتند و به زبان خود آن را می‌خواندند. صورت هُزوارش نام شوش در ایلامی (موش ارن) است که جزء اول آن به معنای باغ است و جزء دوم به معنای سدر (کنار) و جمعاً به معنای کنارستان (باغ سدر) می‌باشد. این کلمه‌ی مرکب را در آکدی و عیلامی شوشن می‌خواندند. با توجه به این توضیح می‌توان حدس زد که در گذشته در این منطقه درخت کنار بسیار بوده یا بیشه‌ای از این درختان موجود بوده است.

شمال به حدود کرمانشاه امروز، از غرب به دجله، از جنوب به سواحل خلیج پارس یعنی بوشهر کنونی، و از شرق تا مرودشت (انسان باستانی) محدود می‌شد (مجید زاده، ۱۳۷۰: ۱). جلگه‌ی شوش را از لحاظ جغرافیایی احتمالاً باید بخشی از ناحیه‌ی بابل به شمار آورد (کامرون: ۸) منطقه‌ی شوش، یعنی محل اصلی استقرار ایلامی‌ها، بین دو رود خواسپ (کرخه) در غرب و کوپراتس (رود دز) در شرق و اولای یا اولئوس در شمال قرار داشت. دیولافوا: ۲۴۹ و ۲۵۰). رودهای یاد شده، هم منبع خوبی برای کشاورزی و هم

تاریخ ایلام

الف- شوش در دوره ی ایلام قدیم

ایلام قدیم شامل سلسله های اول اون و دوم اون و سلسله های اول و دوم سیمشکی و سلسله ی اپرتی می شود. در این دوره شوش به طور مداوم محل استقرار و سکونت بوده است. (آمی، ۲) و ارتباط اقتصادی زیادی بین شوش و بین النهرین وجود داشته که بقایای آن در مناطق باستانی هر دو منطقه دیده می شود. مدارک تاریخی باقی مانده از این دوران حاکی از آن است که علاوه بر روابط عادی بین شوش و کشورهای بین النهرین، برخوردهای نظامی بسیاری بین طرفین روی داده است. در این درگیری ها عموماً نیروی فاتح کشور مغلوب را غارت و موارث مقدس مذهبی و فرهنگی و تاریخی آن را به یغما می برده اند. در این ارتباطات، چه ارتباطات عادی و چه ارتباطات جنگی، فرهنگ و تمدن طرفین با یکدیگر برخورد کرده و افکار و عقاید و صنایع و تکنیک آن ها در یکدیگر نفوذ می کرده است. پیشرفت این جوامع و ثبت این حوادث به شکل کتیبه و همچنین

اثر آن ها بر روی مهرها باعث ثبت این وقایع شد که امروزه به دست ما رسیده است. (نگهبان، ۲۳۶) این دوره که همزمان با پیدایش خط در بین النهرین است در حدود سال ۲۸۰۰ ق.م پایان می یابد. (مجیدزاده: ۱۳۷۶، ۳)

ب- شوش در دوره ی ایلام میانه

این دوره شامل سلسله های **تپتی اهار** و **ایگ هلکی** و سلسله ی **شوتروکی** است. مشهورترین فرمانروای ایگ هلکی، اونتاش گال است. اونتاش گال، معبد چغازنبیل را بازسازی کرد و در زمان اقتدارش به بین النهرین حمله کرد. در این دوران شوش در نهایت شکوه بود. (نگهبان، ۲۹۸)

دوران سلسله ی شوتروکی با پادشاهی **شوتروک ناهونته ی اول** که یکی از باشکوه ترین دوران پادشاهی ایلام است، شروع می شود. کتیبه های بسیاری از وی به جا مانده است. او علاقه ی زیادی به جمع آوری سنگ های یادبود داشت... و شاه شخصاً کتیبه ها را بر سنگ می کند و به این ترتیب آن را معتبر می کرد. (هینتس، ۱۳۷۶، ۲) بعد از شوتروک ناهونته پسرش **کوتیر**

ناهونته به قدرت رسید. وی شورش بابل را سرکوب کرد و پادشاه بابل را به ایلام آورد و احتمالاً او را تا زمان مرگ در تبعید نگاه داشت. در این لشکرکشی مردوک و نانا از منطقه ی اوروک به شوش آورده شدند و نانا تا زمان لشکرکشی **آشور بانپیال** در شوش باقی ماند. (نگهبان ۱۳۷۲: ۵۲۰) کوتیر ناهونته کارهای عمرانی زیادی انجام داد و معبد ایزد بانوی «کی.ری.ری.شا» را بازسازی کرد. در کتیبه ای که از آن معبد به دست آمده او برای همسرش، «**ناهونته او تو**» و فرزندش طلب خیر و برکت نموده است. حکومت کوتیر ناهونته، بنا بر نظر پرفسور کامرون، پنج سال بود. (پیشین، ۵۲۰) بعد از وی برادرش **شیلهاک اینشوشیناک** به قدرت رسید. دوران حکومت او از باشکوه ترین دوران های تاریخ ایلام است. پیروزی نظامی، ثروت، سازندگی و توجه به ساخت و ساز معابد از ویژگی های حکومت اوست (هینتس، ۵).

شیلهاک اینشوشیناک حدود سی کتیبه از خود به یادگار گذاشت، به طوری که والتر هینتس وی را آرشویست و تاریخ گذار می نامد. وی کتیبه های شاهان پیش از خود را استنساخ کرد و گفت: «من کتیبه های آن ها را نه کنار گذاشته ام و نه دخل و تصرفی در آن کرده ام، آن ها را دوباره نوشته ام و در معبد اینشوشیناک قرار داده ام. (پیشین، ۱۵۳)

بعد از شیلهاک اینشوشیناک، **هوتلوتوش اینشوشینک** به قدرت رسید. در زمان وی بخش قابل ملاحظه ای از ایلام به دست بابلی ها ویران شد و ایلام تحت سلطه ی آنان درآمد. آخرین شاه این سلسله، **شیلهین-همرو-لگمر** نام داشت که تابع **کودوری-اوصور اول**، شاه بابل بود و سرانجام به وسیله ی همین شاه برافتاد و سلسله ی شوتروکی منقرض شد. پس از پایان سلطنت آخرین پادشاه شوتروکی، دوره ی تاریک سوم تاریخ ایلام شروع شد



مقبره دانیال نبی. شهر شوش

ایلام به دست آشور بانی پال و ویران کردن شوش ادامه داشت. (بیانی، ۹۱)

روابط و مبادلات تجاری شوش و بین‌النهرین

متأسفانه مدارک زیادی راجع به روابط اقتصادی بین ایلام و بین‌النهرین و سایر نقاط از دوران‌های قدیم باقی نمانده است. یکی از متونی که در حفاری شوش به دست آمده به اتباع سومری شهر لارسا که در شوش می‌زیسته‌اند اشاره دارد. متون دیگری که در شوش به دست آمده راجع به مسافرت‌های تجارتی تذکراتی داده ولی محلی را که این مبادلات با آن‌جا انجام می‌شده ذکر نکرده



است. به نظر می‌رسد شهر شوش مرکز مبادلات و دادوستد فراورده‌های تجاری بین همسایگان خود بوده است؛ و به خصوص مبادلات با نواحی کوهستانی در این مرکز تنظیم می‌شده است. در متن دو لوحه‌ی گلی اشاره به راه مبادلاتی منطقه‌ی شمال غرب خوزستان شده است. چون حمل محصولات از شهر لارسا به شهر اشنونا، که هر دو از شهرهای بین‌النهرین بوده‌اند، به علت مشکلاتی در این راه‌ها امکان‌پذیر نبوده است. این محصولات را تجار لارسا ابتدا از راه آب به شوش و سپس از شوش، از طریق راه شمال غرب به موازات کبیرکوه به شهر اشنونا برده‌اند و بدین‌وسیله از خطراتی که در راه بین این دو شهر بوده

روابط شوش و حکومت‌های بین‌النهرین

ایلام و همسایگان غربی‌اش در بین‌النهرین، با یکدیگر در تماس نزدیک و همیشگی بودند. این تماس‌ها اگر چه گاهی دوستانه و گاهی خصمانه بود، با وجود این در هر دو حال موجب مبادلات فرهنگی و نفوذ تمدنی، بین طرفین بود. (آمی، ۳) اتصال دره و دشت (شوشون و اشنان) در توسعه‌ی تاریخ و هنر ایلامی نقشی تعیین کننده داشت و این امتیاز ایلام بر دشت‌های بین‌النهرین همسایه‌اش بود. بین‌النهرین برای تهیه‌ی مواد خام به دشت‌های ایلام چشم دوخته بود. به این ترتیب با چوب و فلزات (مس، سرب، قلع و نقره) و سنگ (سنگ مرمر، سنگ چخماق، سنگ گچ) و سنگ‌های نیمه قیمتی (عقیق، یشم خطایی، لاجورد) اسب‌های مورد نیاز خود را به دست آورده و وارد می‌کردند. (هینتس، ۲۶) جنگ‌های بسیاری را که توسط سومری‌ها، بابلی‌ها و آشوری‌های علیه دولت ایلام صورت گرفته است، می‌توان در کل به تلاش ایشان برای به دست آوردن منابع قابل توجهی که فقط در کوه‌های ایلام یافت می‌شد، مربوط دانست. علاوه بر این، هدف دیگر مهاجمان، جلوگیری از هجوم ایلامی‌ها به بین‌النهرین بود، که حرصی تمام نشدنی به غارتگری داشتند. (پیشین، ۸۰)

در اواخر هزاره‌ی سوم قبل از میلاد، شوش توانست خود را بر بین‌النهرین تحمیل کند. نفوذ تمدنی شوش در این زمان به آشور هم رسید. این موضوع را از مهرهای استوانه‌ای شوشی که به تعداد فراوان در آشور کشف شد، می‌توان یافت. در طول حیات حکومت ایلامی‌ها این تغییرات پیوسته ادامه داشت به طوری که زمانی ایلامی‌ها بر بین‌النهرین تسلط داشتند، و زمانی دیگر حکومت‌های بین‌النهرینی بر شوش و دیگر حکومت‌های این ناحیه مسلط می‌گردیدند. این وضعیت تا سقوط

که به مدت سه قرن و نیم به طول انجامید. (حریریان و دیگران، ۱۴۰ و ۱۴۱)

سلسله‌ی ایلام نو

آغاز حکومت آخرین سلسله‌ی پادشاهی تاریخ ایلام با **هومین-تهره** در سال ۸۱۳ ق.م شروع شد، بعد از وی **هومبان نیکاش** به شاهی رسید. نیکاش بیست و پنج سال سلطنت کرد و **سارگن** (غیر از سارگن آکدی است) پادشاه مشهور آشور را شکست داد. ولی درگیری با آشوری‌ها به سرعت ادامه پیدا کرد و ضعف سیاسی شاهان بعدی مانع شد ایلامی‌ها افتخارات عصر طلایی شوتروکی‌ها را ادامه دهند. در سال ۷۰۲ ق.م **سناخریب** پادشاه آشوری، سواحل ایرانی خلیج فارس را مورد حمله قرار داد و شهرهای ساحلی یکی بعد از دیگری سقوط کردند. (هینتس، ۱۷۴ و ۱۷۵)

مقاومت‌های اندک ایلامی‌ها در برابر حملات شاهان آشور، اختلافات درونی و قدرت‌طلبی سیاسی، فرصتی را برای آشور بانی پال، سلطان نامی و فاتح آشور، پدید آورد تا با حملات پیاپی خود طومار بیست و پنج قرن حکومت ایلامی‌ها را در هم بپیچد. آشور بانی پال، ایلام را آماج حملات خود قرار داد در آخرین حمله (۶۳۹ ق.م) شوش و شهر مذهبی **دورانتاش** (چغازنبیل) به ویرانه تبدیل شدند و **هومبان هالتاش سوم** آخرین پادشاه ایلام را به اسارت بردند. پس از آن ایلام کم و بیش در دوره‌ی مادها و پارس‌ها به شکلی ضعیف و به صورت قسمتی از آن امپراطوری‌ها به حیات خود ادامه داد، ولی هرگز به افتخارات کهن خویش بازنگشت. به این ترتیب سلسله‌ی ایلام نو به دست آشور بانی پال منقرض شد و حیات سیاسی ایلام برای همیشه خاتمه یافت. (حریریان و دیگران، ۱۴۲)

اجتناب کرده‌اند. در اواخر هزاره‌ی سوم پیش از میلاد، مردم با کشتی از شوش به بین‌النهرین مسافرت می‌کردند. در یک متن اشاره شد که شش کشتی به مدت دو ماه از شوش برای حمل کنجد اجاره شده است. (نگهبان، ۳۵۸)

شوش بعد از سرنگونی دولت آشور
وضع ایلام و شوش بعد از قلع و قمع شدن آشور معلوم نیست؛ ولی به احتمال زیاد ایالت انشان به دست شاهان پارسی اداره می‌شده است. شاهان بابل، اسلاف

هزار ساله‌ای که داشت، خود، این قابلیت را داشت که بار دیگر احیا شود و پایتخت شاهنشاهی هخامنشی گردد.

شوش در دوره‌ی هخامنشی گذشته خود را بازیافت. چهار راه شرق و غرب گردید و پایتختی شد که سفیرانی از ممالک دیگر بدان می‌آمدند و هنرمندان، اطبا، نویسندگان و شعرا و حتی پادشاهان بی‌تخت بدان روی می‌آوردند.

داریوش بزرگ و شوش
هنگامی که داریوش به پادشاهی

آنجا رسید ترسیدند و سرکرده‌ی خود را کشتند. (پیشین، ۴۴) لیکن داریوش به عنوان یک دولتمرد دانا درک می‌کرد که اگر قرار است شوش برای همیشه آرام بماند، باید مستحکم‌تر از گذشته به کشور هخامنشی وابستگی یابد، بنابراین در زمستان ۵۱۹ ق.م در قلعه‌ی شاهی ایلام در شوش اقامت می‌کند. (هیتس، ۱۳۸۰: ۱۷۹)

شوش یکی از پایتخت‌های داریوش بزرگ

شواهد و مدارک بسیاری وجود دارد که شوش در زمان پادشاهی داریوش اول به پایتختی انتخاب می‌شود. مطالعات دقیق حفاری باستان‌شناسان فرانسوی در شوش تأیید می‌کند که قدیمی‌ترین شواهد از دوره‌ی هخامنشی تنها مربوط به سلطنت داریوش اول است. ویژه‌نامه‌ی نخستین گردهمایی باستان‌شناسی، ۱۳۷۳: ۱۶۹) اشاراتی که هرودت به پایتختی شوش قبل از داریوش می‌کند (هرودت: کتاب سوم بند ۳۰) از پایتخت بودن آنجا پیش از داریوش چیزی نمی‌گوید. بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که یونانیان، شوش هخامنشی را در دوران شاهی داریوش شناختند. از نظر یونانیان، و موافق تورات نیز، شوش پایتخت هخامنشیان بود. شواهد زیادی وجود دارد که یونانیان از تخت جمشید نیز خبر نداشتند و در زمان کشورگشایی‌های اسکندر از آن آگاه شدند. (فرای، ۱۶۳ و ۱۶۴) بنابراین بعد از سرکوب شورش‌ها، داریوش برای نشان دادن قدرت خود و برای آن‌که آیندگان را گواه جلال و عظمت خویش سازد، در شوش که به پایتختی انتخاب کرده بود شروع به ساختن کاخ باشکوهی نمود (بریان: ۳۷۹ و زرین‌کوب: ۱۴۷) بنابراین از این زمان شهر شوش در قلب شاهنشاهی تبدیل به



رسید ساتراپ ایلام (شوش) نخستین ولایتی بود که سر به شورش برداشت. این ولایت به تحریک آترینا، از اعیان دودمان پادشاهی، که هخامنشیان تخت پادشاهی انشان را از آنها گرفتند، سر به شورش برداشت. داریوش این شورش را سرکوب کرد و آترینا را به هلاکت رساند. (هوار: ۵۶ و شارپ، ۴۰ و ۴۱) ولی این پایان کار نبود و یک بار دیگر شوش به رهبری مرتی‌ی قیام کرد؛ این قیام نیز سرکوب شد. به قول داریوش، مردم شوش هنگامی که [داریوش] به نزدیکی

ناویند، شوش را متصرف بودند و در آنجا ساختمان‌هایی ایجاد کرده بودند. به ظن غالب، ایلام نخستین بار در زمان **کوروش بزرگ** به ساتراپ‌نشین مبدل شد. (دیاکونف، ۳۲۷ و ۳۲۸)

شوش پایتخت هخامنشیان

با وجود آن‌که شوش به دست آشوری‌ها با خاک یکسان شد و مردمش کشته یا آواره شدند و همه‌ی آثار تمدنی آن به نابودی کشانیده شد، یا به آشور انتقال یافت، معه‌ذا با توجه به تمدن چند

از اشیای به دست آمده در حفاری‌ها می‌توان به رونق اقتصادی شوش در دوره‌ی مورد بحث پی برد. از گلوله‌های سنگی و آثار مکرر آتش‌سوزی می‌توان به جنگ‌های شدیدی که در این شهر به وقوع پیوسته و خصوصاً آخرین نبرد اردوان پنجم با اردشیر بابکان در دشت شوش آگاهی یافت. به طور کلی شوش در عهد اشکانی از شهرهای مهم و آباد بود و تا حدودی عظمت گذشته‌ی خود را بازیافت و لسی طی جنگ‌های آخری، صدمات و خسارات بسیاری بدان وارد شد.



شوش در دوره‌ی ساسانی

در جنگ‌های اردشیر ساسانی و اردوان، آخرین شاهنشاه اشکانی، شوش لطامات فراوانی را متحمل شد، ولی بعد از اردشیر شاپور اول جانشین اردشیر به ترمیم خرابی‌ها و ویرانی‌ها پرداخت و رونق گذشته را به شهر بازگرداند. اشیای پیدا شده در حفاری‌ها از قبیل سکه، ظروف شیشه‌ای و غیره معرف این رونق اقتصادی و هنر است. (پیرنیا: ص ۴۸۶) از دلایل دیگر اهمیت این شهر در دوره‌ی ساسانی ایجاد ضراب‌خانه در آن بود.

فتح شوش که به منزله‌ی فتح ایران بود، از مهم‌ترین پیروزی‌های اسکندر در این سرزمین محسوب می‌گردد. وی بعد از فتوحات خود در هند به شوش بازگشت و نقشه‌ی یونانی کردن ایرانیان را آغاز کرد. ابتدا خودش دختر داریوش را به زنی گرفت و در همان موقع دستور داد تا سرداران وی و ده هزار تن از سپاهیان مقدونی با دختران ایرانی ازدواج کنند (پیرنیا، ج ۲: ۱۸۲۵ و ۱۸۲۶) سپس پادگانی مهم در شوش مستقر کرد تا مراقب اوضاع پایتخت باشد. امروزه مقدار زیادی سکه و سفال‌های یونانی، پیکان، قطعاتی از مجسمه‌های مرمر کوچک کتیبه‌دار به خط و زبان یونانی، و نیز اشیای مختلف دیگری در شوش پیدا شده است که متعلق به قرن چهارم ق.م است. (بیانی: ۱۳۵۲: ۱۲۲ تا ۱۲۴)

سلوکوس و شوش

شوش در زمان حکومت سلوکیان به کلی اعتبار خود را از دست داد و هنگامی که سلوکیه‌ی دیگری ساخته شد، عدم توجه به شوش بیش از پیش نمودار شد. مسلماً در این کار تعمدی وجود داشته و سلوکیان می‌خواستند، خاطرات پایتخت و جلوه‌گاه قدرت هخامنشیان هر چه زودتر از اذهان جهانیان فراموش گردد. سلوکیان سعی فراوانی نمودند تا فرهنگ و زبان یونانی را در شوش گسترش دهند، که تا اندازه‌ای هم در این کار موفق شدند.

شوش در دوره‌ی اشکانیان

شوش در دوره‌ی اشکانیان از استان‌های مهم این دولت محسوب می‌شد. اشکانیان تلاش‌هایی برای یونانی‌زدایی کردند و سرانجام پس از گذشت یکی دو سده تا اندازه‌ای موفق شدند. هر چند شوش اعتبار دوره‌ی هخامنشی را نیافت ولی نسبت به دوره‌ی سلوکی وضع بهتری یافت. (ویژه‌نامه باستان‌شناسی شوش: ص ۱۳۱)

پایتخت سیاسی هخامنشیان تا پایان این امپراطوری گردید. (ویژه‌نامه‌ی نخستین... ۱۹۶،)

شوش در زمان جانشینان داریوش

خشایار شا، پسر و جانشین داریوش نیز در شوش بناهایی ایجاد کرد و دست به تعمیراتی زد که امروزه اثری از آن‌ها نمی‌یابیم. ولی می‌دانیم که در زمان وی شوش با رونق‌ترین و شکوفاترین ادوار خود را در دوره‌ی شاهنشاهی هخامنشی می‌گذرانده است.

اردشیر اول مانند جد خویش داریوش، به شوش بسیار علاقه‌مند بود و در شکوه و جلال و آبادی آن بسیار کوشید. در زمان اردشیر اول شوش مرکز تحولات جهان است. هنگام شروع جنگ‌های پلپونس (پلپونزی) در یونان، شوش مهم‌ترین مرکز تحولات آن زمان است. در زمان اردشیر دوم شوش همچنان اهمیت خویش را حفظ کرده بود. این شاه که به **آئین آناهیتا** توجه خاصی مبذول می‌داشت، در شوش دستور ساختن معبدی برای پرستش این ربه‌النوع، یعنی آناهیتا، داده بود. از دیگر شاهان هخامنشی در شوش اثری نمی‌بینیم، ولی می‌دانیم این شهر تا پایان حکومت هخامنشی اهمیت و اعتبار خود را حفظ کرده بود. هنگامی که **داریوش سوم** در شرق ایران، کشته شد، اسکندر دستور داد جسدش را نزد مادر و خانواده‌اش که در شوش به سر می‌بردند ببرند.

شوش در زمان سلوکیان

از دوره‌ی زمامداری داریوش اول پای یونانیان به شوش باز شد. از این‌رو زمینه برای نفوذ عنصر یونانی پس از فتح اسکندر در شوش بسیار مساعد بود. به همین دلیل یونانیان موفق شدند نفوذ سیاسی و فرهنگی تمدن خود را هر چه بیشتر در شوش، پایتخت هخامنشیان، گسترش دهند.

شوش در زمان شاپور دوم، به علت شورش مسیحیان، دچار حمله و ویرانی شد و شهر زیر پای ۳۰۰ فیل خسارات فراوان دید. پس از این حمله رونق گذشته‌ی خود را به دست نیاورد و شاپور شهر جدید ایوان کرخه را بنا نهاد. (باستان‌شناسی ایران باستان: ص ۸۲)

شوش در ادوار اسلامی

شوش در سال ۶۴۰ میلادی (۲۰ هجری) به تصرف سپاهیان اسلام درآمد. در این زمان شوش هنوز نتوانسته بود پس از ویرانی زمان شاپور دوم قد راست کند و رونق گذشته را باز یابد ولی متروک هم نبود و جمعیتی در خور توجه داشت. از مهم‌ترین آثار این دوره بقایای مسجدی در آن، از سده‌ی اول هجری است. (ویژه نامه‌ی باستان‌شناسی شوش: ص ۱۳۲)

بازایی شوش

شوش از سده چهارم هجری رو به ویرانی نهاد و از قرن هفتم هجری به بعد به مرور خالی از سکنه شد و کم‌کم آثار آن شکوه دیرین در زیر تل‌هایی از خاک مدفون گردید و یاد خاطره‌ی این شهر کهن به فراموشی سپرده شد. تا قرن‌ها مسافرانی که از کنار این تل‌ها می‌گذشتند حتی تصور نمی‌کردند که این پشته‌های عظیم خاک که اکنون مأوای جانوران وحشی شده است، زمانی مهد تمدن درخشان و پایتخت پرشکوه فرمانروایان ظفرمندی بوده که فاتحانه بر شهرهای بین‌النهرین می‌تاخته‌اند و قلمرو ایشان از دروازه‌های اروپا تا هند گسترده بوده است. تمامی جهانیان یاد آن روزهای درخشان را به فراموشی سپرده بودند، نخستین کسی که ویرانه‌های شوش را بازشناخت، بنجامین بن جناح خاخام کلیمی بود که بین سال‌های ۱۱۶۴ و ۱۱۷۳ میلادی از ویرانه‌های شوش بازدید کرد، و در سفرنامه‌اش شرح دیدار خود از این

محل باستانی را نوشت. وی خرابه‌های شوش را همان «شوشان» مذکور در تورات شناخت. (آلفونس، ص ۵۰ و ۵۱) از آن پس شوش مورد توجه باستان‌شناسان قرار گرفت.

منابع

منابع فارسی

۱. استرابون، جغرافیای استرابون، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، انتشارات موقوفات افشار: ۹۳، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۲. آمیه، پیر، تاریخ ایلام، ترجمه شیرین بیانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۳. آلفونس، گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه فتحعلی خواجه نوری، تصحیح هومان خواجه نوری، تهران: ابن سینا، چاپ: ۱۳۴۸.
۴. اقتداری، احمد، آثار و بناهای تاریخی خوزستان، جلد اول، تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی نشر اشاره، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۵. بریان، پی‌ی، تاریخ امپراتوری هخامنشی، جلد اول، ترجمه مهدی سمسار زاده، تهران، انتشارات زریاب، چاپ چهارم، ۱۳۸۲.
۶. بختور تاش، نصرت‌الله، استراتژی دولت هخامنشی، پایان‌نامه‌ی دکتر از دانشگاه تهران، سال ۱۳۵۰.
۷. بیانی، شیرین، هشت مقاله در زمینه‌ی تاریخ، تهران، انتشارات طوس، ۱۳۵۲.
۸. بیانی، شیرین، تاریخ ایران باستان (۲)، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۹. پیرنیا، حسن، تاریخ ایران باستان، جلد اول و دوم، تهران، انتشارات زرین، چاپ اول ۱۳۸۱.
۱۰. حریریان، محمود، و دیگران، تاریخ ایران باستان، جلد اول، تهران، انتشارات سمت، چاپ دوم ۱۳۸۰.
۱۱. دیاکونف، میخائیلویچ، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ ششم ۱۳۸۰.
۱۲. دیولافوا، ژان، سفرنامه‌ی خاطرات باستان‌شناسی شوش، ترجمه ایرج فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۷۱.
۱۳. زرین‌کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۸۰.
۱۴. زمان رشیدیان، نیره، نگاهی به تاریخ خوزستان، تهران، انتشارات بوعلی، چاپ دوم ۱۳۶۹.
۱۵. سرافراز، علی‌اکبر، فیروزمندی، بهمن، مجموعه‌ی دروس باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی، تهران، انتشارات مارلیک، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۶. شارب، رلف نارمن، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی که به زبان آریایی (پارسی باستان) نوشته شده است، تهران، ناشر: مؤسسه‌ی فرهنگی و انتشاراتی پازینه، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
۱۷. صراف، محمدرحیم، نقوش برجسته‌ی ایلامی، تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲.

منابع انگلیسی

۱۸. فرای، ریچارد نلسون، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم ۱۳۷۷.
۱۹. کامرون، جورج گلن، ایران در سینه‌ی دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
۲۰. کرتیس، جان، ایران کهن، ترجمه خشایار اعتمادی، تهران، انتشارات کارنگ، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۲۱. گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۰.
۲۲. لکوک، پی‌یر، کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، تهران، انتشارات فرزاد، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۲۳. مجید زاد، یوسف، تاریخ و تمدن ایلام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۰.
۲۴. مجیدزاده، یوسف، تاریخ و تمدن بین‌النهرین، جلد اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۲۵. نگهبان، عزت‌الله، حفاری هفت‌په‌ی دشت خوزستان، تهران انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ۱۳۷۲.
۲۶. نگهبان، عزت‌الله، شوش یا کهن‌ترین مرکز شهرنشینی جهان، تهران، انتشارات میراث فرهنگی، چاپ ۱۳۷۵.
۲۷. واندنبرگ، لویی، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، تهران، انتشارات دانشگاه، چاپ ۱۳۴۵.
۲۸. هرتسفلد، ارنست، ایران در شرق باستان، ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی دانشگاه شهید باهنر کرمان، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۲۹. هروود، مجموعه‌ی تواریخ، ترجمه دکتر هادی هدایتی، مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
۳۰. هوار، کلمان، ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ۱۳۶۶.
۳۱. هینتس، والتر، دنیای گمشده‌ی عیلام، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
۳۲. هینس، والتر، داریوش و پارس‌ها (تاریخ فرهنگ ایران در دوره‌ی هخامنشیان)، ترجمه‌ی عبدالرحمن صدریه، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۳۳. یادنامه‌ی گردهمائی باستان‌شناسی شوش، جلد اول، تهران، انتشارات میراث فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۳۴. ویژه‌نامه‌ی نخستین گردهمائی باستان‌شناسی ایران بعد از انقلاب، شماره ۱۲ بهار و تابستان ۱۳۷۳، وابسته به میراث فرهنگی

1. R.H>Dyson. Jr.Early work on the Acropolis at Susa: <the Beginning of Prehistory in Iraq and iran Exedition, Vol. 10, no. 4, Summer 1968



اوضاع اقتصادی ایران در عصر شاهرخ تیموری

فاطمه بلندی

دبیر تاریخ، شهرستان اسداباد

کلیدواژه‌ها: شاهرخ، تیموریان، اقتصاد ایران

مقدمه

هجوم وحشتناک امیر تیمور (۸۰۷-۷۳۶ هـ.ق) به ایران به نحوی تکرار حملات بنیان‌کن مغول‌ها بود. تیمور علاوه بر این که کوشید منافع خود و لشکریانش را طی یورش‌های مکرر تأمین کند، سعی نمود با غارت مناطق مفتوحه، سرزمین ماوراءالنهر، به‌ویژه سمرقند پایتخت خود را ترقی دهد. از این رو با انتقال هنرمندان، معماران، پیشه‌وران و... از شهرهای مختلف ایران به پایتخت، سمرقند را به شهری آباد تبدیل کرد. به‌هرحال، از حملات تیمور جز تخریب و ویرانی و غارت منابع، چیز دیگری عاید شهرهای ایران نشد. اما فرزندش شاهرخ، از همان ابتدای به حکومت رسیدن، درصدد جبران ویرانی‌های ناشی از حملات پدر برآمد. دوران حکومت وی آرامش و امنیت نسبی به همراه آورد. پادشاهی رعیت‌دوست بود و تا حد امکان به عمارت و بازسازی شهرها و روستاها و اماکن تخریب شده همت گماشت. رونق اقتصادی و رفاه و آرامش ایجاد کرد و پایتخت خود هرات را به شهری آباد و مرکز علما و هنرمندان تبدیل ساخت؛ این امر نه تنها در هرات بلکه در شهرهای دیگر قلمرو شاهرخ از جمله سمرقند و شیراز نیز، به دلیل وجود شاهزادگانی که در این شهرها حکومت می‌کردند، به چشم می‌خورد. شاهزادگان تیموری مردانی فرهنگ‌دوست بودند. از این رو درصدد بودند شهرهای محل حکومت خود را آباد سازند تا پشتوانه‌ی اقتصادی لازم را در جهت فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی خویش ایجاد کنند. به همین دلیل اوضاع اقتصادی ممالک تحت حکومت شاهرخ در غالب بخش‌های آن، از قبیل تجارت و کشاورزی، رو به پیشرفت گذاشت که خود موجب بالا رفتن سطح رفاه عمومی و توسعه‌ی علمی، فرهنگی و هنری قلمرو او گردید. در ادامه شاخه‌های مختلف فعالیت‌های اقتصادی عصر شاهرخ را مورد بررسی قرار می‌دهیم.



سکه دوره تیموری

۱. تجارت

در عهد تیموریان، تجارتی فعال و با اهمیت در آسیای مرکزی و خاور نزدیک وجود داشت که فراتر از مرزهای این نواحی را هم در بر می‌گرفت. جاده‌ای تجاری که به شرق و شمال می‌رفت از سمرقند و بخشی نیز از هرات می‌گذشت. این جاده برای راه تجارتی که از چین به هند می‌رفت نیز اهمیت داشت. (رویمر، ۱۳۸۰، ص ۱۸۲-۱۸۴).

هرمز، بندر بزرگ این عهد، مملو

از مال‌التجاره‌ی وارداتی و صادراتی بود. عبدالرزاق سمرقندی که در سال ۸۴۴ هـ.ق از سوی شاهرخ به سفارت دربار بیجانگر به هندوستان رفت هرمز را شهری معرفی می‌کند که «تجار اقالیم سبعة از مصر و شام و روم و آذربایجان و عراق عرب و عجم و ممالک فارس و خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان و مملکت دشت قبیچاق و نواحی قلماق و تمامی بلاد شرق و چین و خانبالیق روی توجه به این بندر دارند... و مسافران عالم از هر جا آیند و هرچه آرند و در برابر، هرچه خواهند، بی‌زیادت جست‌وجوی در آن شهر می‌فرستند» (سمرقندی، عبدالرزاق، ص ۷۶۷). همچنین در خصوص گسترش تجارت در این دوره می‌نویسد: [در عهد شاهرخ] جهان چنان معمور و آبادان بود که حاوی اوراق [منظور خود سمرقندی است] از تاجری شنود که او به کرات قماش چین به مصر و روم آورده و از آن‌جا به مملکت چین برده بود که در دور عدل این پادشاه عالم پناه از مصر تا چین یک کوچه راه است و اطراف جهان و صحرا و بیابان چنان آبادان

شد که جغد از بی جایگاهی به جان رسید؛ چه در بسط زمانه به غیر سرا و خانه هیچ جا خرابه و ویرانه ندید» (همان، ص ۸۳۰). در این مبادلات کالاهای مختلفی مانند پارچه و مروارید و زنجبیل و ابریشم مبادله می شد. میان ایران و عثمانی نیز مبادلات تجاری وسیعی در جریان بود، چون ابریشم ایران نیازهای عظیم کارگاه های عثمانی را برآورده می کرد. کالاهای اروپایی از راه آناتولی، منطقه ی فرات علیا و از طریق دریای سیاه از طرابوزان وارد ایران می شد. (رویمر و دیگران، ص ۲۰۰-۱۸۹). در عصر شاهرخ به علت گسترش روابط خارجی، خصوصاً با چین، تجارت

چین نسبت به کالاهای فرهنگی و صنعتی ایران در جهت رونق هر چه بیشتر تجارت میان دو کشور بوده است. در این دوره کاروان سراها و رباط های فراوانی ساخته شد که در تسهیل رفت و آمد کاروان ها و رونق تجارت بسیار مهم و مؤثر بود.

۲. مالیات

در نظام مالیاتی عصر شاهرخ، سنت های مغولی به شکل کامل حفظ شده بود. مالیات های جنسی کشاورزان، مالیات تجارت و صنایع (تمغا) که از دوره ی مغول متداول شده بود در این زمان همچنان وصول می شد. حتی شاهرخ متدین نیز، به



با این کشور نیز رونق بسیاری یافت. همان طور که از مضمون مکاتبات میان شاهرخ و دایمینگ خان برمی آید طرفین در روابط خارجی گسترش تجارت را مدنظر داشته اند (حافظ ابرو، ص ۱۳۳).

در سال ۸۱۵ ه. ق در نامه ای که دایمینگ خان پادشاه چین به وسیله ی سفیر خود برای شاهرخ فرستاد چنین نوشته بود «بعد از این کسان فرستیم تا آی و رد [آمد و رفت] کنند تا راه منقطع نشود تا [تجارت] تجارت و کسب به مراد خویش کنند» و «شاهرخ» در رسیدن سفرای چین دستور داد تا شهرها و بازارها را آذین بندند و هر صنعت ور کمال هنر ظاهر کرده دکان خود را آراند» (سمرقندی، عبدالرزاق، ص ۱۳۰). ظاهراً هدف شاهرخ از این کار، جلب نظر سفیران و فرستادگان پادشاه

منظور مشروع نمودن آن، به این اکتفا کرد که تمغا را با عنوان زکات دریافت نماید تا آن را از اتهام خلاف شرع بودن مبرا سازد (رویمر، ۱۳۸۰، ص ۱۸۵-۱۸۴).

از اراضی کشاورزی مالیات های مستقیم گرفته می شد که تعداد آن، برحسب نوع آبیاری، از ربع تا ثلث محصول افزایش می یافت. در مواردی که رعایا از پرداخت مالیات سر باز می زدند با توسل به زور نیروی نظامی مجبور به گرفتن آن می شدند (خواندمیر، ۱۳۵۳، ص ۶۰۲).

علاوه بر مالیات زمین و محصولات، مالیاتی نیز بابت حق مرتع، بازای هیزم و علوفه می ستاندد. یک نوع دیگر از مالیات هایی که معمول بود یک درصدی بود که برای بعضی از مأموران محلی وصول می شد. همچنین مالیات آسیاب ها

و عوارض و عیدی که در اعیاد مختلف می گرفتند نیز مرسوم بود (لمبتون، ۱۳۳۹، ص ۱۰۶-۱۰۵).

۳. مالیات ارضی (الف) وقف

یکی از نهادهایی که در دوره ی تیموری و به ویژه دوره ی شاهرخ اهمیت بسیاری یافت نهاد وقف بود. شاهرخ و بزرگان دربار وی به ساخت مدارس، خانقاه ها و ابنیه ای از این قبیل اهتمام وافری داشتند و جهت تأمین هزینه ی نگهداری این مؤسسات و پرداخت حقوق مدرسان و طلاب و خدمه و سایر هزینه ها، به وقف مبادرت می کردند. در سال ۸۱۳ ه. ق شاهرخ مدرسه و خانقاهی در هرات ساخت و بر آن «حمای وقف نمود؛ نیز مزارع و مستغلات مرغوب بر آن وقف کرد» (خواندمیر، ۱۳۷۲، ص ۱۶۸-۱۶۶).

عایدات موقوفات جهت پرداخت هزینه ی بقاع و ابنیه ی عام المنفعه صرف می شد. بزرگان درباری نیز در بسیاری موارد به وقف مبادرت می نمودند. الغ بیگ بر مدرسه ای که در سال ۸۲۴ ه. ق در سمرقند ساخت، درآمد مزارع و عایدات چندین روستا را وقف کرد تا جهت مقرری و حقوق مدرسان و طلبه ی علوم دینی، خادمان و مؤذنان و سایر خدمه صرف شود (تاج السلما نی، ص ۱۶۸-۱۶۶). گوهرشاد آغا، همسر شاهرخ، که بخش عمده ای از ابنیه و عمارات به اهتمام وی ساخته شد در بنای مسجد جامع گوهرشاد در مشهد، مزارع زیادی را بر آن وقف نمود. امیر علیکه کوکلتاش از امرای بزرگ شاهرخ، نیز مدرسه ای در هرات ساخت و حمای را بر آن وقف نمود (خواندمیر، ۱۳۷۲، ص ۱۶۹-۱۶۸).

اداره ی موقوفات برعهده ی شخصی روحانی بود که صدرا الصدور لقب داشت. وظیفه ی دیوان موقوفات: «تحقیق تعیین

شاهرخ بعد از مرگ وی، این ولایت را به فرزندش ابراهیم سلطان واگذار نمود (همان، ص ۳۰۷).

اعطای سیورغال‌های بزرگ قدرت فراوانی را نصیب صاحب آن می‌نمود؛ به‌خصوص با در نظر گرفتن این که براساس معافیت مالیاتی سیورغال، صاحب سیورغال حق داشت تا تمام مالیات‌هایی را که سابقاً از مردم به نفع خزانه‌ی حکومتی اخذ می‌شد خود از مردم وصول کند. بنابراین، این امر، همراه با مصونیت و معافیت اداری و قضایی، صاحب سیورغال را بسیار قدرتمند می‌ساخت. چنان‌که سلطان میرزا بایقرا‌ی مذکور با قدرت وسیع خود این امکان را یافت که چند سال بعد علیه برادرش رستم میرزا در اصفهان لشکرکشی کند؛ امری که شاهرخ را ناچار به لشکرکشی بدان جانب نمود (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ص ۶۰۰-۵۹۷).

زمین‌هایی که به سیورغال داده می‌شد می‌توانست کوچک یا بسیار بزرگ باشد. در زمره‌ی سیورغال‌های بزرگ می‌توان از سیورغال واگذار شده به میرزا بایقرا یاد کرد که، چنان‌که گذشت، شامل اصفهان و بخش بزرگی از عراق عجم بود. از سیورغال‌های کوچک نیز می‌توان به سیورغال اعطایی شاهرخ به تومان آغا، بیوه‌ی تیمور، اشاره کرد که قصبه‌ی

اصالت وقف‌نامه و اسناد، حل و فصل دعاوی و شکایات مربوط به تصرف و اداره‌ی اموال وقفی» به‌شمار می‌آمد (پطروشفسکی، ص ۳۰-۲۹). به نوشته‌ی خواندمیر در این دوره وظیفه‌ی صدرالصدور: «تمشیت سهام سادات و علما فضلا و رواج و رونق بقاع خیر و ابواب‌البر» و همچنین صرف حاصل و عواید موقوفات براساس شروط واقفان بوده است. بنابراین موقوفات یکی از منابع درآمد روحانیون به‌شمار می‌آمد (خواندمیر، ۱۲۵۳، ص ۶۴۰-۶۳۹).

ب) زمین‌داری (سیورغال)

در دوره‌ی شاهرخ، اعطای آنچه که سیورغال نامیده می‌شد گسترش بسیاری یافت. سیورغال اصطلاحی مغولی است به معنی عمل حمایت از سوی حاکم یا «عطیه و هبه» و شامل مقدار زمینی بود (از یک ایالت تا یک ده) که سلطان به تابعان خود هدیه می‌کرد تا پشت در پشت از آن بهره گیرند (پیکولوسکیا و دیگران، ص ۴۴۸).

در دوره‌ی شاهرخ منابع گزارش‌های بسیاری را در خصوص واگذاری سیورغال به افراد مختلف به دست می‌دهند. در این دوره شاهزادگان و بزرگان لشکری موفق به دریافت سیورغال‌های متعددی می‌شدند. از جمله فارس، به عنوان سیورغال، در اختیار ابراهیم سلطان فرزند شاهرخ قرار گرفت و بعد از مرگ وی نیز به فرزندش میرزا سلطان عبدالله واگذار گردید. شاهرخ همچنین در سال ۸۲۱ هـ ق کابل و غزنین و قندهار را به سیورغال به فرزند دیگرش میرزا سیورغتمش واگذار نمود و اصفهان و بخشی از عراق عجم شامل همدان و قلاع بروجرد و لرستان را نیز به میرزا بایقرا بن عمر شیخ بن تیمور تفویض نمود (سمرقندی، عبدالرزاق، ص ۶۴۸).

امیر شاه‌ملک، از امرای بزرگ تیمور که بعدها به خدمت شاهرخ درآمد از سوی او خوارزم را در سیورغال خود داشت.



تاجر دوره‌ی تیموری

شاهرخ صورت می گرفت. صدور فرمان جدید اطمینان و آرامش صاحب سیورغال را در برابر مخالفان در جهت حفظ سیورغال خود در بر داشت. بعد از فوت میرزا بایسنقر در سال ۸۳۸ هـ ق، شاهرخ مناطق و ولایاتی را که تحت سیورغال وی بودند به فرزند بزرگش میرزا علاءالدوله واگذار کرد. همچنین در سال ۸۴۸ هـ ق، بعد از مرگ فرزند دیگرش محمد جوکی، ولایات تحت سیورغال وی را به فرزندانش میرزا محمدقاسم و میرزا ابابکر واگذار نمود (خواندمیر، ۱۳۵۳، ص ۶۴۳). دارندهی سیورغال موظف بود شخصاً در سپاه خدمت کند و در زمان مقتضی تعداد معینی سپاهیان مسلح در اختیار حکومت قرار دهد. طی جنگ‌های شاهرخ می‌بینیم که غیر از سپاهیان مستقر در پایتخت، هر یک از امرا و شاهزادگان موظف بودند تا با سپاهیان تحت فرمان خود به اردوی شاهرخ ملحق شوند. روحانیون، علما و

**دارنده سیورغال
موظف بود شخصاً
در سپاه خدمت کند
در زمان مقتضی
تعداد معینی سپاه
مسلح در اختیار
حکومت قرار دهد**

سادات نیز از این سیورغال‌ها برخوردار می‌شدند. در منابع، به کرات به اعطای سیورغال از سوی شاهرخ به سادات و بزرگان دینی اشاره شده است. برای مثال، شاهرخ در سال ۸۱۰ هـ ق خطه‌ی دامغان را به امیر سید عزالدین هزار جزیری عنایت نمود. همچنین با مرگ سیدشریف‌الدین علی جرجانی (در سال ۸۳۸ هـ ق) که از اکابر سادات بود و از شاهرخ سیورغال دریافت نموده بود تمام مناصب و سیورغال وی به فرزندانش اعطا شد. (سمرقندی، عبدالرزاق، ص ۶۸۲).

منافع مادی و اقتصادی حاصل از این سیورغال‌ها، به صاحبان آن‌ها امکان می‌داد تا به اقدامات سودمندی از قبیل ساخت ابنیه و اماکن عام‌المنفعه و امور خیر دیگر مبادرت ورزند. امیر شاه‌ملک که خوارزم را در سیورغال خود داشت از عایدات آن «بسی بقاع خیر از مدارس و خوانق [خوانق‌ها] و مساجد و اربطه [رباط‌ها] و حوض‌ها به یادگار گذاشت» (سمرقندی، عبدالرزاق، ص ۱۳۹). همچنین، توامان آغا، بیوه‌ی تیمور، که در سال ۸۱۴ هـ ق قصبه‌ی کوسویه را به سیورغال دریافت

داشت با استفاده از عایدات سیورغال مزبور، مدرسه و خانقاهی را در آن ناحیه تأسیس نمود (سمرقندی، عبدالرزاق، ص ۱۲۴).

بایسنقر میرزا شاهزاده‌ی هنرمند و دانش‌دوست که ارزش اراضی سیورغالی وی در نواحی مختلف گرگان و خراسان و عراق عجم و فارس ششصد تومان (شش میلیون دینار) بود (سمرقندی، دولت‌شاه، ص ۳۹۲)، با استفاده از این امکانات وسیع اقتصادی بود که هنرمندان و صنعتگران ماهر را به هرات می‌خواند و با پرداخت مخارج آنان با گشاده‌دستی، آنان را به فعالیت‌های هنری و فرهنگی وامی‌داشت. با توجه به فعالیت‌ها و اقدامات فرهنگی و هنری این دوره که منجر به پیدایش یکی از اعصار درخشان فرهنگی و هنری ایران گردید می‌توان گفت که سیورغال به عنوان یکی از نهادهای اقتصادی، پشنانه‌ی مالی اقدامات فرهنگی هنری این دوره به‌شمار می‌آمد.

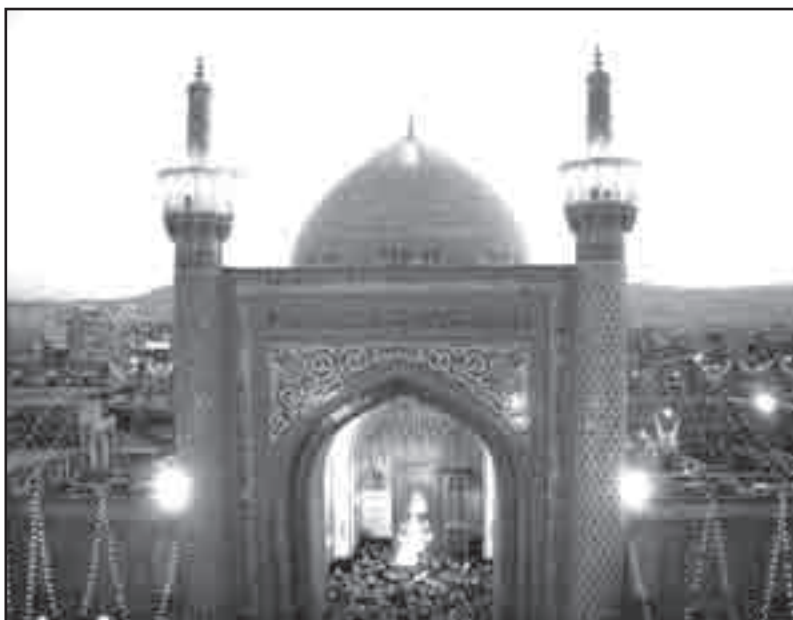
ج) کشاورزی

یکی از ابعاد توجه شاهرخ به امور عمرانی و آبادانی شهرها و روستاها، کشاورزی بود. وی به رونق کشاورزی و امور آبیاری علاقه و اهتمام بسیار داشت و در باغات متعلق به وی در هرات محصولات فراوانی به عمل می‌آمد. (ابونصری هروی، ص ۱۹۷).

نویسنده‌ی تاریخ جدید یزد، در خصوص توجه شاهرخ به کشاورزی می‌نویسد: «آن حضرت فرمود که در مجموعه‌ی بلاد خراسان، ترک و تازیک و دور و نزدیک، بدین مهم روی آورند و نخست آب را، که قوام معیشت انسان بدان منوط، بل اصل خلقت اشیاء بر آن مربوط است، جاری ساختند» شاهرخ امرای خود را مأمور مرمت تأسیسات آبیاری و رونق کشاورزی نمود (کاتب، ص ۱۰۳).

علاوه بر شاهرخ، امرا و شاهزادگان نیز





به تبعیت از وی به کشاورزی توجه نموده و در جهت رونق آن سعی و تلاش بسیاری می کردند. امیرعلیکه کوکلتاش یکی از امرای بزرگ شاهرخ: «به زراعت و دهقنت میل عظیم داشت و تخم کشت [بذر] او از هزار خروار گذشت». وی در دهی دوردست به نام مصر، مزارع بسیاری خرید و به نیابت از سوی خود «وکلا» و سرکاران مقرر ساخته و آن مواضع و مزارع را معمور و مزروع گردانید». (سمرقندی عبدالرزاق، ص ۷۴۷-۷۴۶).

در نتیجه اقدامات و فعالیت های انجام شده، کشاورزی چنان رونقی یافت که قاسم بن یوسف هروی را به نوشتن کتابی در خصوص کشاورزی و محصولات فراوان باغات و مزارع هرات در عهد شاهرخ واداشت. از محتوای کتاب وی پیداست که در باغات هرات انواع گوناگون محصولات کشاورزی، از جمله متجاوز از صد نوع انگور، به عمل می آمده است. زنبورداری و پرورش کرم ابریشم نیز از اشتغالات دیگر کشاورزان به شمار می آمد (ابونصری هروی، ص ۶۷).

آبیاری زمین های کشاورزی از طریق چاه و قنات و چشمه ها و جریان هریود یا رود هرات صورت می گرفت.

به فرمان شاهرخ از رود هرات جوی های فراوانی انشعاب کرده بودند که مزارع اطراف را آبیاری می نمود (حافظ ابرو، ۱۳۴۹، ص ۱۵/۲۵).

توجه شاهرخ به امر کشاورزی، خصوصاً پس از ویرانی های ناشی از حملات تیمور و دوره های پیش تر از آن در زمان مغولان، از عوامل مهم رونق اقتصادی و رفاه عمومی این دوره به شمار می آید.

مأموران قلمرو سیورغال از طرف صاحب سیورغال معین می شدند و فقط تابع او بودند. مأموران دستگاه مرکزی حق ورود به اراضی سیورغال را نداشته مصونیت و معافیت مالیاتی به صاحب سیورغال در قضا

و دارایی و امور لشکری تفوق می بخشید و معافیت مالیاتی به او حق می داد تا تمام مالیات هایی را که سابقاً از مردم به نفع خزانه حکومتی اخذ می شد از طرف خود اراضی را به تابعان و دست نشانندگان خویش به سیورغال بدهند. (پیکولوسکایا و دیگران، ۱۳۵۴، ص ۴۴۸).

۲. مصر نام یکی از دهکده هایی است که تیمور ساخته و هر یک را به نام یکی از شهرهای بزرگ جهان چون دمشق، بغداد، مصر، سلطانیه و شیراز نام نهاده بود (ابن عربشاه، ۱۳۶۵، ص ۳۰۸).

پی نوشت

۱. صاحب سیورغال موظف بود خدمت لشکری برای سلطان انجام دهد و سپاه فتودالی از عدهی معینی سوار از افرادی که در سیورغال او بودند تشکیل می یافت. صاحب سیورغال گذشته از معافیت مالیاتی که سابقاً صاحبان اقطاع نیز از آن نصیب داشتند از حق معافیت قضایی و اداری نیز برخوردار بود.

منابع

۱. سمرقندی، عبدالرزاق، مطلع السعدین و مجمع البحرین، ج ۲، به تصحیح محمد شفیع، ۱۳۶۵.
۲. سمرقندی، دولتشاه، تذکره الشعرا، به تصحیح محمد عباسی، تهران: انتشارات بارانی، بی تا.

۳. حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، به کوشش مایل هروی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
۴. حافظ ابرو، زبده التواریخ، ج ۳ و ۴، به تصحیح سیدکمال حاج سید جوادی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰.
۵. خواندمیر، غیاث الدین، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۳ و ۴، با مقدمه جلال الدین همایی، چاپ دوم، تهران: انتشارات خیام، ۱۳۵۳.
۶. خواندمیر، غیاث الدین، مآثر الملوک به ضمیمه خاتمه خلاصه الاخبار، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲.
۷. خوافی، فصیح الدین، مجمل فصیحی، به تصحیح محمود فرخ، مشهد: انتشارات باستان، ۱۳۳۹.
۸. کانت، احمد بن حسین بن علی، تاریخ جدید یزد، به کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۹. ابونصری هروی، قاسم بن یوسف، ارشاد الزراعه، به اهتمام محمد مشیری، تهران: ۱۳۴۶.
۱۰. پطروشفسکی، ایلیکا پاولویچ، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران، ج ۲، ترجمه کریم کشاورز، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۴.
۱۱. تاج السلطانی، شمس الحسن، چاپ عکس از نسخه شماره ۳ و ۴ کتابخانه لالا اسماعیل افندی، با ترجمه آلمانی هانس روبرت رومر، بی تا.
۱۲. پیکولوسکایا و دیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم، ترجمه کریم کشاورز، چاپ چهارم، تهران: انتشارات پیام تهران، ۱۳۵۴.
۱۳. رومر، هانس روبرت، ایران در راه عصر جدید، ترجمه ی آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.
۱۴. رومر و دیگران، تاریخ ایران دوره تیموریان، ترجمه ی یعقوب آژند، چاپ اول، جامی، ۱۳۷۹.
۱۵. لمبتون، آن، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹.

مدخل

از آغاز پیدایش خط تا امروز تنها درصد اندکی از مردم توانایی خواندن و نوشتن را داشته‌اند. حتی زمانی که توان خواندن و نوشتن زیاد شد، فقط شمار کمی از مردم، آن هم به‌طور تفننی به ثبت اندیشه‌های خود دست می‌زدند. متون ثبت شده - نوشته شده - بسیار زیبا بوده اما پیوسته تمایل به سوی طرح و جاودانه‌سازی امور برگزیدگان در همه‌ی جای‌ها و همه‌ی زمان‌ها را داشته‌اند. با این وجود، حضور شواهد دیگر تاریخی در قالب دستاوردهای فنی - هنری بشری مانند سکه، سفال، نقاشی و بناها باعث شد که مورخان تمایلات ذکر تاریخ را که به سمت و سویی بالای هرم اجتماعی داشت به سایر اقشار بسط داده و گذشته را با آزادی بیشتری به حیطه‌ی تاریخ آورده و تبیین نمایند.

در عین حال یکی از اصول مهم نزد مورخان این است که جایی که ثبت نباشد تاریخ نیست. در واقع عدم ثبت و ضبط به موقع وقایع و جریان‌ها، منجر به نادیده انگاشته شدن و مردمی می‌شود که مطمئناً در گذشته‌ی حیات اجتماعی بشر دارای نقش‌هایی بوده‌اند. در حالی که ما در همه جا این نقش‌ها را حس کرده و در می‌یابیم و لسی آن چه که به حضور تاریخی آن‌ها کمک می‌کند در دسترس مورخ نیست. یعنی ظهور شهرها، شهرک‌ها، صنایع، خدمات و اصناف جدید از جمله مثال‌هایی هستند که به دلیل عدم ثبت به موقع، چگونگی به وجود آمدن آن‌ها در محاق قرار گرفته است. مردم بی‌تاریخ الزاماً مردمی نیستند که در گذشته ایفاکننده‌ی نقشی نبوده‌اند، شاید مردمی باشند که تاریخ‌فردایشان را به نحو شایسته‌ای ثبت نکرده باشند. آن‌ها توجهی به زمان خویش زمان حال - نداشته‌اند. آمدن به صحنه‌ی تاریخ و ماندگاری در آن پدیده‌ای است که خیلی مربوط به عزم عمومی^۱ در

تاریخ‌شناسی

تاریخ آینده و اسناد

سید حسن نوربخش

دبیر علوم اجتماعی منطقه‌ی سامان
از استان چهارمحال و بختیاری

کلیدواژه‌ها: تاریخ‌نگاری، سند، مورخ.

مقاله

روی سخن این مطلب با همه‌ی اهل تاریخ است. همه‌ی کسانی که به نوعی در کار تاریخ‌نگاری دخیل بوده‌اند و دغدغه‌ی گذشته و آینده‌ی این حرفه را دارند. اگر چه با این سخن همه مردم می‌توانند در نظر آیند ولی متخصصین می‌دانند که کار باید از جایی آغاز شود و یا حداقل برای «عمومی سازی» آموزش تاریخ توصیه‌های عملی و راهکارهای مناسب ارائه شود. اما پیش از آن، نیاز است که طرح این موضوع میان اهل فن تاریخ جایابی شده آن‌گاه راهکارهای مربوط پیش نهاد گردد. از این رو که اگر شروع این بحث بتواند منجر به گشودن راه‌هایی به سوی آینده‌ی تاریخ گردد نیز بسیار مغتنم است.

«گذشته» در جهان متغیر امروز، پیوسته دچار تفسیرهای گوناگونی می‌شود.^۱ جهان امروز با ابزارها و وسایل متفاوتی که در اختیار مورخ قرار می‌دهد، راه او را در فهم گذشته هموارتر می‌سازد. اما این گذشته در همه حال از کانال شواهد^۲ است که امکان رؤیت در صحنه‌ی تاریخ را می‌یابد. هم‌چنین خواننده‌ی تاریخ نیز از مجرای کلمه‌ها به گذشته کشیده می‌شود. یعنی گذشته و خواننده‌ی امروز، با هنرمندی مورخ، جهت کارگردانی کلمه‌ها، وجود دارد یا خیر، وضعیتی است که مورخ همیشه در صدد تکمیل آن برآمده است.

قدر مسلم این که اتفاقات گذشته قابل تغییر نیستند. اما آن‌چه که پیوسته تغییر می‌کند، زمان‌های مختلف و رشد و توسعه در حال جریان است. مورخ با در نظر گرفتن این دو مسئله، یعنی عدم تغییر در وقایع گذشته و تداوم تغییرات در زمان حال، در شرایطی قرار می‌گیرد که پیوسته نگاهش به گذشته دگرگون می‌شود و این پرسش دغدغه‌ی ذهنی اوست که آیا حال می‌تواند گذشته را تغییر دهد و تا چه حد در این تغییر مؤثر است؟^۳ با توجه به این مسئله او درمی‌یابد که جهان آینده این روال را طی خواهد کرد. با درک این متغیر در جهان امروز و آینده، او می‌خواهد گذشته را به صحنه‌ی تاریخ بکشد. حداقل با وقوف بر این مسئله، مورخ به اهمیت موقعیت زمانی خویش در این حلقه آگاهی می‌یابد و شاید وقایع امروز، یعنی وقایع هم زمان مورخ، قابل فهم و برای او عینی‌تر باشند. چرا که او و واقعه‌آهر دو بر آن است که تجسم تغییرات کنونی و تأثیر آن بر ثبت وقایع را برای مورخ فردا مهیا سازد.

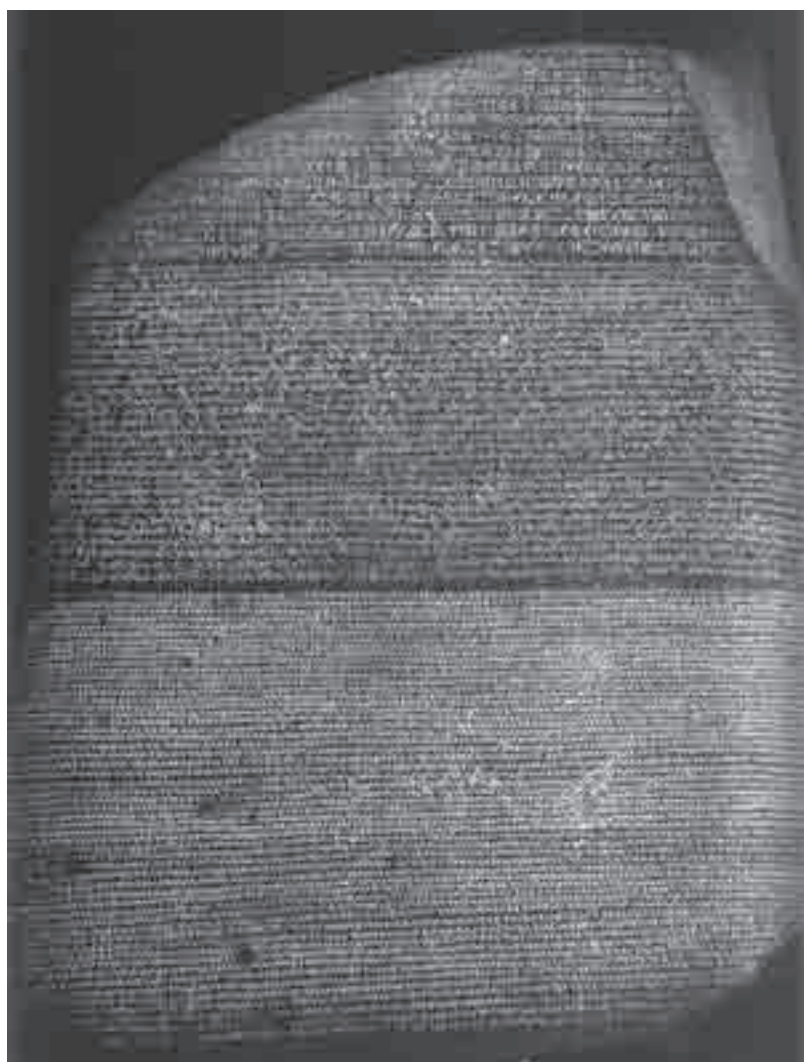
❖ یکی از اصول مهم نزد مورخان این است که جایی که ثبت نباشد تاریخ نیست

آیا در این قرن بالا رفتن سطح آگاهی‌های عمومی به دلیل بسط و وسایل ارتباط جمعی از جمله نتیجه‌ی این فکر بوده است؟ در همه حال، برای مثال، پزشکان مایل اند همه‌ی مردم به حداقلی از بهداشت دست یابند تا آن‌ها به عنوان متخصص فراغت یافته به مسائل فنی‌تر برسند - اگر چه این ناممکن بنماید - تا نیازی به هیئت متخصص فردی نباشد و جامعه جایگزین آن شود. علم تاریخ و مورخ هم از این اصل مستثنی نیست. حداقل نتیجه‌ی تلاش‌های مورخین این را می‌رساند که اگر او به عنوان مورخ آگاهی و معرفتی دارد بر آن است که همه از آن بی‌بهره نباشند. به بیان دیگر نهایت فکر کارکردی مورخ شاید این باشد که همه مورخ شوند. یا حداقل مردم به مرحله‌ی از رعایت «بهداشت تاریخی» برسند تا این همه مورخین، هم‌چون صدها سال گذشته، وادار به ذکر اخباری نشوند که همه وقت مردم فراموششان می‌شود. یا این که حداقل به آن مرحله از آگاهی‌های تاریخی برسند تا هم موجبات صحت تاریخ خود را آماده ساخته و هم شرایط را برای پیشرفت افراد متخصص این فن مهیا سازند. در یک مقایسه، علی‌رغم حجم چشمگیر تولیدات تاریخی، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری ما در ایران سخت دچار خردسالی است و در حیطه‌ی جهانی نکته‌ای چشمگیر برای مطرح کردن ندارد. شاید این یک ضرورت باشد، چرا که جامعه‌ی ما خیلی با تاریخ خود در مفهوم کاربردی آن کاری ندارد. اگرچه گذشته را دلنشین می‌پندارد ولی در آینده‌ی تاریخ آن را خیلی قابل دفاع نمی‌یابد.

خبری می‌شده باز برای حفظ وجهه‌های حکمرانی و اسباب ماندگاری آن‌ها بوده است. سایرین از جمله مردم معمولی^{۱۰} نیز برای این حضور، هم باید تشویق شوند و هم آموزش ببینند.

این سوی دیگر به نظر می‌رسد که کمال هر علمی فراگیر شدن آن است، تا آن‌جا که همه نسبت به کارکردهای عام ظرایف آن واقف شده و نکات آن را دریابند. هر عالم یا دانشمندی به فراخور حال مایل است تولیدات ذهنی و دریافت‌های علمی خود را گسترش داده و به همه‌ی سطوح اجتماعی انتقال دهد و از این راه دانش خود را فراگیر کند و مردم را از فواید آن بهره‌مند سازد. نه

حفظ و طرح خود در آینده و علایق آن‌ها به حقایق می‌باشد.^۹ چنین عزمی در قالب روایت‌های نوشتاری و گفتاری خودنمایی کرده و دریچه‌های گذشته را بر روی مورخ و تاریخ باز کرده و گشوده نگه می‌دارد. این، چه ناعادلانه باشد و چه مغرضانه تلقی شود، در واقع منطق حضور در تاریخ است. نه آیا آن‌جا که تاریخ خیلی سخن می‌گوید نشان از عزم سیاستمداران دارد؟ یعنی سیاستمداران بیش از هر قشر دیگری عزم ماندگاری در آینده را با هزینه کردن از کیسه‌ی فرمانبران نشان داده‌اند. چنان‌که تا قرن اخیر، بی‌اغراق، همه‌ی تاریخ برابر با تاریخ فرمانروایان بوده و تنها جاهایی اندک که از فرمانبران ذکر



بنابراین تاریخ را بیشتر در حیطه‌ی غیرثبت شده و در آرزوهای خود می‌پسندد تا در متن^{۱۱} و حیطه‌ی معین و ثبت شده. این فقر تاریخ‌خواهی چاره‌ای جز آموزش صحیح ندارد. این آموزش هم تنها منوط به فعالیت‌های مدرسه و معلم نیست، بلکه عزم عمومی است که به هر روی متولیان آن باید زمینه‌های فنی‌تر بحث را خود حل و فصل نموده و آن را در سطح عموم گسترش دهند. این چیزی است که می‌تواند دغدغه‌ی

مشارکت و اقدام را داریم. از سوی دیگر، از آن‌جا که حیات بشری خواه ناخواه، چه نسبت به آن بی تفاوت و یا فعال باشیم، سر به پیش دارد. از این رو در مواردی ما تلاش داریم تا موجبات فراهم آوردن یا نیاروندن رخدادهایی را زمینه‌سازی کنیم. از جهت دیگر، همان‌طور که ما پیش از هر عملی اندیشه می‌کنیم، این اندیشه‌ها در واقع راهی به سوی آینده دارند. با این وجود، اگرچه، هیچ‌گاه آگاهی کامل نسبت به آینده

ما به آینده آن‌ها با نگاهی به عقب، چنان‌که خاتمه یافته و بسته است، می‌نگریم. شاید آن‌ها خویش را مختار در گزینش و آزاد در عمل دیده باشند. در حالی که ما با نگرش به گذشته آن‌ها را مقهور ضرورت و تقدیر می‌یابیم. به بیان دیگر، شاید آن‌ها در برخی موارد، بیش از آن که خود تصور می‌نمودند و ما مبهوت چهل آن‌ها باشیم، قوه‌ی گزینش و انتخاب داشته‌اند، ولی عمل نکرده‌اند و یا از سوی دیگر در محورهای شانس خود را آزموده‌اند و توان رهایی نداشته‌اند. از این رو می‌توان تصور کرد تاریخ زمانی بهتر فهمیده می‌شود که آن را نه به عنوان کتابی بسته درباره‌ی گذشته بدانیم، بلکه آن را مسئله‌ای از زمان‌های حال بدانیم که هر کدام هنوز گشوده‌اند و آبستن فرصت‌هایی برای گشوده شدن هستند. زمان ما هم، به عنوان یک زمان حال، گسسته از گذشته نیست. همین‌طور این زمان به زمان آینده وصل است، چرا که نه عمل و نه تفکر سیر جدا از هم نداشته و همواره در فرایند زمان به گذشته تبدیل می‌شوند.

افزون بر این، جریان نگرش به تاریخ فردا از شیوه‌های خاصی می‌تواند پیروی کند. بدین ترتیب منظور از تاریخ آینده از یک منظر در واقع شاید ثبت صحیح وقایع و جریان‌های امروز برای مورخ فردا باشد. وقایع و جریان‌هایی که امروز ناظر آن هستیم و رفته رفته به دل زمان گذشته سپرده می‌شوند، آن‌گاه مورخان آینده تلاش در بازسازی و نگارش آن‌ها در قالب تاریخ دارند. امروز با وقوف بر مشکلات مورخان دیروز می‌بایستی روش‌های ثبت و تولید منبع را به سوی تکثیر و تکامل هدایت کرد. تکاملی که عاری از کمبودها و نبودهایی باشد که پیوسته مورخان را در بازسازی گذشته دچار مشکل می‌کرده است. بنابراین به عنوان یک مطلب اساسی می‌توان پرسید که مردم چگونه می‌توانند در تولید محتوای موردنیاز مورخان فردا مشارکت داشته باشند.

♦ تاریخ علم آموزش درباره‌ی گذشته است. گذشته‌ای که ما نمی‌توانیم آن را تغییر دهیم. آن چه را که ما می‌توانیم بر آن مؤثر باشیم همانا آینده است

♦ امروز با وقوف بر مشکلات مورخان دیروز می‌بایستی روش‌های ثبت و تولید منبع را به سوی تکثیر و تکامل هدایت کرد. تکاملی که عاری از کمبودها و نبودهایی باشد که پیوسته مورخان را در بازسازی گذشته دچار مشکل می‌کرده است

فکری مورخ فردا و تاریخ آینده‌ای ما باشد.

تاریخ فردا

بحث پیرامون تاریخ فردا را می‌توان با این پرسش‌ها پی‌گیری کرد که: ما از گذشته به عنوان تاریخ چه چیزهایی را نمی‌دانیم؟ یا گذشته، در چه مکان‌ها و زمان‌هایی با ما سخن نمی‌گوید؟ به عبارت دیگر آن چه که به عنوان تاریخ داریم چه کمبودهایی دارد؟ در این‌جا به ارزیابی بیشتر زمینه‌ی به وجود آوردن این پرسش‌ها می‌پردازیم.

در نگاه اول، تاریخ علم آموزش درباره‌ی گذشته است. گذشته‌ای که ما نمی‌توانیم آن را تغییر دهیم. آن چه را که ما می‌توانیم بر آن مؤثر باشیم همانا آینده است. اگر چه ما بنابر میزان آگاهی از عصر خود بر آن نباشیم که چنان عملی انجام دهیم، ولی هم‌چنان در آن چه که مانده - به عنوان آینده - توان

حاصل نیست، ولی این واقعیتی است که در همه حال این تلاش‌ها - چه در زمینه‌ی تفکر و یا عمل - حیطه‌ی تأثیر بر آینده را ترسیم می‌کند. به بیان دیگر، زمانی که درباره‌ی گذشته مطالعه می‌شود، این حقایق نادیده گرفته می‌شود. این بدین دلیل نیز هست که شاید بازیگران صحنه‌ی آن نقش‌ها رفته باشند. اما پیکره‌ی فعالیت‌هایی هنوز در حال شکل گرفتن است. این کنش‌ها و واکنش در قالب فعالیت‌های بشری همواره رو به آینده داشته‌اند. چنان که عمل امروز نیز دلیلی بر این مدعاست. هم‌چنین گذشتگان ما، یعنی بازیگران صحنه‌های متفاوت حیات بشری، بیش از آن که ما از آینده بدانیم، نمی‌دانستند. مانند ما، آن‌ها تنها می‌توانستند امیدوار یا نگران از آینده باشند. و دیگر این که آن‌ها - گذشتگان - مانند ما آینده‌ی خویش را چنان‌که گشوده بود می‌دیدند، در حالی که

مکانیسم‌های حضور در تاریخ

گذر از زمان حال به گذشته و حضور در صحنه‌ی تاریخ دارای یک کانال اصلی است که با دو نماد قابل تفسیر است: ۱. شاهد، ۲. مورخ. گذشته، سیطره‌ای مطلق بر حال و آینده دارد. این مطلب یکی از اصولی‌ترین استنتاج‌های مورخین درباره‌ی کارکرد و پی‌آمد تاریخ‌دانی را بیان می‌کند. اما این که این گذشته چگونه در چشم مورخ یا خواننده به حیطه‌ی تاریخ دست می‌یابد، خود محل پرسش و تأمل بسیار است. آیا همه‌ی گذشته در نزد مورخ صلاحیت تاریخ‌نامیدن را دارد؟ و یا برعکس آیا تاریخ می‌تواند همه‌ی گذشته را در خود جای دهد؟ آنچه مسلم است تاریخ جزئی از گذشته است؛ به همین دلیل نزد مورخ آن قسمت از گذشته حیات بشر می‌تواند به عرصه‌ی ادبیات تاریخ کشیده شود که دارای ویژگی‌های خاصی باشد. به نظر می‌رسد مهم‌ترین و ضروری‌ترین ویژگی آن است که برای گذشته شاهدهی داشته باشیم. بنابراین آن قسمت از گذشته که شاهدهی ناقل خبر برای مورخ داشته باشد، می‌تواند قابلیت حضور در صحنه‌ی تاریخ را داشته باشد. اما این شاهد چیست؟ و به چه شهادت می‌دهد؟ آیا روال عادی زندگی شاهدهی داشته یا آن که شاهد زمانی چشم بر صحنه‌ای دوخته است که تلقی ما از آن وضع، رخداد یا واقعه است؟ مسلم این که روال عادی حیات اجتماعی ایجاد حساسیتی نمی‌کرده که شاهد (فرد یا افرادی) تمایل بر اعلام آن وضعیت داشته باشند. معمولاً واقعه به شرایطی گفته می‌شود که روال عادی حیات را قطع کرده و چشم‌انداز دیگری را باز کند که با شرایط قبل متفاوت باشد. بنابراین می‌توان تصور کرد که شاهد معمولاً سخن از روال عادی و یک دست حیات اجتماعی ندارد، بلکه اساساً روال عادی، خود نیز نیازی به شاهد ندارد. به بیان دیگر، بستر عادی حرکت

وضع گذشته‌ی جوامع، محل توجه مورخ نمی‌تواند واقع شود. آنچه که مورخ بالقوه می‌تواند درباره‌ی آن سخن بگوید جریان اموری است که نظر شاهدهی را جلب کرده باشد و بر وقوع آن گواهی دهد. از سوی دیگر شاهد از این منظر نمی‌تواند مفرد باشد. با مثالی که می‌توان نتیجه‌ای آن را به گذشته بسط داد این نکته را پی می‌گیریم. وقایعی مانند زلزله، جنگ و انقلاب چیزهایی که تنها یک

نفر شاهد وقوع آن‌ها بوده باشند. از میان انبوه شاهدان، عده‌ی اندکی آن وضع را به «متن» تبدیل می‌کنند؛ یعنی بر وقوع حادثه گواهی می‌دهند. اصل وقوع را همه قبول دارند. اما در چگونگی بیان آن، به دلایل گوناگون، می‌تواند اختلاف باشد. بنابراین شاهدهای منفرد دست به تبیین شرایطی می‌زنند که اولاً خیلی‌ها گواه آن بوده‌اند و ثانیاً بستر عادی نظر آن‌ها نبوده، روالی که غیر از عرف و معمول منطق هر زمانی بوده



مورد ثبت و ضبط قرار گرفته است. هر چه به دل گذشته فرو رویم نوسان وقایع جهت ثبت می‌بایستی شدت بیشتری می‌داشت تا جلب‌کننده‌ی نظر شاهد باشد. این از آن روست که اولاً محدوده‌ی نشر خبر، به دلیل ضعف ارتباطات، بسیار کم‌وسعت بوده و ریز وقایع، مگر آن‌جا که مورخی در رکاب بوده، ثبت نشده است. اما امروزه به دلیل گسترش ارتباطات و اسباب ثبت و تولید انبوه مواد خام برای مورخ خیلی از نوسانات ریز که در گذشته به عنوان بستر عادی امور

منتقل شود. روزنامه‌ها و سایر اسباب خبر برای مثال، امروزه توانسته‌اند این خلاءها را تاحدودی مرتفع سازند.

دیگر این‌که، بدیهی است که پیش از این، جوامع مختلف و کشور ما نیز دارای تأسیسات مدنی بوده‌اند. اما نکته‌ی مورد توجه این است که نوع و گستره‌ی پوشش‌دهی این تأسیسات و چگونگی ارتباط آن‌ها با قدرت سیاسی به طور مستقل و یا به عنوان مجری، در همه حال بر روی محتوای تولید سند مؤثر بوده است. برای

کارگزاران حکومتی نیست. این محصول شاید به بازسازی قسمتی کوچک از تاریخ کمک کند. اما تاریخ‌سازان تنها در عرصه‌ی حکومتی و رسمی مقام ندارند. پرداختن به جنبه‌ی دیگر تاریخ نیازمند اسنادی است که تولیدات رسمی و محتوای نامه‌های اداری نمی‌تواند تنها نقطه‌ی تکیه‌گاه مورخ در این زمینه باشد.

در این میان گروه دیگری از اسناد هستند که می‌توان از آن‌ها تلقی نیمه‌رسمی داشت. اسنادی که در همه حال یک سوی آن دولت‌ها باشند، در این گروه طبقه‌بندی می‌شوند. به بیان دیگر مجموعه‌ی مکاتباتی که دوایر دولتی به غیر دولتی و یا از سوی مردم به ادارها و مجموعه قراردادهایی که میان مردم نوشته شده و به تأیید مقامات رسیده باشد، شامل این گروه از اسناد می‌شوند. نیمه‌رسمی بودن منبع تولید، به معنی عدم صحت و یا نقصان محتوا نیست. بلکه مفهوم آن این است که مسیر گردش سند خارج و یا به آن وارد شده است. برای مثال، مجموعه‌ی شکایات و احکام صادره برای آن‌ها در این تقسیم‌بندی می‌شوند. اما اسناد غیررسمی شکل‌گیری و جریان آن خارج از مدار اداری بوده و در آن‌ها اداره‌ی حاکمیت نقشی ایفا نکرده است. مجموعه‌ی خاطره‌نگاری‌ها، نامه‌های شخصی و خصوصی، فنون ادبی، عکس‌ها و روایت‌های شفاهی از وقایع و جریان‌های که مربوط به روال زندگی مردم معمولی بوده را می‌توان در این مجموعه دسته‌بندی کرد. میزان اعتماد به این دست از اسناد بنابر منبع تولید، زمان و مکان آن متفاوت است. اما آنچه که موجب ارجحیت این گروه از اسناد کمتر باشد. البته اگرچه انگیزه‌های متفاوتی می‌تواند زمینه‌ی تولید آن را فراهم کرده باشد، ولی در همه حال، در خیلی از موارد مؤلف آن‌ها قصد اعلان



نمونه، سیستم اداره‌های دولتی با سابقه‌ی طولانی خود تاحدودی به نحوه و کیفیت تولید آشنایی دارند. گو این‌که تولیدات آن‌ها برای تاریخ نیست، بلکه متعلق به حیات روزانه‌ی ارباب رجوع و مسائل مختلف اداری است. نامه‌های اداری و ارگان‌های حکومتی در هر سطح از این دست اسناد هستند. بازسازی زمان حال برای مورخ فردا براساس این نوع از اسناد چیزی به جز تاریخ رسمی اداره‌ی گذشته‌ی امور از چشم

تلقی می‌شد - یا حداقل برای شاهد چیز قابل ملاحظه‌ای در برنداشت - اهمیت یافت و دست او را در حتی بازسازی برخی لحظه‌ها عادی از جهات اجتماعی نیز باز گذشته است.

ادعای آزاداندیشی، به‌ویژه در حیطه‌ی تاریخ‌نگاری به این مفهوم است که مورخ بتواند حتی بستر عادی امور گذشته را بازسازی کند؛ بنابراین او نیاز دارد که حجم عظیمی از مواد، از طریق شاهد، به وی

اگر چنین چیزی زمانی مقدور نیز باشد، تباین زمانی مورخ، متن تولید شده توسط او براساس شواهد و خواننده^{۱۸} نمی‌توانند انطباق کامل گذشته را در تاریخ فراهم کنند. اما با این وجود مورخ امروز ناگزیر از آن است که پرسش‌های مکمل خود را جهت دادن راهکارهای علمی به مورخ فردا ارائه دهد. برای مثال به دو گروه از پرسش‌های زیر توجه کنید:

گروه اول

۱. چه کسی این سند را نوشته است؟



۲. کی و چگونه ما به آن دسترسی پیدا کرده‌ایم؟

۳. آن‌ها به چه منظوری نوشته (یا تولید) شده‌اند؟

۴. چه نوع سندی هستند؟

۵. چه نوع اطلاعات دیگری نیاز است تا به این سند مفهوم کاملی بدهد؟

گروه دوم

۱. سند به ما چه می‌گوید؟

۲. درباره‌ی تولیدکنندگان آن چه

کشیده می‌شود. یعنی مورخ امروز به‌طور قطع با مورخ پیشین این تمایز اصلی را دارد که نیاز آن‌چنانی به ثبت وقایع ندارد. بلکه هر واقعه از سوی منابع متفاوتی خودبه‌خود ثبت و ضبط می‌شود.

تاریخ آینده از جهتی دیگر، با بیان کارکردی و پیشنهاد روش‌های مناسب جهت چگونگی تولید، حفظ و نگهداری اسناد، بر آن است که چشم‌اندازهای دیگر را فراروی مورخ باز کند. از مورخ فردا

چنین انتظار می‌رود که بتوان افزون بر شرح وقایع به مفاهیم و تعبیر^{۱۵} آن نیز پردازد. او خارج از وقایع رسمی گام زده و یا چشم‌اندازهای نانموده‌ی آن وقایعی را نیز، که خیلی مرتبط با حیات روزانه‌ی مردم عادی است، نمودار سازد. به بیان دیگر تعبیر و مفاهیم معمولاً مجموعه نظرگاه‌هایی است که حول محور یک واقعه وجود داشته و این مورخ است که، ضمن آشکارسازی آن رخداد، به برجسته‌سازی امواج ثبت نشده‌ای که محصولات سرپنجه‌ی قلم^{۱۶} خود نمی‌توانند بیانگر کامل آن باشند که حداقل چه عواملی باعث ثبت خبر شده‌اند. به بیان دیگر وقوع حوادث یک مطلب می‌تواند باشد که در تواتر آن مورخ در همه حال آن را محقق دانسته و به آن معتقد می‌شود. اما چرایی و چگونگی ثبت آن به مجموعه دلایلی باز می‌گردد که در متن از آن‌ها ذکری نیست. ولی در گفتمان واقعه، ضرورت ثبت اهمیت یافته است. امروز با اهمیت‌یابی این نگرش در تاریخ‌نگاری برای مثال: به تاریخ شفاهی^{۱۷} جایگاه ویژه‌ای داده می‌شود. چرا که مصاحبه‌شونده در این شیوه از تولید سند، سؤال‌های مصاحبه‌کننده بیشتر به آن سمت می‌رود که نظرگاه‌ها و احساسات «پیرامونی وقایع» را نیز ثبت نماید. تاریخ‌نویسی کامل به معنی بازآوری گذشته در متن، شاید هیچ‌گاه میسر نشود.

و چاپ آن‌ها را نداشته و تنها برای به یاد ماندن خود و اظهار پاره‌ای علایق شخصی به آن مبادرت کرده است.

دفتر یادداشت یک بزاز محل، که در آن نام مشتری‌ها، مبلغ خرید، میزان بدهکاری‌ها و اقساطی را که به طور هفتگی یا ماهیانه، دریافت می‌کرده، برای مثال می‌تواند خود بیانگر قدرت خرید، نوع اجناس موردعلاقه و کم و کیف اعتماد حاکم بر منطقه‌ای را روشن کند.

از این رو امروزه، برای مورخان ارجحیت با منابعی است که با هدف تاریخ‌نگاری به وجود نیامده باشند،^{۱۳} تا بتوان از آن‌ها به عنوان سند جهت بازسازی حیطه و زمان خاص استفاده کرد. این مطلب در درجه‌ی نخست وجه تمایز بازسازی «متون تاریخی» با متونی است که «برای تاریخ» نگاشته شده است. متون تاریخی در حقیقت متونی هستند که به معرفی و ثبت «امور مسلم» تاریخی پرداخته‌اند.^{۱۴} و نویسنده تفسیر و نظری از خود را به خواننده انتقال نداده است. در حالی که متونی که درباره‌ی تاریخ نوشته شده، خواننده در خیلی از موارد شاهد حضور نویسنده و نظرهای او در صحنه‌های مختلف تاریخی است. این دست از کارهای تاریخی، در همه حال، اگر در زمان واقعه شکل گرفته و در ذهن مورخ پالایش یافته باشند، از این جهت می‌توانند شمر ثمر باشند که نشان‌دهنده‌ی گفتمان زمان بوده و به فهم دوره‌ی مورد تحقیق کمک می‌کنند ولی در همه حال نمی‌توانند به‌طور محوری پایه‌ی تحقیق قرار گیرند. به‌ویژه در دوره‌ی معاصر مورخ از این حیث می‌تواند خوش‌شانس باشد که تولید انبوه اسناد توانسته است جای تاریخ‌نگاری را جهت ثبت وقایع پر کند. گو این که تولید اسناد مشکوک نیز می‌تواند تردیدهایی در صحنه‌ی باور حوادث حساس به بار آورد. اما در همه حال در صورت صحت منبع تولید سند، کار مورخ به تحلیل و تفسیر

اطلاعاتی می دهد؟

۳. چه پیامی را نویسنده (تولیدکننده) می خواهد انتقال دهد؟

۴. چرا این وسیله را جهت انتقال ایده‌ی خود انتخاب کرده است؟

اگر چه این پرسش‌ها بعدها و پس از تولید سند موردتوجه قرار می گیرند، اما اگر در زمان تولید موردتوجه باشند در همه حال می توانند تاحدودی مشکلات تاریخ‌نگار فردا را مرتفع سازند. برای مثال

ارتباط صحیح با متن (سند) ارائه شده بکند و از سوی دیگر از کانال این متون به عرصه‌های گذشته دست یافته و آن‌ها را نزد خود متصور سازد. ۳. و نهایتاً مطالب بتوانند با هنرمندی، گذشته‌ی متن و یا تولیدکنندگان آن را در بازسازی گذشته و نه گذشته‌ای که صرفاً در متن منحصر بماند، بلکه گذشته‌ای که خواننده احساس کند با کلمه‌های متن به آن وارد شده و در گشودن هر واژه‌ای بتواند به دقایق گذشته

چشم‌اندازهای کامل‌تر تاریخی راهکارهای عملیاتی ارائه دهند. در غیر این صورت مورخین سازندگان بناهای نیمه‌کاره‌ای خواهند بود که مابقی آن را باید بیشتر با مصالح حدس و گمان تکمیل کنند. به‌ویژه که این ضعف هنگامی بیشتر خودنمایی می‌کند که مورخ مبنای پایه گذشته‌ها را با این دست مصالح برآورد.

پی‌نوشت

1.R.V.Danials, "Does the present change the pass?" in the journal of Modern History, no 2, june 1998, pp431-35, p431.

2.R.A.Rosenstone, "A history of what has not yet happened" in Rethinking History, 4:2 2000, pp 183-192.

3.Ibid, p184.

4.event

5.discourse

6.Fact

۷. مقایسه کنید: ع. زرین کوب، تاریخ در ترازو، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴، ص ۱۸.

8.M.Stanford, "A Companion to the study of history", London 1999, p54-55.

9.public attempt

10.ordinary

11.Text

12.W. H. McNeill, "The changing Shape of world history", p25-26 in History and Theory, Issue 34-1995, pp8-26.

13. M. Moss, "Archives, the historians and the future", in Companion to historiography London 1997, pp960-977, p961

۱۴. نگاه کنید به مفهوم fact در : پرز زاگورین، «تاریخ‌نگاری پست‌مدرنیسم و...» ص ۷۸ در تاریخ معاصر ایران، سال پنجم، شماره ۱۷، بهار ۱۳۸۰، ص ۶۳-۸۸

15.meaning

16.written word

17. Oral history

18.reader

19.filter

20.B. Brivati, "Using Contemporary written Sources: three Case Studies", p290-91, in The Contemporary history had book, Manchester 1996, pp289-97.

21.analysis

22. communication

23.truth

تاریخ‌سازان تنها در عرصه‌های حکومتی و رسمی مقام ندارند. پرداختن

به جنبه‌ی دیگر تاریخ نیازمند اسنادی است که تولیدات رسمی و محتوای نامه‌های اداری نمی‌تواند تنها نقطه تکیه‌گاه مورخ در این زمینه باشد

بازگشته در آن سیر نماید و آن‌گاه تاریخ را دریابد.

در میان این سه نکته، نقش مسئله‌ی دوم، یعنی انتقال و ایجاد ارتباط، برای بحث ما دارای اهمیت بیشتری است. سندی خوب است که بتواند به روشنی مطالب و پیام خود را (محتوا) به زمان‌های بعد منتقل کند و کسانی که در آینده هستند بتواند به صراحت و دقت آن را دریافت نمایند. یعنی دریافت‌کننده‌ی پیام حداکثر منظور تولیدکننده‌ی آن را دریابد. در همه حال مورخ فردا می‌خواهد از کانال ارتباط با امروز با تاریخ آینده تماس حاصل نماید.

جهان نیم‌ساخته‌ی دیروز از یک جهت در واقع خیلی متأثر از علم ایجاد ارتباط مورخ به دلیل کمبود اسناد و شواهد بوده و از جهت دیگر، جهان‌های گمشده در خیلی از موارد به دلیل آدرس نادرست و ناقص بوده است. با اذعان به این مطالب مورخ امروز بایستی به یاری مورخ فردا رفته و در توصیه‌های خود به تولیدکنندگان اسناد، از سوی نحوه‌ی ایجاد متون زلال و دقیق و میزان تولید ضروری را و از سوی دیگر در چگونگی نهادینه کردن آن به‌ویژه در بین

مسئله‌ی انتقال اطلاعات از کانال اسناد بی‌شک برای ایجاد ارتباطات است. یعنی مهم‌ترین کار سند، ایجاد ارتباط^{۲۲} میان تولیدکننده (گذشته) و خواننده‌ی آن (حال) است. این کارکرد به شکل عمومی‌تر، در خود علم تاریخ نیز مطرح است. یعنی علم تاریخ تلاش دارد نسل‌های مختلف را از راه اطلاعات و شواهد به متون با یکدیگر اتصال داده و میان آن‌ها تماس برقرار کند، به‌نحوی که تفاهم میان حال و گذشته چنان برقرار شود که نتیجه‌ی آن در آینده به سیلان و جریان امور حیات بشری، چه در مقیاس بزرگ آن یعنی جامعه‌ی جهانی و چه در مقیاس کوچک‌تر مانند شهرها، کمک نماید. از این‌رو می‌توان به سند یا متن تاریخی اطلاع خوب کرد که بتواند سه خصیصه‌ی زیر را در این راستا در برداشته باشد: ۱. سند و یا کتابی از نظر تاریخ و تاریخ‌نگاری خوب است که دربردارنده‌ی واقعیت‌ها و حقایق^{۲۳} باشد. ۲. دیگر آن‌که بتواند این دستاوردها، حقایق و واقعیت‌ها را به خوبی به خوانندگان خود در زمان‌های مختلف انتقال دهد. یعنی از یک سو خواننده بتواند به سهولت ایجاد

تاریخ معاصر

عباس صفایی فرد

دبیر تاریخ، آمل

بلوای نان

علل شورش ۱۷ آذر ۱۳۲۱

کلیدواژه‌ها: رضاشاه، ۱۷ آذر، قوام.

سیاسی ایران ملزم می‌کرد. همچنین آن‌ها را متعهد می‌ساخت که در صورت بروز مشکلات اقتصادی به ایران کمک کنند (صورت مذاکرات...: ۴۲) اما آن‌ها نه تنها به تعهدات خود عمل نکردند بلکه در همان آغاز رسماً در امور سیاسی و اقتصادی ایران دخالت می‌کردند که این اقدام آن‌ها را می‌توان دخالت آشکار در امور داخلی یک کشور مستقل بیان کرد. (میلسپو؛ ۲۶۶)

از طرف دیگر، متفقین خواستار کابینه‌های بادوام بودند تا بتوانند در صورت امکان در آن نفوذ کنند. (آوری، ۱۹۰) به‌ویژه این که در سال‌های ۲۲-۱۳۲۰ هر انتصابی در دستگاه دولتی بدون اعمال نظر سفارت انگلیس و روسیه امکان‌پذیر نبود. (فرخ: ۵۶۹)

در طی جنگ، انگلیس و آمریکا با تأسیس «شرکت بازرگانی بریتانیا» و «مرکز تدارکات خاورمیانه» ضمن خرید کالاها و مواد غذایی مورد نیاز روس‌ها و سازماندهی سرویس‌های حمل و نقل جاده‌ای، عملاً نیمی از کامیون‌های ایران، یعنی حدود ۲۰۰۰ دستگاه، را کرایه کرده و برای ارسال اقلام مورد نیاز به شوروی به کار گرفته بودند. (ذوقی: ۱۰۲) انگلیسی‌ها هم، برای حفظ خطوط ارتباط ریلی، زمینی و هوایی، از عشایر جنوب و مجاور



مقدمه

در ۱۷ آذر سال ۱۳۲۱ در تهران حادثه‌ای روی داد که باعث نگرانی و وحشت هیئت حاکمه- دربار، مجلس، دولت- و حتی متفقین گردید. در این روز گروه‌های مختلفی مردم تهران شامل دانشجویان، دانش‌آموزان، توده‌های عادی مردم، بازاریان و حتی رجاله‌ها و چاقوکش‌ها با تجمع در میدان بهارستان و خیابان‌های اطراف دست به تظاهرات گسترده‌ای زده و سرانجام گروهی از آنها وارد مجلس شده و نمایندگان را مضروب کردند.

اگرچه در این شورش مردم بیشتر خواهان حل مسایل اقتصادی خود از قبیل رفع گرانی، تورم، تأمین گندم و غلات به ویژه آرد و نان بودند، اما نهادهای سیاسی از جمله دربار و مجلس به دنبال سرنگونی دولت قوام السلطنه بودند. بنابراین ضروری است که نقش هر یک از عوامل و زمینه‌های یاد شده در شکل‌گیری شورش ۱۷ آذر جداگانه و البته به اختصار مورد بررسی قرار گیرد.

عملکرد سیاسی اقتصادی انگلیس

اگر چه براساس پیمان ایران با اتحاد سه گانه، استالین، چرچیل، روزولت) حضور متفقین در ایران جنبه‌ی قانونی می‌یافت ولی در ضمن آن‌ها را به حفظ تمامیت ارضی، استقلال و حاکمیت



سران متفقین در تهران



راه شوسه و راه آهن کمک گرفته و حتی در امور ادارات محلی مداخله می کردند و طی درخواستی از دولت ایران، خواهان به دست گرفتن راه آهن سراسری شدند که دولت نیز با خواسته‌ی آن‌ها موافقت کرد. (ایران در اشغال... ۱۱۶-۱۱۵)

بدین ترتیب دولت ایران در کلیه‌ی امور حمل و نقل خود با مشکلات بسیاری روبه رو شد؛ زیرا نه وسایل حمل و نقل را در اختیار داشت و نه به راحتی اجازه‌ی حمل کالا را؛ چون انگلیسی‌ها بر این باور بودند که در این جنگ صلح و آزادی از طرف آلمان به خطر افتاد و شوروی هم به کمک کشورهای آزادی خواه نیاز دارد، لذا باید کلیه‌ی امور حمل و نقل و امکانات در اختیار آن‌ها قرار بگیرد. (پولارد: ۴۵)

با توجه به این که شرکت نفت و فراورده‌های نفتی در سلطه‌ی انگلیسی‌ها بودند (هنوز نفت ایران ملی نشده بود) لذا تأمین سوخت ناوایی‌ها و نیز همان اندک وسایل نقلیه‌ای که به طور محدود در اختیار ایرانی‌ها بود با مشکلات مواجه شد. به طور کلی تأمین فراورده‌های نفتی منوط به مذاکره با سفارت انگلیس بود در چنان اوضاعی، اگر یک روز سفارتین، انگلیس و شوروی به ایرانی‌ها غضب می کردند، دیگر ناوایی‌ها سوختی نداشتند تا نان پخت کنند. البته انگلیسی‌ها تعدادی کامیون برای وزارت خواربار در نظر گرفته بودند ولی چون کامیون‌ها تحت نظر خودشان اداره می شد، همیشه با بهانه‌ای از واگذاری کامیون‌ها خودداری می کردند. به گفته‌ی فرخ اگرچه وی وزیر خواربار بود اما وزارت خانه عملاً در اختیار انگلیسی‌ها بود. (فرخ: ۵۰۸)

در حالی که انگلیسی‌ها این توانایی را داشتند که در حل کمبود خواربار به ویژه گندم و آرد به ایران کمک کنند، با بهانه‌هایی چون شرایط ویژه‌ی جنگی و خطرات احتمالی و یا این که در صورت تحویل گندم ممکن است در اختیار محترکان قرار گیرد، از انجام این کار خودداری می کردند؛ گرچه بعدها معلوم شد که محترکان از عوامل فروش خودشان بودند، زیرا از این طریق می توانستند با گران فروشی گندم، ریال بیشتری برای پرداخت حقوق کارگران و

خرید مایحتاج خودشان به دست آورند. انگلیسی‌ها با استخدام ۷۵ هزار کارگر ایرانی، نیروی کار در بخش تولید به ویژه کشاورزی را کاهش داده بودند. همچنین نزدیک به ۷۵ درصد شبکه‌ی توزیع و حمل و نقل و نیمی از کامیون‌های دولتی را در اختیار داشتند (فوران: ۱۹۵) لذا دولت ایران، هم از درآمدهای حاصل از این بخش محروم گردید. (آوری: ۲۰۲) و هم برای تأمین خواربار گندم و سایر غلات با مشکلات بسیاری مواجه شد.

می توان گفت، دولت ایران در صورتی که می توانست مشکلات یا بحران اقتصادی موجود را حل کند که یا میزان کمک به شوروی کاهش می یافت یا بیگانگان ایران را تخلیه می کردند. (لنچافسکی: ۲۱۲)

عملکرد سیاسی اقتصادی شوروی

روس‌ها که از خراسان تا آذربایجان را به اشغال خود در آورده بودند با ایجاد کنسولگری و پست‌های نظامی در شهرها و حتی روستاها، کلیه‌ی رفت و آمدهای ساکنان این مناطق را به دقت تحت نظر و کنترل داشتند لذا از دست حکومت مرکزی کاری ساخته نبود؛ بخصوص که هر چه از حضور آن‌ها در ایران می گذشت دخالت آن‌ها بر فعالیت‌های سیاسی اقتصادی این مناطق بیشتر می شد، در طول جنگ گویا مرز جغرافیایی و سیاسی بین دو کشور وجود نداشت. (همان: ۵۱-۲۵۰)

روس‌ها گمرکات مرزهای شمالی را از میان برداشته و کارکنان ایرانی را از محل کارشان اخراج کرده بودند و اصولاً امور گمرکی صورت نمی گرفت. این اقدامات و موانع ایجاد شده توسط ارتش سرخ باعث رواج پدیده‌ی قاچاق ارزاق عمومی به ویژه گندم و حتی دام زنده به کشور شوروی گردید. از طرف دیگر بازرگانان روسی با صدور کالاهای شان به ایران و فروش آن به مردم علاوه بر عدم پرداخت حقوق گمرکی باعث اختلال در امر بازرگانی ایران می شدند، آن‌ها از حمل برنج و گندم و سایر غلات، با صدور پروانه‌ی حمل کالا، از استان‌های تحت اشغال به تهران جلوگیری می کردند. (همان: ۲۴۸) به گزارش روزنامه‌ی صدای ایران، نیروهای ارتش سرخ در تمام نواحی شمال از حمل مواد غذایی به ویژه برنج که مهم ترین ماده‌ی غذایی داخل کشور به ویژه تهران بود مانع می شدند؛ مثلاً سی و پنج هزار کیسه برنج در رشت و پنج هزار کیسه در قزوین جهت حمل به تهران جمع آوری شده بود که روس‌ها از صدور پروانه‌ی حمل آن‌ها خودداری کرده بودند و این شایعه که متفقین از حمل مواد غذایی به تهران جلوگیری می کنند به حقیقت پیوسته است و نزدیک به یک ماه کالایی وارد شهر نشده است. (صدای ایران: ۲) در همین راستا فرماندار زنجان

و تعمیر خطوط راه‌آهن را به عهده‌ی دولت ایران می‌گذاشتند (لنچافسکی: ۲۵۱).

عملکرد اقتصادی رضا شاه

اگر چه عامل اصلی بحران اقتصادی ایران در دوران جنگ جهانی دوم ناشی از حضور متفقین و اشغال ایران و عملکرد سیاسی-اقتصادی آن‌ها بود و در واقع متفقین مسئول مستقیم این بحران بودند، اما می‌توان گفت این بحران اقتصادی ریشه در سیاست اقتصادی رضا شاه نیز داشت، زیرا او بود که قبلاً امور اقتصادی و بازرگانی کشور را به انحصار دولت یا در واقع خود درآورده بود. رضاشاه بود که صنعتی کردن کشور یا به عبارت بهتر ایجاد «نظم نوین رضاشاهی» (آوری: ۲۶) و نوگرایی آمرانه‌اش، باعث شد که «خانه‌ای بر روی تورم» (همان: ۱۰۸) بنا گردد. مثلاً به هنگام احداث راه‌آهن سراسری، چون دریافت مالیات مستقیم امکان‌پذیر نبود، به مالیات غیرمستقیم روی آورد و مالیات هنگفتی برای قند و شکر وضع نمود (همایون کاتوزیان: ۱۰۸ و غنی: ۴۱۸) و البته جنبه‌های اقتصادی راه‌آهن را در درجه‌ی دوم اهمیت قرار داد. سرمایه‌گذاری در طرح‌های پرهزینه و کم بازده نیز مانند ساخت کارخانه - حال، هر کارخانه‌ای باشد تا مردم ببینند- موجب از بین رفتن منابع- سرمایه- ملی شده بود. (همایون کاتوزیان: ۱۷۹)



در امر کشاورزی نیز بیشتر به نفع زمین‌داران عمل می‌شد تا زارعان و کشاورزان چون در هر صورت مالکان و زمین‌داران می‌توانستند پنجاه درصد از محصول را دریافت کنند و لذا علاقه‌ای به توسعه‌ی کشاورزی یعنی توسعه‌ی اقتصادی ملی نشان نمی‌دادند (آوری: ۱۱۳) خرید و توزیع محصولات کشاورزی که عمده‌ترین آن‌ها گندم و جو و غذای اصلی مردم، بود در انحصار دولت قرار داشت و لذا قیمت محصولات را در پایین‌ترین حد ممکن براساس شرایط داخلی و به ضرر جمعیت روستایی نگه می‌داشت (همایون

رضا شاه



طی گزارشی اعلام کرد که نیروهای شوروی از حمل کالا یا خروج مواد غذایی به تهران جلوگیری می‌کنند و حتی بازرگانان این شهرستان در این باره نامه‌ای به نخست وزیر (قوام‌السلطنه) نوشته، خواهان پیگیری و حل مشکلات موجود شدند (ایران در اشغال... ۲۶۵-۲۶۲)

مسئلاً روس‌ها با توجه به نیاز داخلی‌شان و تأمین خوراک ارتش خود، و این که مناطق گندم‌خیز آن‌ها را ارتش آلمان به آتش کشیده بود، درواقع در شرایطی قرار داشتند که از یک کیلو گندم هم چشم‌پوشی نمی‌کردند، از این رو، حتی گاهی برای تأمین نیازمندی‌هایشان انبارهای دولتی یا مزارع و اموال تجار را ضبط و مصادره و با کامیون‌های مخصوص به شوروی حمل می‌کردند (همان: ۲۷۶). علاوه بر این، دولت ایران براساس قرارداد سال ۱۳۲۱ موظف بود سالانه هفت هزار تن گندم، پانزده هزار تن جو و سی هزار تن برنج به دولت شوروی تحویل دهد و این در حالی بود که نواحی تحت اشغال روس‌ها گندم، جو و برنج به مقدار زیاد کشت می‌شد و وقتی که اجرای مفاد قرارداد به تأخیر افتاد روس‌ها دولت ایران را به سختی تحت فشار قرار دادند (ذوقی: ۱۳۵).

کمبود گندم و سایر غلات در تمامی نواحی ایران به خوبی محسوس بود و مهم‌ترین دلیل آن هم این بود که روس‌ها از حمل غله‌ی مازاد آذربایجان و دیگر نواحی تحت اشغال که حاصل خیزترین مناطق غله‌خیز بود به دیگر نقاط کشور- به ویژه تهران جلوگیری می‌کردند و مدعی بودند که اصولاً در این نواحی مازاد غله وجود ندارد (ذوقی: ۱۳۶) همچنین روس‌ها، مانند انگلیسی‌ها، تمامی خطوط حمل و نقل جاده‌ای و ریلی مناطق تحت اشغال را در اختیار خود داشتند و حتی گاهی از مأمورین ناحیه‌ی راه‌آهن، از سربازان ایرانی و یا حمل کالاهای دولتی همانند مسافرین کرایه دریافت می‌کردند در حالی که هزینه‌ی نگهداری

محمدرضا شاه و قوام



اصلی جلوه دهند.

شاه که می‌دانست قوام، جایگاه او [شاه] را در قانون اساسی این می‌داند که «باید سلطنت کند نه حکومت» به فکر افتاد به هر نحوی که هست قوام را سرنگون کند (عمیدی نوری: ۴۹) با توجه به این مقدمات و این که قوام از حمایت ضمنی متفقین برخوردار بود، با ایجاد یک شورش ساختگی، ضمن ناتوان نشان دادن قوام، با برقراری نظم و امنیت، خودش زمام امور را به دست بگیرد.

به گفته‌ی صدرالاشراف، حادثه‌ی ۱۷ آذر، یا بلوای نان، ظاهر ماجرا بود و برای وقوع آن دو احتمال بیشتر وجود نداشت، یا از طرف شاه بود (برای اینکه قوام مستأصل شده و استعفا کند یا وکلای مخالف در صدد استیضاح و عزل او برآیند)؛ و یا اینکه از طرف خود قوام بود جهت مرعوب کردن مجلس و نمایندگان مخالف؛ زیرا قرار بود در همان روز وی استیضاح شود و چون می‌دانست بیشتر نمایندگان مخالف وی و طرفدار شاه هستند، پس لازم بود این وضع را به وجود آورد (صدرالاشراف: ۴۰۶). همچنین به گفته‌ی مسعودی، اکثریت مجلس در آن روزها خواهان سقوط دولت قوام بودند (مسعودی: ۲۳۲).

البته صدرالاشراف، خود فردی مطیع و وابسته به دربار بود، پس باید قوام را مقصر جلوه دهد. به هر حال، با توجه به این که قوام السلطنه در بین توده‌ی عادی مردم و دانشجویان آن‌قدر نفوذ و محبوبیت نداشت که چنین حادثه‌ای را ترتیب دهد، نظر دوم صدرالاشراف تا حدی نیز قابل قبول به نظر می‌رسد و بیشتر باید نظر اول او را پذیرفت؛ چرا که یک روز پیش از حادثه، عده‌ای از نمایندگان، که بیشتر آن‌ها از مخالفان قوام بودند، در کاخ مرمر با شاه دیدار و در مورد وضع موجود با وی گفت‌وگو کردند. شاه نیز اظهار کرد که از نظر مصالح عمومی، «مجلس» باید به این بحران پایان دهد و نمایندگان هم گفتند چون دولت قوام در این مدت کار مثبتی انجام نداده است، باید کسی زمام امور را به دست گیرد که به اصول مشروطیت پای‌بند باشد و به قانون اساسی احترام

کاتوزیان: ۱۷۹) البته زمین‌داران هم موظف بودند که سهم خود را پس از برداشت، با قیمت پایین‌تر از سایر کشورهای خاورمیانه، به دولت بفروشند تا سازماندهی ذخیره‌ی آرد پایتخت سامان پذیرد (مک‌فارلند: ۸) در این حال، عموم مردم، به ویژه روستاییان، ناچار بودند که قند، شکر و چای مورد نیازشان را که واردات آن در انحصار دولت بود با قیمت بالایی خریداری کنند و از دیگر سیاست‌های اقتصادی نادرست رضاشاه، ممنوعیت کشت برنج در نواحی مرکزی، جنوبی و یا هر منطقه‌ای غیر از شمال بود، چون خود وی در استان‌های شمالی کشور اراضی برنج بسیاری در اختیار داشت (گذشته چراغ راه...: ۵۲) احتکار غلات توسط مالکان و حمایت ضمنی متفقین و گاه دولت از محتکران نیز مزید بر علت شد. چون متفقین، گندم مورد نیاز خود را از آن‌ها می‌خریدند، و محتکران با پرداخت رشوه به مأموران دولتی از مجازات‌هایی می‌یافتند. (داد: ۱) عده‌ای از محتکران متنفذ چون خدایارخان و حسن اسفندیاری، رئیس مجلس، به بهانه‌ی ذخیره‌ی بذر برای کشت سال بعد، چند هزار تن گندم را در انبارهای خود احتکار کرده بودند. (همان: ۱)

عوامل سیاسی

پس از برکناری رضاشاه مجلس شورای ملی در صدد برآمد به عنوان یک نهاد مستقل بر اساس اصول مشروطیت عمل کند و در برابر دولت و البته تا حدودی شخص محمدرضا شاه که فردی کم‌تجربه و جوان بود و اقتدار و تحکم پدرش را نداشت، مقاومت بیشتری از خود نشان دهد. اما این بار در رأس دولت، فردی چون قوام‌السلطنه قرار داشت که سیاستمداری مستقل، خودخواه و البته جاه‌طلب بود و هیچ‌گاه از خود ضعف و تزلزلی نشان نمی‌داد. در این زمان، قوام، جهت مقابله با بحران اقتصادی و همچنین اجرای پیمان ملی، که در دوره‌ی سهیلی با انگلیس منعقد شده بود، البته تحت اثر فشار متفقین، با ارائه‌ی لایحه‌ای به مجلس، هم خواهان انتشار پانصد میلیون ریال اسکناس اضافی بدون پشتوانه شد و هم خواهان واگذاری اختیار تمام به دولت گردید و در ضمن تهدید کرد که اگر پیشنهاد او تصویب نشود متفقین بار دیگر ضمن اشغال تهران مجلس را منحل خواهند کرد. (صورت مذاکرات...: ۱۸۱۱) با توجه به این که اکثریت نمایندگان مجلس از مخالفان قوام بودند با طرح وی به طور جدی مخالفت کردند، زیرا می‌دیدند که واگذاری اختیار تمام به او به معنی انحلال مجلس و حتی کنارگذاشتن شاه از اریکه‌ی قدرت خواهد بود و همراهان وی تلاش کردند تا ضمن جلب حمایت متفقین و تأیید ضمنی با خواسته‌های آن‌ها، به ویژه انتشار اسکناس مورد نظر، قوام را مقصر

توقیف روزنامه‌ها، و برقراری نظم و امنیت، البته با پشتیبانی متفقین به ویژه آمریکا، توانست دو ماه بیشتر به زمامداری خود دوام بخشد و البته سرانجام تحت فشار دربار و مجلس، کناره‌گیری کرد و به لاهیجان رفت تا با تجدید قوا و درمان بیماری جسمی‌اش دوباره خود را برای به دست گرفتن قدرت آماده کند.

۴. سرانجام مردم گرسنه و ستم دیده به جای نان و اصلاحات اقتصادی، گلوله نصیب‌شان شد و متوجه شدند که نمی‌توانند حتی از طریق شورش و تظاهرات به آنچه حق آن‌هاست دست یابند.



منابع

۱. آبراهامیان، پرواندا، **ایران بین دو انقلاب**: از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.
۲. آوری، پیتر، **تاریخ معاصر ایران**، ترجمه مهدی رفیعی مهرآبادی، جلد دوم، تهران، عطایی: بی‌تا.
۳. **ایران در اشغال متفقین**، مجموعه‌ی اسناد و مدارک، به کوشش صفاءالدین تبرائیان، تهران، رسا، ۱۳۷۷.
۴. بولارد، سرریدر، وکلار مونت، سراسکرین؛ **شترها باید بروند**، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
۵. خامه‌ای، انور، **خاطرات سیاسی**، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۲.
۶. ذوقی، ایرج، **ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم**، تهران، پاژنگ، ۱۳۶۷.
۸. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره‌ی سیزدهم ۱۳۲۱/۱/۶ و ۱۳۲۱/۸/۲۸.
۹. عمیدی نوری، ابوالحسن، **یادداشت‌های یک روزنامه‌نگار: تحولات نیم قرن اخیر تاریخ معاصر ایران** به کوشش مختار حدیدی و جلال فرهنگند، جلد دوم، تهران، موسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴.
۱۰. غنی، سیروس، **ایران برآمدن رضاخان برافتادن قاجاریه و نقش انگلیسی‌ها**، ترجمه حسن کامشاد، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ سوم، ۱۳۸۰.
۱۱. فرخ، مهدی (معتصم السلطنه) **خاطرات سیاسی**، به اهتمام پرورز لوشانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸.
۱۲. فوران، جان، **مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران**، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.
۱۳. **گذشته چراغ راه آینده است**، جمعی از نویسندگان، تهران، جامی، بی‌تا.
۱۴. لنچافسکی، جرج، **غرب و شوروی در ایران: سی سال رقابت ۱۹۴۸-۱۹۱۸**، ترجمه‌ی حورا یآوری، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۱.
۱۵. مسعودی، عباس. **اطلاعات در ربع قرن**. اطلاعات، ۱۳۲۹.
۱۶. مک فارلند. استیفن. **کالبدشناسی یک تجمع سیاسی در تهران**. ترجمه نادر سعیدی، فصل‌نامه تاریخ معاصر ایران، سال هشتم، شماره ۱۸، ۱۳۸۳.
۱۷. میلوسو، آرتور، **آمریکائیان در ایران**، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۰.
۱۸. همایون کاتوزیان، محمد علی، **اقتصادی سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله‌ی پهلوی**، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲.
۱۹. **روزنامه‌ی اطلاعات**: ۲۱/۱/۱ شماره ۵۰۸۷.
۲۰. **روزنامه‌ی داد**: ۸ و ۱۳۲۱/۷/۹ شماره‌های ۸ و ۹.

بگذارند(کوشش:۱). حتی عده‌ای از نمایندگان و استادان دانشگاه، دانشجویان و کارکنان دولت و کارگران را تشویق می‌کردند که علیه قوام تظاهرات کنند. (خامه‌ای: ۲۸۶)

همچنین، شاه چند روز پیش از حادثه‌ی ۱۷ آذر، از طریق دو نفر، یکی **عباس مسعودی** نماینده‌ی مجلس و مدیر روزنامه‌ی اطلاعات که رابطه‌ی مناسبی با دربار داشت (عمیدی نوری: ۵۴) و دیگری **احمد دهقان** مدیر مجله‌ی «تهران مصور» و زنی به نام مهری دیوسالار، مبلغ یک‌صد هزار تومان را بین گروه‌های اوباش و رجاله‌های تهران، جهت برپایی بلوا هزینه کرده بود (گشائیان: ۷۱۳) می‌دانیم که سپهبد امیر احمدی رئیس ستاد ارتش و رئیس ستاد شهربانی تهران به دستور قوام جهت برقراری حکومت نظامی و سرکوبی تظاهرکنندگان عمل نکرد مگر بعد از دیدار نمایندگان مجلس با شاه، که وقتی که وی را از وخامت اوضاع آگاه کردند، به امیراحمدی دستور داد مداخله‌ی نظامی کند (فرخ: ۵۵۵) و همین زمان بود که شاه از طریق تلفن به قوام اطلاع داد که عده‌ای می‌خواهند خانه‌اش را به آتش بکشند (عمیدی نوری: ۵۵) اینها همه را می‌توان بیانگر دخالت شاه و نمایندگان مخالف قوام در شکل‌گیری بلوای ۱۷ آذر دانست.

بالاخره باید دانست در آستانه‌ی واقعه، یعنی نزدیک به حادثه‌ی ۱۷ آذر، نانی که هر روز تحویل مردم داد می‌شد با خود مخلوطی از خاک اره، خرده شیشه، سنگ و کلوخ داشت، لذا مردم گرسنه و ستم‌دیده به این نتیجه رسیدند که خشم و غضب خود را با شورش و تظاهرات و در نهایت حمله به مجلس که به جای حل مشکل مردم به مکانی برای تصفیه حساب‌های سیاسی بین نمایندگان و قوام (دولت) تبدیل شده بود، نشان دهند.

بلوای ۱۷ آذر در غروب همان روز ظاهراً پایان یافت اما روز بعد نیز دوباره مردم در خیابان‌های اطراف میدان بهارستان تظاهرات کردند که این بار **امیراحمدی** به دستور شاه با برقراری حکومت نظامی به شدت تظاهرکنندگان را سرکوب کرد. در این درگیری نزدیک هفتصد یا هشتصد نفر کشته شدند (اطلاعات: ۲) بدین ترتیب شورش ساختگی و مصنوعی ۱۷ آذر پایان یافت. در پایان می‌توان گفت:

۱. اگرچه شاه و مخالفان قوام نتوانستند باافاصله وی را برکنار کنند اما اقدامات و تبلیغات آن‌ها، به ویژه بعد از رفع توقیف روزنامه‌ها، به ویژه اطلاعات و کوشش، مؤثر واقع و زمینه‌ی برکناری وی فراهم شد.

۲. در این بین متفقین از فرصت استفاده کرده دوباره هم تهران را اشغال کردند و هم به اسکناس‌های مورد نیازشان دست یافتند.

۳. قوام نیز ضمن تعطیل نمودن مجلس تا ۲۹ آذر و همچنین

سه برگ ماندنی و جاویدان در تاریخ انقلاب اسلامی

حمیدرضا کفاش*

امور ایران مبدل گردید و پس از جنگ، با انعقاد قراردادهای نظامی و اقتصادی، جای پای خود را در ایران محکم تر کرد.

۱. تبعید امام خمینی (قدس سره)
۱۳ آبان ۱۳۴۳

اجرای کاپیتولاسیون

یکی از لکه‌های ننگ سیاست آمریکا در ایران پیمان خفت‌بار کاپیتولاسیون بود. کاپیتولاسیون در سال ۱۳۰۶، تحت فشار افکار عامه و فضای حاکم بر روابط بین‌المللی بعد از جنگ جهانی اول لغو گردید، اما هنوز بیش از سه دهه و اندی از الغای آن نمی‌گذشت که محمدرضا پهلوی احیاگر مجدد آن شد.

کابینه‌ی اسدالله علم، در سیزدهم مهر سال ۱۳۴۲، به دستور شاه، پیشنهاد آمریکا مبنی بر اعطای مصونیت قضایی به اتباع آمریکایی را به صورت یک لایحه‌ی قانونی در هیئت دولت تصویب کرد و این لایحه در سال ۱۳۴۳، به تصویب مجلسین شورای ملی و سنا رسانده شد. تصویب این لایحه در مطبوعات افشا و اعلام نشد. چندی بعد نشریه‌ی داخلی مجلس که حاوی متن کامل سخنرانی‌ها و گفتگوهای نمایندگان و رئیس دولت در این زمینه بود به دست امام (قدس سره) رسید و ایشان را به اعتراض واداشت. امام (قدس سره) ابتدا پیک‌هایی را برای آگاه‌ساختن علما و روحانیون به شهرهای دور و نزدیک روانه کردند و خود نیز با علمای طراز اول حوزه قم، مذاکره و پیامدهای این توطئه شوم را برملا کردند. رژیم که در حقیقت آمریکا را پشتوانه اصلی بقای خود می‌دانست، به طور مستقیم فردی را به قم اعزام کرد تا با امام (قدس سره) ملاقات کند، ولی ایشان نپذیرفت و شخص مذکور با واسطه، پیامی را که متضمن عواقب حمله به آمریکا بود با چهره‌ای با اصطلاح خیرخواهانه چنین گوشزد نمود: «آیت‌اله خمینی اگر این روزها بنا دارند نطقی ایراد کنند، باید خیلی مواظب باشند که با دولت آمریکا برخوردی نداشته باشند که خیلی خطرناک است و با عکس‌العمل تند و شدید آنان مواجه خواهد شد. دیگر هر چه بگویند (حتی حمله به شخص شاه) چندان مهم نیست.»

امام (قدس سره) در ۴ آبان ۱۳۴۳، در منزلشان، با ایراد نطق تاریخی خویش که با «انا لله وانا الیه راجعون» آغاز گردید، رژیم را

مقدمه‌ای در تاریخچه روابط ایران و آمریکا

در سال ۱۱۶۶ شمسی، که جورج واشینگتن به عنوان اولین رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد، تا سال ۱۲۶۲؛ یعنی نزدیک به یک قرن، هیچ رابطه‌ی سیاسی میان دو کشور وجود نداشت. از سال ۱۲۶۲، با ورود اولین سفیر آمریکا به ایران، روابط سیاسی میان دو کشور آغاز شد. پنج سال بعد، دوران حکومت «ناصرالدین شاه»، حاج حسینقلی خان معتمدالوزرا که بعدها به دلیل سرسپردگی به سیاست آمریکایی‌ها حاج واشنگتن لقب گرفت، به عنوان اولین سفیر ایران به آمریکا رفت.

در روابط ایران و آمریکا تا سال ۱۲۸۹، جز درخواست اعزام یک هیئت مستشاری در امور اقتصادی و مالی به ایران واقعه مهمی به چشم نمی‌خورد که آن هم بیش از ۸ ماه به طول نینجامید و سرانجام با کارشکنی و مخالفت روس‌ها و انگلیس‌ها ایران را ترک کرد.

اولین قطع رابطه سیاسی بین دو کشور در سال ۱۳۱۵، در دوران روزولت و رضاشاه و در نتیجه بازداشت چند ساعته‌ی «عبدالفار خان جلال علا» سفیر ایران در آمریکا به علت تخلف رانندگی روی داد و رضاشاه توقیف سفیر ایران و نقص مصونیت دیپلماتیک او را توهین به ایران تلقی کرده و دستور داد، عبدالغفار خان سفارت ایران را تعطیل و بدون خداحافظی با مقامات وزارت خارجه‌ی آمریکا، آن کشور را ترک کند. روابط سیاسی بین دو کشور بعد از سه سال، به دنبال اعزام نماینده‌ی مخصوص از طرف آمریکا برای ادای توضیحات و عذرخواهی، از سر گرفته شد.

فعال‌ترین دوره روابط ایران آمریکا مربوط به بعد از جنگ جهانی دوم است که با مسافرت روزولت به ایران در جریان جنگ و نقشی که آمریکایی‌ها در بیرون راندن نیروهای شوروی از ایران را داشتند، آغاز شد. آمریکا که قبل از جنگ جهانی دوم، نقش درجه دومی را در سیاست ایران ایفا می‌کرد، در جریان جنگ، به عامل درجه اول در

ایران را از سگ‌های آمریکا پست‌تر کردند. اگر چنانچه کسی یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد، بازخواست از او می‌کنند لکن اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد، بازخواست می‌کنند و اگر چنانچه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، مرجع ایران را زیر بگیرد، بزرگترین مقام را زیر بگیرد، هیچ کسی حق تعرض ندارد!»^۳

تبعید، آخرین تیرکش رژیم

رژیم در طول یکی، دو سالی که امام (قدس سره) قیام کرده بود، همه‌ی شیوه‌ها را برای آرام کردن ایشان به کار برد، اما هیچ کدام کارساز نبود. فریبکاری و وارونه جلوه دادن حقایق، بازداشت و زندانی، تهمت، دروغ‌پردازی، جوسازی‌های کاذب، تهدید و تطمیع، وحشیگری و کشتار، اختلاف افکنی و... در برابر روح بزرگ امام (قدس سره) بی‌اثر شده بود، حتی طرح اعدام نیز مشکل را صد برابر می‌کرد و توفان آن بنیان رژیم را از بیخ برمی‌کند، تنها یک راه باقی مانده بود و آن تبعید امام (قدس سره)

رژیم در طول یکی، دو سالی که امام (قدس سره) قیام کرده بود، همه‌ی شیوه‌ها را برای آرام کردن ایشان به کار برد، اما هیچ کدام کارساز نبود

بود. در شب ۱۳ آبان ۱۳۴۳، صدها کماندو و چترپاز مسلح به همراه مزدوران ساواک به سرپرستی سرهنگ مولوی (رییس ساواک تهران) بیت امام (قدس سره) را در قم محاصره کرده، از بام و دیوار وارد منزل شده و پس از ضرب و شتم خادمین منزل، امام (قدس سره) را دستگیر و به تهران انتقال دادند. هنوز آفتاب ۱۳ آبان سر از افق بیرون نیاورده بود که رهبر بزرگ نهضت با یک هواپیمای نظامی از فرودگاه مهرآباد تهران به ترکیه تبعید گردیدند و ساواک اطلاعیه‌ای را از رادیو و تلویزیون و مطبوعات به شرح زیر منتشر کرد:

«طبق اطلاع موثق و شواهد و دلایل کافی، چون رویه‌ی آقای خمینی و تحریکات مشارالیه علیه ملت و امنیت استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شد، لذا در تاریخ ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳، از ایران تبعید گردید.»

دستگیری و تبعید امام (قدس سره) با واکنش افشار مردم مواجه شد. جو التهاب و خشم مردم از تبعید حضرت امام، تعطیلی برخی از بازارهای مهم شهرهای بزرگ و موج محکومیت اقدام رژیم در قالب بیانیه و مخابره تلگراف به مقامات رژیم و سازمان‌های جهانی از سوی محافل مذهبی و فعالان سیاسی و افشار مردم را به همراه داشت.

حوزه‌های علمیه و نمازهای جماعات مساجد تعطیل شد. توفان خشم مردم، رژیم را وادار به دستگیری فرزندان برومند امام (قدس سره) شهید حاج آقا مصطفی و تعداد زیادی از علما و وعاظ و سخنرانان در سراسر کشور کرد. حاج آقا مصطفی نیز به



رسوا کردند.

بخش‌هایی از این نطق به شرح زیر است:

... قانونی در مجلس بردند که در آن قانون اولاً ما را ملحق کردند به پیمان وین؛ و ثانیاً الحاق کردند به پیمان وین که [تا] تمام مستشاران نظامی آمریکا با خانواده‌هایشان، با کارمندان فنی‌شان؛ با کارمندان اداری‌شان با خدمه‌شان و با هر کس که بستگی به آن‌ها دارد، این‌ها از هر جنایتی که در ایران بکنند، مصون هستند! اگر یک خادم آمریکایی، اگر یک آشپز آمریکایی، مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پا منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد! دادگاه‌های ایران حق ندارند محاکمه کنند! بازپرسی کنند! باید برود به آمریکا آنجا، در آمریکا ارباب‌ها تکلیف را معین کنند! دولت سابق^۱ این تصویب را کرده بود و به کسی نگفت. دولت حاضر^۲ این تصویب نامه را در چند روز پیش از این برد به مجلس و در چند وقت پیش از این به سنا بردند و با یک قیام و قعود مطلب را تمام کردند، و باز نفسشان در نیامد. در این چند روز، این تصویب نامه را بردند به مجلس شورا و در آنجا صحبت‌هایی کردند، مخالفت‌هایی شد، بعضی از وکلای آنجا هم مخالفت‌هایی کردند، صحبت‌هایی کردند لکن مطلب را گذارندند؛ با کمال وقاحت گذارندند!

«... دولت با کمال وقاحت از این امر ننگین طرفداری کرد، ملت

و انقلاب را بر مردم مشخص کردند و هرگونه محافظه کارانه را کنار گذاشتند.

د- حمله‌ی مستقیم به قدرت‌های خارجی و در رأس آن آمریکا
امام (قدس سره) با شناخت دقیق از تجربیات گذشته با بیان جمله‌ی معروف «آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر و شوروی از هر دو بدتر. همه از هم بدتر، همه از هم پلیدتر»^۹ راه نفوذ و امید به وابستگی به سیاست‌های خارجی و اعمال نفوذ در نهضت را بستند.

ح- در دست گرفتن امر زعامت و رهبری نهضت و دفاع از کیان اسلام

پاسخ امام (قدس سره) به یاوه‌گویی‌های رژیم و شخص شاه، موجب خنثی کردن توطئه‌ها و دسیسه‌ها و دفاع از کیان اسلام و حوزه و مقابله با حرکت مؤدبانه رژیم در خصوص انتقال مرجعیت (پس از رحلت آیت‌اله بروجردی) به خارج از کشور گردید.

۲- روز دانش‌آموز ۱۳ آبان ۱۳۵۷

سیزده آبان در تاریخ انقلاب اسلامی برگی زرین و مقطعی حساس و مناسبتی پرخاطره است. به خصوص آن که چهارده سال بعد از تبعید حضرت امام (قدس سره) در همین روز (۱۳ آبان ۱۳۵۷) فرزندان امام (چندین هزار دانش‌آموز و دانشجو) در مقابل

ترکیه تبعید شدند، اما نهال خشم مردم مسلمان ایران سرانجام در ضمیر فدایی ولایت و سرباز دلاور ملت، شهید محمد بخارایی به بار نشست و در روز اول بهمن‌ماه سال ۱۳۴۳، در مقابل مجلس ملی با گلوله آتشین به زندگی حسنعلی منصور، نخست‌وزیری که لایحه‌ی کاپیتولاسیون را به مجلس برده و از تصویب گذرانده بود، خاتمه داد و نهضت وارد دوران جدید مبارزه‌ی علنی با رژیم گردید. ویژگی‌های این دوره از مبارزه به طور خلاصه عبارتند از:

الف- شکسته شدن سد «تقیه» از سر راه مبارزان

امام (قدس سره) با این حکم که «والله گناهکار است کسی که داد نزنند، والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نکند»، مشکل تقیه را که در طول سال‌های مبارزه مانع حضور مبارزان در برخورد مسلحانه با رژیم‌های خودکامه بود، از سر راه نهضت برداشتند.

ب- کشیده شدن مبارزه به کانون اصلی نهضت

امام (قدس سره) با قراردادن حوزه‌های علمیه، خصوصاً حوزه‌ی علمیه‌ی قم به عنوان کانون اصلی مبارزه، خط بطلان بر تز جدایی دین از سیاست کشیده و نیروهای مذهبی و طلاب جوان را به میدان مبارزه کشیدند.

ج- مشخص کردن کانون فساد و تباهی ملت

با قرار دادن نوک پیکان حمله به سمت عامل اصلی یعنی شاه و سلطنت، به دوره‌ی محافظه کارانه خاتمه داده و کانون ضد نهضت



خونی گشت. مجروحان توسط دانشجویان به چند بیمارستان منتقل شدند. در همان لحظه‌ها، نخست قوای مسلح وارد دانشگاه شدند. دانشجویان و دانش‌آموزان برای مقابل با این حمله، آتش افروختند و به دنبال آن مأموران پس از چند متر پیشروی در دانشگاه، آنجا را ترک کردند.

با شدت گرفت تظاهرات، مأموران حکومت نظامی خیابان‌های اطراف دانشگاه و قسمتی از خیابان انقلاب را بستند و دانشجویان و دانش‌آموزان در خیابان‌های بلوار کشاورز، جمهوری اسلامی و فخررازی پراکنده شدند. تظاهرکنندگان در چند نقطه‌ی خیابان‌های جمهوری اسلامی و ولیعصر و خیابان‌های منشعب از آن آتش افروختند و با دادن شعار الله اکبر و لا اله الا الله از این سو، به آن سو فرار می‌کردند.

ساعت دو بعدازظهر مجدداً سربازان حکومت نظامی بر روی دانشجویان و دانش‌آموزان که در داخل دانشگاه بودند، تیراندازی کردند که در همان لحظات اول تعدادی به زمین افتادند و در خون غلطیدند. دانشجویان و دانش‌آموزان با پلاکاردهایی که در آن تعداد کشته‌شدگان دانشگاه را نوشته بودند، با دادن شعار الله اکبر، خمینی رهبر به راهپیمایی پرداختند. جنگ و گریز مأموران فرمانداری نظامی با دانشجویان و دانش‌آموزان تا پاسی از شب ادامه داشت...» امام (قدس سره) در پیامی که به همین مناسبت از پاریس برای امت قهرمان ایران فرستادند، امت را به صبر و بردباری دعوت کردند:

«عزیزان من صبور باشید که پیروزی نهایی نزدیک و خدا با صابران است. خود و فرزندان نسل آتیه را سرافراز کنید که ایران امروز جایگاه آزادگان است؛ و سستی و هراس به خود راه ندهید؛ که نمی‌دهید، و به وسوسه‌های شیطانی بستگان دستگاه ظلم گوش فرا ندهید. شما ملت ایران، و همت و شجاعت شما زبانزد جهانیان و سرمشق آزادی‌خواهان است.

من از این راه دور چشم امید به شما دوخته‌ام و آنچه در قدرت دارم در خدمت به شما که به حق است نثار می‌کنم؛ و صدای آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی شما را به گوش جهانیان رسانده و می‌رسانم.»^۶

۳- تسخیر لانه‌ی جاسوسی و روز مبارزه با استکبار جهانی ۱۳ آبان ۱۳۵۸

با پیروزی انقلاب اسلامی، باران توطئه‌ها باریدن گرفت. شیطان بزرگ با دخالت‌های آشکار و پنهان سعی در ایجاد جریان‌های انحرافی در نهضت داشت، تا آن که رهنمودهای باغبان پیر و هوشیار نهضت در ضمیر پاک فرزندان دلیر امت جوانه زد و در قلب خزان

دانشگاه تهران و خیابان‌های اطراف با شعار «درود بر خمینی» و «مرگ بر شاه» پایه‌های حکومت را به لرزه درآورده و با گلوله‌های مأموران شاه به خاک و خون غلطیدند. دانش‌آموزان همچون سایر اقشار ملت در اطاعت از فرامین حضرت امام (قدس سره) که همه را دعوت به مبارزه‌ی بی‌امان با رژیم آمریکایی شاه می‌نمودند، سر از پا نمی‌شناختند و نجات اسلام را در پیروی کامل از امام (قدس سره) سازش‌ناپذیر می‌دانستند. این قشر جوان و فعال جامعه به حق یکی از ارکان و پایه‌های مهم انقلاب پیروزمند اسلامی می‌باشد.

صبح روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷، دانش‌آموزان درحالی که مدارس را تعطیل کرده بودند، روی به سوی دانشگاه می‌نهند تا بار دیگر پیوندشان را با رهبر بت‌شکن خویش به جهان اعلام نمایند. این جوانان پرشور خداجو، گروه گروه داخل دانشگاه شدند و به همراه دانشجویان و گروه‌های دیگری از مردم در زمین چمن دانشگاه اجتماع کردند. فریاد مقدس «الله اکبر» آنان فضا را شکافت و تا فاصله‌های دور طنین انداخت.

ساعت یازده صبح مأموران ابتدا چند گلوله گاز اشک آور در میان دانش‌آموزان و دانشجویان پرتاب کردند. اجتماع کنندگان در حالی که به سختی نفس می‌کشیدند، صدای خود را رساتر کرده و با فریاد دشمن‌شکن «الله اکبر» لرزه بر اندام مأموران مسلح شاه افکندند.

در این هنگام تیراندازی آغاز گشت و لاله‌های انقلاب یکی، پس از دیگری در خون غلطیدند. جوانان با فریاد الله اکبر و با شعارهای مرگ بر آمریکا و مرگ بر شاه به شهادت می‌رسیدند. در این واقعه ۵۶ تن شهید و صدها نفر مجروح شدند. یکی از شاهدان عینی می‌گوید:

«شنبه ۱۳ آبان سال ۱۳۵۷، ساعت ۱۱ صبح، بیش از هفت‌هزار دانش‌آموز و دانشجو و دیگر اقشار مردم در محوطه‌ی دانشگاه تهران گرد آمده بودند و عده‌ای سرگرم تماشای نمایشگاه عکس بودند و گروهی به سخنرانی گوش می‌کردند. ناگهان یک کیسول گاز اشک‌آور که در هوا می‌چرخید، روی زمین دانشگاه فرود آمد. عده‌ای سراسیمه به سوی در ورودی دانشگاه دویدند، ولی در همین موقع صدای تیراندازی بلند شد. سربازان از پشت میله‌های دانشگاه به سوی مردم شلیک می‌کردند. هنوز فریادهای «نترسید، تیراندازی هوایی است» بلند بود که دانشجویی به زمین غلطید، از این لحظه به بعد دانشگاه و خیابان‌های اطراف آن مبدل به صحنه‌ی جنگ و گریز شد.

دانشجویان و دانش‌آموزان قصد داشتند، آن روز به سوی منزل مرحوم آیت اله طالقانی راهپیمایی کنند. درست در موقعی که می‌خواستند از دانشگاه خارج شوند با تیراندازی نیروهای نظامی مواجه شدند و به دنبال آن، دانشگاه صحنه‌ی این برخورد

۱۳ آبان سال ۱۳۵۸، به بار نشست. گروهی از پاک‌ترین و آگاه‌ترین فرزندان امام با رهنمود ولایت امر، اسماعیل وار با عزم شهادت ابراهیم‌گونه، تبر را نه بر شانه، که بر فرق «بت اعظم» کوبیدند.

دانشجویان پیرو خط امام شیشه عمر «دیو کاخ سفید»، «غول آمریکا» را با سنگ اراده‌ی الهی کوبیده و لانه‌ی جاسوسی آمریکا را فتح کرده و حماسه‌ی عظیمی را می‌آفرینند که امام (قدس سره) آن را به حق «انقلاب دوم» و انقلابی بزرگتر از انقلاب اول می‌نامند و فریاد بر می‌آورند:

«شما می‌بیند که الان مرکز فساد آمریکا را جوان‌ها رفته‌اند گرفته‌اند، و آمریکایی‌هایی هم که در آنجا بوده گرفتند، و آن لانه فساد را به دست آوردند و آمریکا هم هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.^۷ سفارتخانه‌های آمریکا کانون‌های اصلی جاسوسی سازمان سیا در کشورهای خارجی هستند. آشنایی با شیوه‌ی جاسوسی این سفارتخانه‌ها در کشورهای جهان بسیار در خور توجه است. سازمان سیا از بدو به وجود آمدن خود در ۱۹۴۷، دارای سه واحد مستقل بوده است. این سه واحد عبارتند از:

۱- سرویس جمع‌آوری اطلاعات خارجی.

۲- سرویس عملیات جاسوسی و ضداطلاعاتی.

۳. سرویس مداخلات مخفی در کشورهای خارجی.

تأسیس دو سرویس اول رسماً در کنگره‌ی آمریکا به هنگام بررسی طرح تأسیس سازمان سیا مورد تأیید و تصویب قرار گرفت، اما سرویس سوم همواره مخفی ماند و به طور نامرئی و غیررسمی در کشورهای خارجی به کار خود ادامه داد. تمام آشوب‌ها و کودتاهای آمریکایی در کشورهای خارجی که با تلاش مأمورین سفارتخانه‌های آمریکا صورت می‌گیرد، بدون استثنا توسط اداره مزبور رهبری می‌شود. مأموران سیا در کشورهای خارجی معمولاً در پوشش دیپلماتیک فعالیت دارند. اینان مسئولیت نفوذ در احزاب سیاسی، گروه‌های دانشجویی، اتحادیه‌های کارگری، وسایل ارتباط جمعی، مراکز اداری و نظامی را عهده‌دار هستند و آن قدر که مأموران سیا سعی می‌کنند در ارتش این کشورها نفوذ کنند، وابستگان نظامی آمریکا در سفارتخانه‌ها از چنین وظیفه‌ای برخوردار نیستند!

یکی از کارشناسان آمریکایی اخیراً گفته است:

اطلاعات و گزارش‌هایی که همواره از طرف مأموران غیررسمی سفارتخانه‌های آمریکا در کشورهای جهان پیرامون اوضاع سیاسی کشورها به ستاد مرکزی سیا و وزارت امور خارجه‌ی آمریکا می‌رسد، نقشی به مراتب مؤثرتر از ذوق و علاقه‌ی شخصی مقامات آمریکا در تعیین سیاست خارجی این کشور دارد. وی می‌گوید: اصولاً سیاست خارجی آمریکا در تمام ابعاد اقتصادی و سیاسی و نظامی را تئوریسین‌ها و مشاوران کارکشته‌ای تعیین می‌کنند که کمتر صاحب مشاغل عمده‌ی دولتی هستند و این گونه افراد غالباً در

خدمت سرویس‌های امنیتی ایالات متحده هستند و کارشناسان زبده را در تمام سفارتخانه‌های خود در جهان به کار گمارده‌ایم»

«ویلیان کیسی» رئیس پیشین سیا، در اسفند ۱۳۶۱، گفته بود:

سازمان سیا در تمامی کشورهایی که برای آمریکا اهمیت حیاتی داشته باشد، فعالیت‌های جاسوسی شدیدی را به منظور ارزیابی میزان ثبات سیاسی و اقتصادی این کشورها اعمال می‌کند.

وی «جیمی کارتر» رئیس جمهور اسبق آمریکا را به خاطر عدم آگاهی و اتخاذ تدابیر لازم به منظور جلوگیری از سقوط شاه در ایران مورد نکوهش قرار داد و گفت: «چنین اتفاقی علیه منافع آمریکا در هیچ کجای جهان اتفاق نخواهد افتاد.»

تصرف لانه‌ی جاسوسی

در زمان دولت موقت در سرتاسر کشور، به ویژه در دانشگاه‌ها و کارخانه‌ها، توسط ایادی آمریکا، حرکت‌هایی می‌شد تا جو سیاسی جامعه را هر چه بیشتر پیچیده کرده و به نفع آمریکا پیش ببرند. بعدها معلوم شد که مرکز تمامی این جریان‌ها ضد انقلابی در سفارت آمریکا در تهران بوده است. در حالی که موضع منافقانه آمریکا نسبت به انقلاب اسلامی مانع از روشن شدن چهره واقعی آمریکا در میان مردم گردیده بود.

در چنین شرایطی امام خمینی بیانات قاطعی علیه ابرقدرت‌ها و به ویژه آمریکا ابراز فرمودند و به ویژه ورود شاه را به آمریکا به عنوان سرفصلی تازه برای یک تهاجم سنگین علیه آمریکا اعلام کرده و فرمان مقابله را به تمامی دانش‌آموزان، دانشگاهیان و طلاب علوم دینی صادر نمودند:

«بر دانش آموزان، دانشگاهیان و محصلین علوم دینی است که با قدرت تمام حملات خود را علیه آمریکا و اسرائیل گسترش داده آمریکا را وادار به استرداد این شاه مخلوع جنایتکار نمایند و این توطئه بزرگ را بار دیگر شدیداً محکوم کنند.»^۸

دانشجویان مسلمان دانشگاه‌ها با درک فرمایش امام (قدس سره) و توجه به این نکته که امام (قدس سره) فرموده بودند:

«همه گرفتاری که ما داریم از دست آمریکا داریم»^۹ به عنوان

لیک به فرمایش ایشان و وادار کردن آمریکا به استرداد شاه و اموال ملت ایران، تصمیم به اشغال سفارت آمریکا گرفتند. به دنبال آن دانشجویان دانشگاه تهران، پلی تکنیک، صنعتی شریف، شهید بهشتی و ... گرد هم آمده و طی یک راهپیمایی تا سفارت آمریکا در نهایت شجاعت به سفارت حمله کردند و علی‌رغم مقاومت آمریکایی‌ها و محافظین، سفارت را به تصرف کامل درآوردند. حتی بعضی از آمریکایی‌ها را که در جریان اشغال گریخته بودند، تعقیب کرده و دستگیر کردند. پس از تسخیر لانه‌ی جاسوسی به سرعت و با درایت کامل، از نابود کردن بقیه‌ی اسناد توسط آمریکایی‌ها



این حرکت مخالفت می‌کردند. از آنجا که سرنوشت گروگان‌ها با سرنوشت کشور بی‌ربط نبود، در میان اظهار نظرهای گوناگون، همه منتظر امام (قدس سره) بودند.

در ایران، انقلاب است

انقلابی

بزرگ‌تر از

انقلاب اول.

امام ره

نحوه‌ی موضع‌گیری امام (قدس سره) بسیار تعیین‌کننده بود، چرا که رفت و آمدهای بسیاری برای خارج کردن دانشجویان از لانه‌ی جاسوسی انجام می‌شد. فردای همان روز امام (قدس سره) حرکت دانشجویان را تأیید کردند. کلام بلند والای امام (قدس سره) چنین بود: «در ایران انقلاب است، انقلابی بزرگ‌تر از انقلاب اول» و پس از این که احتمال حمله‌ی نظامی آمریکا به ایران مطرح گردید، حضرت امام (قدس سره) با صلاحیت و قاطعت فرمودند:

شما می‌بینید که الان مرکز فساد آمریکا را جوان‌ها رفته‌اند گرفته‌اند و آمریکایی‌هایی را هم که در آنجا بودند گرفتند و آن لانه‌ی فساد را به دست آوردند و آمریکا هم هیچ غلطی نمی‌تواند بکند و جوان‌ها مطمئن باشند که آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. بیخود صحبت اینکه اگر دخالت نظامی [کند] مگر آمریکا می‌تواند دخالت نظامی در این مملکت بکند؟ امکان برایش ندارد. تمام دنیا

جلوگیری شد و ضمن جلوگیری از نفوذ عناصر انحرافی به داخل برای نگهداری گروگان‌ها برنامه‌های روشنی تنظیم گردید.

به محض انتشار خبر، بسیاری از مردم با شور و اشتیاق، مقابل جاسوسخانه تجمع کرده با دقت جریان را تعقیب می‌کردند. با برنامه‌های توجیهی دانشجویان برای مردم، یقین پیدا شد که دانشجویانی که در لانه‌اند، دانشجویان مسلمان دانشگاه‌ها هستند.

دانشجویان مسلمان با دقت تمام سعی کردند که گروهک‌های چپ و چپ‌نما از این حرکت سوءاستفاده نکنند. این حرکت نهایتاً در دست همان مسلمانانی باشد که واقعاً علیه آمریکا مبارزه می‌کردند، نه کسانی که ظاهراً شعار ضدآمریکایی سر می‌دادند، اما عملاً راه نفوذ آمریکا را هموار می‌کردند. گروهک‌های چپ و چپ‌نما که خود را از قافله عقب می‌دیدند، به انحاء مختلف خواستند یا جریان لانه را ساختگی جلوه دهند و یا به نحوی خود را در آن سهیم کنند که البته اقدامات احتیاطی دقیق مانع از سوءاستفاده تمام جریان‌ات انحرافی گردید.

درباره‌ی تصرف لانه‌ی جاسوسی موضع‌گیری‌ها و اظهار نظرهای گوناگونی به وجود آمد، به ویژه دولت موقت و نخست وزیر وقت که تا آن زمان مورد حمایت امام (قدس سره) بود، با

توجهشان الان به اینجاست مگر آمریکا می‌تواند مقابل همه‌ی دنیا بایستد و دخالت نظامی بکند؟ غلط می‌کند، دخالت نظامی بکند. ترسید، نترسانید. همین تعبیری که جوان‌های ما از روی احساسات جوانی کردند که اگر چنانچه آمریکا بخواهد دخالت نظامی بکند ما چه خواهیم کرد، اصلاً این اگرش را هم نباید بگویند، آمریکا عاجز از این است که دخالت نظامی در این جاها بکند، اینها یک مسائلی در پیششان است که روی آن مطالب گرفتاری‌هایی دارند، نمی‌توانند این کارها را بکنند. اگر آن‌ها می‌توانستند دخالت نظامی بکنند، شاه را نگه می‌داشتند.^۹

آمریکا هرگز در طول حیاتش این چنین تحقیر نشده بود. ابهت و هیبت آمریکا را این سخنان بزرگ‌مرد تاریخ اسلام در هم شکست. امام (قدس سره) خود حامی و هدایتگر جریان لانه‌ی جاسوسی شد و مسأله سفارت در آن مقطع، به عنوان مهمترین مسأله کشور مطرح گردید و آمریکا نیز فعالیت‌های جدی خویش را علیه گروگانگیری در ایران آغاز کرد.

با فتح لانه‌ی جاسوسی، ماهیت چهره‌های سازشکار که در صحنه‌ی سیاسی کشور ظاهر شده بودند، افشا گردید و روحیه‌ی بیداری و هوشیاری و وحدت و همبستگی در امت دمیده شد. عملیات جاسوسی آمریکا در منطقه بر ملا و پایگاه جاسوسی‌اش برچیده شد و از همه مهمتر، ابهت پوشالی آمریکا در جهان شکسته شد. مردم قهرمان و انقلابی ایران ۴۴ روز کارکنان جاسوس سفارت را در پنجه‌ی قدرتمند خود نگه داشته و در مقابل تمامی فشارهای ایستادگی کرده و هیأت حاکمه‌ی آمریکا «ابر قدرت قرن» را به خفت کشاندند.

اقدامات آمریکا علیه تسخیر لانه‌ی جاسوسی

مهمترین اقدام‌های آمریکا در مقابله با این حرکت اسلامی عبارت بود از:

- فشار آوردن به دولت موقت که با استعفای نخست‌وزیر منتفی گردید.

- اعزام هیأت ویژه‌ی متشکل از «رمزی کلارک» و «ویلیام» به ایران، که امام (قدس سره) ضمن اعلام امتناع خود از ملاقات با آنان ملاقات شورای انقلاب اسلامی و تمامی مسئولان را با آن هیأت به شیرطی ممکن شمرد که شاه را تحویل بدهد، که در نتیجه هواپیمای حامل آمریکایی‌ها در آسمان مسیر خود را به سمت ترکیه تغییر داد.

- تماس‌های آمریکا با بعضی از غربزدگانی که گمان می‌کردند، می‌توانند در جهت آزادی گروگان‌ها اقدامی بکنند، مانند بنی صدر و قطب‌زاده.

- اعزام میانجی از اشخاص و یا کشورهایی که می‌توانستند با

مسئولان کشور ما صحبت کنند، مانند کشور پاکستان، فلسطینی‌ها و یا «حسین هیکل» روزنامه‌نگار مصری و در نهایت پاپ،

- فشار آوردن آمریکا به مجامع بین‌المللی تحت نفوذ خود در جهت محکوم کردن و یا اتخاذ تصمیم علیه ایران، مانند سازمان ملل متحد و دبیر کل وقت آن «کورت والد‌هایم»، شورای امنیت سازمان ملل، سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی، بازار مشترک اروپا، دیوان لاهه و صلیب سرخ جهانی،

- نامه‌ی کنگره‌ی آمریکا به مجلس شورای اسلامی،
- تبلیغات منفی علیه دانشجویان مسلمان مستقر در لانه‌ی جاسوسی (مبنی بر کمونیست بودن آن‌ها و یا این‌که با گروگان‌ها با خشونت رفتار می‌گردد و اتهامات بی‌پایه‌ای از این قبیل)
- زمینه‌سازی در ملت آمریکا برای انجام اقدامات و عملیات اجتماعی و نیز تبلیغات منفی علیه ایران برای موجه جلوه دادن حرکت‌های جاسوسی شیطان بزرگ.

پس از بی‌ثمر ماندن این قبیل اقدامات، آمریکا به اقدامات جدی‌تری پرداخت که بعضی از آن‌ها عبارتند از:

- محاصره‌ی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران،
- بلوکه کردن دارایی‌های ایران،
- قطع کامل روابط با ایران،
- و بالاخره تهدید نظامی و مانورها و نقل و انتقالات ناوگان آمریکا جهت مرعوب ساختن ملت مسلمان ایران!

عدم تأثیر تمامی این شگردها که اعتبار جهانی آمریکا را مخدوش کرده بود، منجر به اعمال آخرین حربه یعنی نقشه‌ی دخالت نظامی و ربودن گروگان‌ها گردید که جنود الهی در کویر دور افتاده‌ی طبس تمامی آن را نابود و نقشه‌ی شیطانی را بی‌اثر کردند و باعث سرور و شادی امت قهرمان ایران و خواری مستکبرین جهان گردید.

از طرف دیگر، رژیم آمریکا در قبال مسأله شاه، سخت به انفعال افتاد و با دست‌پاچگی به دنبال یافتن پناهمگاهی برای او به جستجو مشغول شد که بالاخره او را به پاناما و چون با عکس‌العمل مردم پاناما مواجه شد در نهایت با ذلت و خواری به مصر منتقل کرد.

دستاوردهای تسخیر لانه‌ی جاسوسی آمریکا

الف- رشد، کمال و استحکام انقلاب

آشنا شدن هر چه بیشتر مردم مسلمان و انقلابی با ماهیت بزرگترین دشمن خود یعنی آمریکا، که تأثیر مهمی بر استحکام و شکست ناپذیری انقلاب گذاشت.

به هر میزان که ملت ما نسبت به دشمن اصلی خویش آشنایی داشته باشد، به همان میزان در برابر جریان‌های انحرافی و ترندهای شیطان بزرگ هوشیار استوار خواهد بود. همچنین مواجه شدن امت اسلام با خطرهایی بزرگ و استقامت در برابر تمامی آن‌ها،



خود باعث افزونی روحیه‌ی ایثارگری و بی‌زاری از قدرت‌های دنیایی و تکیه بر خداوند تبارک و تعالی است.

ب- تثبیت خط امام به عنوان خط سازش‌ناپذیر با غرب و ضربه مهلک به ضد انقلاب

در شرایط قبل از تسخیر لانه‌ی جاسوسی، جریان‌های چپ و چپ‌نما با ژست‌های با اصطلاح ضد امپریالیستی، جوانان حزب‌اللهی و مؤمن را به عنوان مرتجع و غیرانقلابی می‌کوبیدند و به‌ویژه عملکرد نادرست و لیبرالی و موضع‌گیری‌های ناصحیح دولت موقت و آزادی‌های بی‌رویه، باعث تجری آنان در خطوط انحرافی و حمله به دولت و نظام می‌شد. با تصرف جاسوسخانه‌ی آمریکا، آنان بهانه‌های تحریکات و حرکت‌های ضدانقلابی را به نحو چشمگیری از دست داده و موج پرشور و همه‌گیر انقلاب چونان اوایل پیروزی، ضد انقلابیون و چپ‌ها و منافقین را به ذلت، بیچارگی و یأس کشاند و ثابت کرد که تنها امام و پیروان صدیق او هستند که مردانه و در رویارویی با استکبار با سرکردگی آمریکا می‌ستیزند.

ج- سقوط دولت موقت

آشکار شدن ناهمسازی تفکر و مشی لیبرال‌ها و دولت موقت با تفکر و مشی رهبری انقلاب که موجب سقوط فوری دولت موقت گردید.

د- اسناد لانه‌ی جاسوسی و افشای آن‌ها

افشای اسناد باعث شد که ملت ایران نسبت به ماهیت بسیاری از جریان‌ها و چهره‌های سیاسی موجود در جامعه، آگاهی و اطلاع پیدا کنند.

این اسناد در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، و .. کشور، همچنین در مورد بعضی از کشورهای دیگر منطقه و نهضت‌های اسلامی بوده و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و تا به حال مجلدات زیادی از آن منتشر گردیده است که به نوبه خود در افشاگری چهره‌ی آمریکا مؤثر بوده است و جای تقدیر دارد.

ح- برهم خوردن شبکه‌های اطلاعاتی و جاسوسی آمریکا

تسخیر سفارت آمریکا مرکزیت شبکه‌ی اطلاعاتی و جاسوسی آمریکا را در تهران متلاشی کرد.

با حذف مرکزیت، قدرت بهره‌گیری آمریکا از منابع جاسوسی و اطلاعاتی داخلی، ضربه‌ای جدی خورد، به نحوی که تا مدت‌ها حتی رادیوهای خارجی اخبار ایران را از صدای جمهوری اسلامی ایران نقل می‌کردند.

شکستن بت ابر قدرت‌ها

قیام و انقلاب مردم مسلمان ما در دفاع از شرافت و هویت اسلامی بر تارک مبارزات ضد استکباری درخشید و رهگشای

شکست هیبت دروغین آمریکا شد.

عدم توانایی استکبار در حل بحران، طلسم بت ابر قدرت‌ها را شکست و رهگشایی برای مبارزان و مجاهدان در سراسر عالم شد.

به واسطه‌ی تسخیر لانه، خط دفاعی آمریکا، که همیشه به وسیله‌ی آن رعب و وحشت ایجاد می‌کرد، فرو ریخت و شکست‌های پیاپی آمریکا در بعد حرکات نظامی و دیپلماسی برای نجات گروگان‌ها، اسطوره‌ی غیرقابل نفوذ بودن آمریکا را در هم ریخت و نشان داد که آمریکا را می‌توان با حرکت گسترده و اتکا به مردم شکست داد. این کلام گوهر بار امام (قدس سره) که «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»^{۱۱} عینیت یافت، چشم امید تمامی رنج‌دیدگان تاریخ به انقلاب شکوهمند اسلامی دوخته شد و ایران مأمن و کعبه آمال تمامی آزادگان و مبارزان جهان گردید.

* معاون فناوری ارتباطات و اطلاعات آموزش سازان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی.

پی‌نوشت

۱. دولت اسداله علم.
۲. دولت حسنعلی منصور.
۳. صحیفه امام ج ۱ ص ۴۱۶.
۴. صحیفه امام ج ۱ ص ۴۲۰.
۵. صحیفه امام ج ۴ ص ۳۱۰.
۶. صحیفه امام ج ۴ ص ۳۱۰.
۷. صحیفه امام ج ۱۰ ص ۵۱۶.
۸. صحیفه امام ج ۱۰ ص ۹۷.
۹. صحیفه امام ج ۳ ص ۴۰۷.
۱۰. صحیفه امام ج ۱ ص ۵۱۷.
۱۱. صحیفه امام ج ۱۰ ص ۵۱۶.

اشاره:

خانم فاطمه بیگم روح‌الامینی یکی از دبیران پرتلاش آموزش و پرورش در کرمان است. یکی از خدمات وی تأسیس موزه‌ی آموزش و پرورش کرمان (آگیرا) است که با گرد آمدن انبوهی از دست‌نوشته‌ها، زندگی‌نامه‌ها، عکس‌ها، کتاب‌ها و اسناد و مدارک تاریخ آموزش و پرورش استان کرمان در آن، به یکی از جاذبه‌های فرهنگی و گردشگری کرمان تبدیل شده است. به همراه خانم مرضیه ییدی، سرگروه تاریخ استان هرمزگان، گفت‌وگویی با خانم روح‌الامینی دادیم که ما با تشکر از ایشان، تقدیم خوانندگان محترم می‌شود.

گفت‌وگویی با خانم روح‌الامینی

مؤسس و مسئول موزه‌ی آگیرا*

کلید واژه‌ها: آموزش تاریخ، کوهبنان، موزه‌ی آگیرا.

فریده حشمتی

سرگروه تاریخ شهر تهران



● لطفاً خودتان را معرفی کنید.

○ فاطمه بیگم روح‌الامینی هستم و افتخار دارم که به مدت ۳۰ سال به تدریس تاریخ در مدراس کرمان مشغول بوده‌ام.

● از دوران کودکی خود بگویید؟

○ در کوهبنان، یکی از شهرستان‌های استان کرمان، متولد شدم. دوره‌ی ابتدایی را در همان‌جا خواندم و برای دبیرستان به کرمان آمدم. در رشته‌ی ادبی رتبه‌ی اول آوردم و در کنکور هم با رتبه‌ی خیلی خوب قبول شدم.

● از معلمان و اساتیدتان صحبت کنید؟

○ معلمانم خیلی خوب بودند. در دوره‌ی دبستان معلمی داشتم به نام خانم شهریاری که خیلی مهربان بودند. معلمان همه فارغ‌التحصیلان دانشسرا و خیلی بامعلومات بودند، چون برای آموزش و پرورش تربیت شده بودند؛ من خیلی دوستشان داشتم. در دوره‌ی دانشگاه نیز اساتید خوبی داشتم که از جمله‌ی آن‌ها استاد میرجعفری بودند که من از صبر و نظمی که ایشان داشتند الگو گرفتم.

● چرا رشته‌ی تاریخ را انتخاب کردید؟

○ در ابتدا خیلی تاریخ را دوست نداشتم و می‌خواستم در رشته‌ی روان‌شناسی ادامه تحصیل بدهم؛ در دانشگاه‌های اهواز و تبریز هم قبول شدم، اما چون آن دو شهر به کرمان دور بود به دانشگاه اصفهان رفتم و تاریخ خواندم. آن‌جا بود که به تاریخ علاقه‌مند شدم. البته خانواده‌ام با رفتن من به اصفهان هم موافق نبودند و می‌گفتند در کرمان بمانم و در تربیت معلم ادامه تحصیل بدهم، اما نپذیرفتم و خواستم که به دانشگاه بروم.

● **علاقه‌ی شما به تاریخ باعث تألیف کتبی همچون «تاریخ فرهنگ کوهبنان» و اقدام به گردآوری اسناد آموزش و پرورش**

کرمان و تأسیس موزه‌ی آگیرا شد؛ لطفاً در این باره توضیح دهید؟

○ سال‌ها قبل در این فکر بودم که چگونه می‌توانم به قدمت تاریخی زادگاهم پی ببرم و آن را به دیگران معرفی کنم. اما متأسفانه از آن‌جا که خودم فقط دوران کودکی‌ام را در کوهبنان سپری کرده بودم، اطلاعات چندانی در مورد زادگاهم نداشتم ولی عشق به زادگاه مرا واداشت تا تلاش خود را با مطالعه‌ی کتب تاریخی و استفاده از نظر کسانی که شناخت خوبی در مورد کوهبنان داشتند شروع کنم که نتیجه‌ی آن تألیف کتاب «تاریخ فرهنگ محلی کوهبنان» شد.

بعد از کاری که در مورد کوهبنان انجام دادم، در صدد جمع‌آوری اسناد، تصاویر و مدارکی در مورد آموزش و پرورش شهر کرمان برآمدم. سرانجام با همکاری آموزش و پرورش شهر کرمان، موزه‌ی آگیرا تأسیس شد. من این موزه را نه فقط مجموعه‌ای از عکس و تصویر و خاطره، که زبان گویای فرهنگ و معرفت پیشینیان این مرز و بوم می‌دانم. این اسناد و تصاویر نمایش عمق اندیشه، تنوع سلیقه و عزم جزم پدران و مادران ما از گذشته تا امروز است.

● کلمه‌ی آگیرا به چه معنی است و چرا این نام را برای موزه

انتخاب کردید؟

○ آگیرا یک واژه‌ی سره‌ی فارسی است به معنی فروزندگی، روشنایی بخش و آن چه که باعث روشنایی می‌شود. ظاهراً نام وسیله‌ای هم بوده که در ایران باستان از آن برای برافروختن آتش استفاده می‌کردند. دلیل این که این نام برای موزه انتخاب شد این است که این اسناد و تصاویر می‌تواند بهترین منبع و منشأ برای پژوهشگران و «روشن کردن راه» برای ایشان باشد.

● به نظر شما مهم‌ترین مشکلاتی که دبیران تاریخ با آن

مواجه هستند، چیست؟

دغدغهی معلم این است که کتاب را به موقع تمام کند، چه باید کرد؟

○ وقتی از روش‌های دانش‌آموز محور استفاده شود مثل روش همیاری و یا گروهی که خودم بیشتر از این روش‌ها استفاده می‌کنم، خود دانش‌آموزان کار می‌کنند و وقت کم نمی‌آید. ولی اگر معلم محوری باشد وقت بیشتری نیاز داریم. وقتی دانش‌آموزان گروهی کار می‌کنند، هم تدریس انجام می‌شود و هم پرسش و نمره‌های دانش‌آموزان در دفتر گذاشته می‌شود. تقریباً همه‌ی کارها انجام می‌شود و معلم نظارت می‌کند. کارهای اصلی را خود دانش‌آموزان انجام می‌دهند و معلم نقش هدایت‌گری دارد و این باعث می‌شود مطالب در ذهن دانش‌آموزان باقی بماند.

● **آیا دانش‌آموزان را هم برای بازدید به موزه آگرا می‌آورید؟**

○ بله، مرتب آن‌ها را برای بازدید به موزه می‌آورم و گاهی کلاس درس را نیز در همین موزه تشکیل می‌دهم.

● **احساس دانش‌آموزان نسبت به موزه چیست؟**

○ خیلی علاقه‌مند می‌شوند و یک احساس خودباوری به آنان دست می‌دهد. می‌گویند ما فکر نمی‌کردیم در گذشته، آموزش و پرورش کرمان این‌گونه بوده است. وقتی نظم و انضباط دست نوشته‌ها و ترتیب آن‌ها را می‌بینند، می‌گویند: ما نسبت به آن‌ها احساس شرمندگی می‌کنیم.

● **از شما سپاسگزارم و برایتان آرزوی توفیق دارم.**

* در شماره‌ی ۲۴ نیز گفت‌وگویی را با خانم روح‌الامینی منتشر کردیم. خانم حشمتی که از این موضوع اطلاع نداشتند، با نامبرده به گفت‌وگو نشستند. از آن‌جا که محتوای گفت‌وگوی حاضر متفاوت با قبلی است تصمیم به انتشار آن گرفتیم.

○ مشکلات بسیاری وجود دارد؛ اما مهم‌ترین آن‌ها این است که دبیران تاریخ ما، همگی متخصص نیستند و بسیاری از آن‌ها هم با روش‌های تدریس آشنایی کافی ندارند. در بازدیدهایی که از مدارس داریم می‌بینیم که مثلاً دبیر زبان انگلیسی یا مشاور مدرسه، تاریخ درس می‌دهد. به طور کلی هر کسی از هر جا که از ساعت تدریس کم می‌آورد، تاریخ درس می‌دهد؛ در صورتی که تاریخ خیلی حساس است و به نظر من نقش معلم تاریخ از همه حساس‌تر است و خیلی روی دانش‌آموزان تأثیر می‌گذارد. معلم تاریخ، می‌تواند یک دانش‌آموز را فردی آگاه و مسئول بار بیاورد. پاره‌ای از دبیران تاریخ چون از نظر رشته‌ی تحصیلی مرتبط هستند و به شیوه‌های تدریس نیز آگاهی ندارند، روش‌های قدیمی و کهنه شده را برای تدریس انتخاب می‌کنند، یعنی همان روش سوال و جواب و حفظ کردن؛ در حالی که الان یک دبیر تاریخ باید اطلاعاتش به روز باشد و از فنون جدید مانند روش‌های همیاری و کار گروهی استفاده کند. باید کاری کند که دانش‌آموزان از تاریخ زده نشوند، در حالی که بیشتر دانش‌آموزان به خاطر همین روش‌ها است که از تاریخ گریزان می‌شوند.

● **این درست، اما وقتی همه چیز برمی‌گردد به امتحان و درصد قبولی، معلم چگونه می‌تواند از این روش‌های فعال استفاده کند؟**

○ مقصود ما دانش‌آموزان هستند و معلم می‌تواند در همان کلاس درس با کمک دانش‌آموزان حداقل تاریخ را شیرین تدریس کند، درست است که ملاک نمره و امتحان است اما هنگامی که تدریس تاریخ جذاب ارائه شود در نتیجه دانش‌آموزان با علاقه‌ی بیشتری درس می‌خوانند و نمرات آنان نیز خوب می‌شود.

● **شاید این راهکار شما در تاریخ ایران و جهان (۱) و تاریخ معاصر قابل اجرا باشد اما در تاریخ و جهان (۲) که تمام**



آموزش تاریخ با کارت‌های حوادث

تجربیه

زهرا مروتی

دبیر تاریخ، شهر تهران

کلیدواژه‌ها: آموزش تاریخ، کارت‌های حوادث، روش‌های فعال تدریس.

پیش‌گفتار

امروزه یکی از راه‌های بهبود کیفی فرایند یاددهی-یادگیری، توجه به روش‌های تدریس و طرح‌های تجربه شده در این زمینه است چنان‌که توصیه می‌شود دبیران از یادگیری مؤثر آموزشی (فعال و مشارکتی) استفاده نمایند و به این امر اعتقاد داشته باشند که «هر فردی خود قادر به آموزش و یادگیری است به شرطی که راهنمایی شود و وسایل و امکانات لازم در اختیار او قرار گیرد».

در واقع دگرگون‌سازی فرایند یاددهی-یادگیری از روش‌های تدریس سنتی، (که ماهیت انفعالی دارد) به شیوه‌ای که در آن معلم نقش رهبری و نظارت فعال دارد، گامی اصولی و در عین حال دشوار است، به‌ویژه برای معلمانی که عمدتاً برای انجام وظیفه در یک چارچوب خشک و محیط یادگیری سلسله‌مراتبی آموزش دیده‌اند.

نقش معلم در آموزش فعال و مشارکتی

در یادگیری فعال و مشارکتی، معلم به‌جای این‌که خود را عرضه‌کننده دانش و مفاهیم به دانش‌آموز بداند خود را کسی می‌داند که روند یادگیری را اداره و تسهیل می‌کند. تجارب پژوهشی نشان می‌دهد که یادگیری با رویکرد مشارکتی، پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان را ارتقا بخشیده و موجب می‌گردد تا دانش‌آموزان از تجارب یادگیری خود لذت ببرند. هم‌چنین رشد

مهارت‌های ارتباطی و اجتماعی، تقویت اعتماد به نفس، تقویت و گسترش مهارت‌های ذهنی، فیزیکی و طرز تفکر، یعنی دانستن، توانستن و خواستن (دانش، نگرش، مهارت) از نتایج کلاس‌های مشارکتی محسوب می‌گردد.

حضرت علی (ع) در این مورد می‌فرماید: «پست‌ترین علم آن است که بر زبان باشد و بالاترین علم آن است که در جوارح و ارکان جاری گردد».

کارشناسان معتقدند استفاده از شیوه‌های مشارکتی و پویا نه تنها کار معلم را سخت‌تر نمی‌کند بلکه به دلیل آن‌که معلم در این روش نقش راهنما دارد در کلاس درس احساس راحتی بیش‌تری خواهد کرد

بسیاری از کارشناسان تعلیم و تربیت بر این باورند که معلمان ایرانی در مقایسه با سایر کشورها انرژی زیادی در کلاس درس مصرف می‌کنند، اما از نتایج کار خود چندان رضایت ندارند. این کارشناسان معتقدند استفاده از شیوه‌های مشارکتی و پویا نه تنها کار معلم را سخت‌تر نمی‌کند بلکه معلم در این روش نقش راهنما دارد در کلاس درس احساس راحتی بیش‌تری خواهد کرد؛ اگرچه در این میان بزرگ‌ترین چالش برای معلمان، حصول اطمینان از این است که آیا با ایجاد تغییرات اساسی در شیوه‌های تدریس در فرصت کم می‌توان نتیجه‌ای مطلوب به دست آورد. برای پاسخ به این مهم بهتر است با یکی از روش‌های مشارکتی با عنوان «کارت‌های حوادث تاریخی» آشنا شده و آن را در کلاس درس اجرا نماییم.

روش اجرا

در این شیوه معلم از دانش‌آموزان می‌خواهد درسی را که قرار است در جلسه‌ی آینده تدریس شود در خانه مطالعه کنند و خلاصه‌ی آن را یادداشت‌برداری کرده، همراه خود به کلاس بیاورند.

در روز موعود، در ابتدای کلاس، معلم به تعداد دانش‌آموزان کلاس، کارت رنگی

در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد. بر روی این کارت‌ها وقایع و حوادث مهم تاریخی که در درس آمده نوشته شده است.

معلم از دانش‌آموزان می‌خواهد بدون این‌که با یکدیگر صحبت بکنند سعی کنند محل و جایگاه خود را به ترتیب زمانی از قدیمی‌ترین اتفاق و از چپ به راست و به ردیف بایستند. بعد از قرار گرفتن دانش‌آموزان، معلم از آن‌ها می‌خواهد نوشته‌های کارت خود را به ترتیبی که ایستاده‌اند بخوانند. در این زمان همه‌ی دانش‌آموزان می‌توانند در مورد درست یا غلط بودن مکان ایستادن هم‌کلاسی‌ها خود اظهار نظر کنند. در صورتی که دانش‌آموزی در محل مناسب خود قرار نگرفته باشد، لازم است از صف خارج شده و محل مناسب خود را پیدا کند، که در این جا سایر دانش‌آموزان می‌توانند در قرار گرفتن آن دانش‌آموز به او کمک کنند. در صورت افزایش تعداد دانش‌آموزان، می‌توانید بر تعداد کارت‌ها بیفزایید. پس از اجرای این روش، معلم می‌تواند با طرح سؤالاتی توجه دانش‌آموزان را به محاسن این شیوه جلب کند؛ به عنوان مثال:

۱. برای پیدا کردن محل قرار گرفتن خود با چه مشکلی روبه‌رو بودید؟
۲. از کدام قسمت این فعالیت لذت بیشتری بردید؟
۳. از این‌که نمی‌توانستید حرف بزنید چه حسی داشتید؟
۴. اگر ما حرف ننزیم می‌توانیم با هم ارتباط برقرار کنیم؛ چگونه؟
۵. چگونه می‌توانستید درک صحیح از مفهوم زمان داشته باشید؟

کارت‌های حوادث مربوط به درس اول تاریخ سوم راهنمایی

«۲۶ کارت برای ۲۶ دانش‌آموز کارت‌ها را بر روی مقوای رنگی بریده و به هر دانش‌آموز یک کارت می‌دهیم.»



اشغال تبریز به وسیله نیروهای عثمانی	سرکوبی مخالفان داخلی و دشمنان خارجی
شیخ صفی الدین اردبیلی	حملات مجدد ازبکان و عثمانی ها به ایران
همسایگی ایران با هند در شرق	انتخاب تبریز به پایتختی ایران
تصرف سراسر ایران به وسیله شاه اسماعیل	صلح میان ایران و عثمانی در زمان شاه تهماسب
جنگ سپاهیان ایران با عثمانی در چالدوران	حمله سپاهیان سلطان سلیم به ایران
آشفتگی اوضاع کشور	اختلافات مذهبی
ورود کشتی های پرتغالی در خلیج فارس	درگذشت شاه اسماعیل
جلوس شاه تهماسب به تخت سلطنت	جنگ ایران با ازبکان
رسمی کردن مذهب شیعه	مقاومت مردم تبریز و عقب نشینی نیروهای عثمانی
نبودن حکومتی واحد و قدرتمند	جنگ طولانی شاه تهماسب با عثمانی
شکست ایران در جنگ چالدوران	نظم بخشیدن به اوضاع داخلی ایران
هفت طایفه ترک قزلباش	شکست ازبکان در جنگ با ایران
تشکیل سلسله ی صفویه توسط شاه اسماعیل	نداشتن مذهب رسمی در کشور

چند جنبه مورد بررسی قرار خواهد گرفت، پس عمق و پایداری آن ها بیشتر خواهد شد.

۵. چون دانش آموزان خود به یادگیری و آموختن می پردازند لذا از کسب دانش جدید احساس لذت می نمایند و کمتر احساس خستگی خواهند کرد.

۶. در روش های فعال، معلم بر فرایند یادگیری تأکید می کند تا بر نتیجه ی آن، لذا دانش آموزان همیشه احساس موفقیت خواهند کرد.

۷. دانش آموزان با علاقه و انگیزه ی بالا مطالب را یاد گرفته و با اشتیاق در مدرسه حضور می یابند و یادگیری و آموختن در مدرسه از حالت ملال آور به حالتی مفرح و شاد تبدیل می شود.

۸. در این روش مهارت های نظیر اندیشیدن، حل مسئله، تفکر و خلاقیت در جریان تدریس پرورش می یابد.

۹. روحیه ی کاوش و جست و جوی در دانش آموزان تقویت می شود.

۱۰. چون دانش آموزان در جریان یادگیری به همدیگر کمک می نمایند بنابراین حس دوستی و صمیمیت در بین آن ها بیشتر می شود.

شیوه های تدریس کارت های حوادث

– وسایل مورد نیاز: کارت های بریده شده به تعداد دانش آموزان

– اهداف:

- پرورش مهارت های برقراری ارتباط غیرکلامی
- تقویت حافظه
- درک مفهوم زمان
- پرورش قوه ی تفکر خلاق

نتایج روش های مشارکتی و فعال در جریان یاددهی – یادگیری

۱. مدت زمان یادگیری در این روش در مقایسه با روش های غیر فعال به حداقل کاهش می یابد و دانش آموزان در اندک زمانی، مفاهیم را یاد خواهند گرفت.

۲. دانش آموزان در تیم ها و گروه های کوچک به یادگیری می پردازند، بنابراین ارتباطات بین آن ها توسعه یافته و به مهارت های اجتماعی در سطح بالا دست می یابند.

۳. معلم بیشتر به نظارت و رهبری می پردازد و فرصت زیادی خواهد داشت تا جریان آموزش را به نحو مطلوب سازمان دهی نماید.

۴. با اجرای روش های فعال تدریس مفاهیم و موضوعات آموزشی به صورت

با اجرای روش های فعال تدریس مفاهیم و موضوعات آموزشی به صورت چند جنبه مورد بررسی قرار خواهد گرفت، پس عمق و پایداری آن ها بیشتر خواهد شد

مهم ترین اهداف شیوه ی تدریس با کارت حوادث، پرورش مهارت های برقراری ارتباط غیرکلامی، تقویت حافظه، درک مفهوم زمان و پرورش قوه ی تفکر خلاق است

کاربرد ادبیات در تاریخ‌نگاری

فریدون شایسته

دانشجوی دوره‌ی دکتری رشته‌ی تاریخ

دانشگاه اصفهان

کلیدواژه‌ها: ادبیات و تاریخ، تاریخ‌شناسی.

اشاره

برای نگارش تاریخ می‌توان از رشته‌های مختلف علوم انسانی بهره گرفت. این دیدگاه «مکتب آنال» که می‌گوید مورخ برای نگارش تاریخ باید به حوزه‌های مختلف علوم انسانی چون روان‌شناسی، ادبیات، فلسفه، جغرافیا و اقتصاد مراجعه کند، امری پذیرفتنی است. این نوع از تاریخ‌نگاری حتی امروزه با علوم چون جامعه‌شناسی و ریاضیات نیز ارتباط دارد تا جایی که رشته‌های «جامعه‌شناسی تاریخی» و «تاریخ‌نگاری کیلومتری» که مبتنی بر استفاده از آمار و علوم ریاضی است جایگاه علم تاریخ را بیش از پیش نزد اهل نظر ارتقا داده است. در این مقاله برآنیم از کاربرد ادبیات در تاریخ‌نگاری ایران سخن بگوییم و جایگاه ارزشمند این رشته از علوم انسانی را در علم تاریخ مورد بررسی قرار دهیم. در این نوشته از متون ادبی و دواوین شعرای فارسی به عنوان منابع پایه استفاده کرده‌ایم و با توجه به این متون، اوضاع سیاسی - اجتماعی پاره‌ای از دوره‌های تاریخ ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌ایم.



در متون ادبی قدیم نمی‌توان بین حوزه‌ی تاریخ و «حوزه‌ی ادبیات» تفکیک قائل شد. متون تاریخی اصولاً هیچ‌گاه خالی از اصطلاحات ادبی و دیوانی نبوده‌اند. برای مثال، در تاریخ گزیده، از حمدالله مستوفی تاریخ‌نگار برجسته‌ی قرن هشتم هـ.ق، در شرح زندگی سیاسی خواجه نظام‌الملک طوسی، چهار بیت به عنوان «زبان حال خواجه» در هنگام مرگ ثبت شده که از لحاظ تاریخی نکات ارزنده‌ای را می‌توان از آن استخراج کرد خواجه به زبان حال، خطاب به ملک‌شاه می‌گوید:

سی سال به اقبال تو ای شاه جوان بخت
گرد ستم از چهره‌ی ایام ستردم

چون شد زقضا مدت عمرم نود و شش
اندر صفر از ضربت یک تیغ بمردم

منشور نکونامی و طغرای سعادت
پیش ملک‌العرش به توقیع تو بردم

بگذاشتم این خدمت دیرینه به فرزند
او را به خدا و به خداوند سپردم
(مستوفی، ص ۴۳۹)

از این ابیات چند نکته‌ی تاریخی را می‌توان آموخت:

۱. دوره‌ی صدارت خواجه نظام‌الملک سی سال بوده است.

۲. خواجه در ماه صفر مورد سوءقصد [یکی از فدائیان اسماعیلی] قرار گرفته است.

۳. کاربرد اصطلاحات دیوانی مانند منشور، طغرا و توقیع در مکاتبات دوره‌ی سلجوقی معمول بوده است.

۴. بعد از صدارت خواجه مقام او به فرزندش به ارث رسیده است.

در منابع تاریخی می‌توان مدت صدارت خواجه نظام‌الملک، سوءقصد اسماعیلیان به او و توصیه‌ی وی به ملک‌شاه مبنی بر انتخاب فرزندش به وزارت را مورد مطالعه قرار داد. (کسائی، ص ۴۲، ۴۷، ۵۰).

در متون ادبی قدیم نمی‌توان بین حوزه‌ی تاریخ و «حوزه‌ی ادبیات» تفکیک قائل شد





ظلم و بیداد سلطان غزنوی نسبت به مردم خراسان، موجب گردید که آنان در مصاف بین سلجوقیان و غزنویان نظاره‌گر حوادث باشند

سال بعد از او، صف باشکوهی از هدایا به ارزش چهار میلیون دینار به دربار غزنه فرستاد که شامل جامه و ظرف طلا و نقره، غلام بچگان و کنیزکان، مشک و کافور، میوه‌های کمیاب، مرواریدها، تخته‌های قالی و جامه‌های کتانی زیبا بود. با رسیدن هدایا، سلطان شادمانه گفته بود که: نیک چاکری است این سوری! اگر ما را چنین دو - سه چاکر دیگری بودی، بسیار فایده حاصل شدی! (باسورث، ۱۳۶۲، ص ۸۴).

یکی از اعیان بیهق - سبزواری فعلی - به نام ابوالمظفر عبدالجبار بن حسن جمعی از طرف مردم بیهق نامه‌ای به دربار سلطان سنجر نوشت و به سختی از روش زمامداری ابوالفضل سوری شکایت کرد. او در این نامه، سلطان سلجوقی را به عاقبت اندیشی دعوت کرده بود و از ادامه‌ی زمامداری والی منصوب او، سلطان را پند و بیم داده بود. نامه که در قالب ابیاتی از شعر به سلطان ارسال شده بود دارای نکات خواندنی است:

امیرا به‌سوی خراسان نگر!
که سوری همی مال و ساز آورد

اگر دست ظلمش بماند دراز
به پیش تو کاری دراز آورد

هر آن مملکت کآن به سوری دهی
چو چوپان به ده داغ باز آورد
(باسورث، همان، ص ۸۵)

ظلم و بیداد سلطان غزنوی نسبت به مردم خراسان، موجب گردید که آنان در مصاف بین سلجوقیان و غزنویان نظاره‌گر حوادث باشند. در آستانه‌ی حمله‌ی مغول نیز رفتار سیاسی نامناسب خوارزمشاهیان با مردم همان مناطق، خراسان را در برابر هجوم لشکریان مغول آسیب‌پذیر ساخته بود. از صفویان نیز باید گفت که رفتار آنان آن گونه بود که خراسان حاضر نشد به عنوان سپر دفاعی در مقابل هجوم افغانان غلزائی عمل کند. به نظر می‌رسد خراسان در طول تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی رفتارهای متفاوتی داشته است. زمانی مردم آن در نهضت عباسی به دور ابو مسلم اجتماع کرده و امویان را، که دهشتناک‌ترین جنایت‌ها را انجام داده بودند، از قدرت ساقط کردند و زمانی، در هنگام تهاجم بیگانگان، به جای مقاومت و حمایت از سلسله‌ی حاکم، به تماشا نشستند.

امیر معزی یکی از شعرای نام‌آور دوره‌ی سلجوقی در سوگ خواجه نظام‌الملک و ملک‌شاه گفته است:

رفت در یک مه به فردوس برین، دستور پیر
شاه برنا از پس او رفت در ماه دگر

کرد ناگه، قهر یزدان عجز سلطان آشکار
قهر یزدانی بین و عجز سلطانی نگر
(مستوفی، همان، ص ۴۳۹)

منابع تاریخی هم این گفته را تأیید می‌کنند... فاصله‌ی قتل خواجه و مرگ ملک‌شاه بیش از پنج هفته طول نکشید. (کسائی، همان، ص ۴۴)

یکی دیگر از جنبه‌های مهم کاربرد ادبیات در تاریخ، ثبت ایام و اماکن وفات شاهان، فرمانروایان و چهره‌های بزرگ ادبی و تاریخی است. حمدا... مستوفی در دو بیت شعر، روز و سال مرگ سلطان سنجر سلجوقی را روز شنبه چهارم ربیع‌الاول سال ۵۵۳ هـ ق در مرو چنین بیان کرده: وفات شاه جهان، سنجر نکو سیرت
که بود در چمن خسروی، خرامان سرو

به روز شنبه چهار از ربیع‌الاول بود
به سال پانصد و پنجاه و سه به خطی مرو

از دیگر کارکردهای ادبیات در تاریخ‌نگاری، تأیید دیدگاه‌های مورخان از سوی شاعران است. هماهنگی بین ادیبان و مورخان در بازگویی وقایع و پدیده‌های سیاسی - اجتماعی، گاهی آن‌چنان قابل تأمل است که براساس آن می‌توان با قاطعیت به اظهار نظر علمی پرداخت.

ادمونند کلیفورد باسورث با تکیه بر تاریخ عتبی، درباره‌ی ایام حکومت ابوالفضل سوری در خراسان می‌نویسد: «در سال ۴۲۲ هـ ق نثارها و هدایایی که سوری در جشن مهرگان برای مسعود آورده بود از حد و اندازه بگذشت. دو

سلاطین سلجوقی مردم را به دو دسته‌ی ترک و تاجیک تقسیم کرده بودند. شغل نظامی‌گری را به ترکان و مقام دیوانی یا وزارت را به ایرانیان می‌سپردند؛ بدین گونه در دربار دو گروه عمده به نام‌های: اهل قلم (دیوانیان) و اهل شمشیر (نظامیان) در رأس امور قرار گرفتند



سلطان محمود غزنوی بنا به نوشته‌ی منابع تاریخی به کشتار شیعیان (رافضیان - قرمطیان) می‌پرداخت تا از این رو خشنودی دستگاه خلافت عباسی را فراهم سازد. محمدبن علی شبانکاره‌ای در این باره می‌نویسد: «در عمر او زیادت از پنجاه هزار بددین و زندیق - منظور شیعیان است - را بر دار کشیده بود». (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳، ص ۶۷)

اشعار شاعران پرآوازه‌ی دوره‌ی غزنوی این سخن را تأیید می‌کند. از جمله فرخی

سیستانی و عنصری بلخی و عسجدی در این باره گفته‌اند:
آه و دردا که کنون قرمطیان شاد شوند
ایمنی یابند از سنگ پراکنده و دار (فرخی)

از آن که تربت گر گنج و شهر و برزن او
مقام قرمطیان بود و معدن کفار (عنصری)

(باسورث، همان، ص ۵۲)

قرمطی چندان کشی کز خونشان تا چند سال
چشمه‌های خون شود در بادیه ریگ مسیل (عسجدی)

(آل احمد، ص ۶۸)

سلاطین سلجوقی مردم را به دو دسته‌ی ترک و تاجیک تقسیم کرده بودند. شغل نظامی‌گری را به ترکان و مقام دیوانی یا وزارت را به ایرانیان می‌سپردند؛ بدین گونه در دربار دو گروه عمده به نام‌های: اهل قلم (دیوانیان) و اهل شمشیر (نظامیان) در رأس امور قرار گرفتند. بعدها در دوره‌ی حکومت ترکان و ایلخانان مغول، در رقابت و ستیزه‌ای که بین این دو کانون قدرت وجود داشت تعداد زیادی از وزیران کشته شدند. منشی کرمانی، مؤلف کتاب *نسائم الاسحار من لطائم الاخبار*، از ده وزیر دوره‌ی غزنوی یاد می‌کند که چهار تن از آنان به دست غلامان و سپهسالاران ترک به قتل رسیدند. او از ۳۳ وزیر سلجوقی نیز نام برده است که ۱۶ تن آنان به قتل رسیده‌اند. باز، از چهار وزیر دوره‌ی خوارزمشاهی یاد می‌کند که سه تن از ایشان، هر کدام بنا به عللی به قتل رسیده‌اند؛ و باز از نه وزیر دوره‌ی ایلخانان سخن به میان می‌آورد که چهار تن از آنان مقتول واقع شده‌اند. (منشی کرمانی، تلخیص از ص ۱۱۷-۲۷).

تقسیم افراد جامعه به دو بخش دوست و دشمن موجب گردید که عنصر ترک در مقابل عنصر تاجیک، از همه‌ی مواهب زندگی برخوردار باشد ولی عنصر تاجیک در محرومیت اجتماعی به سر برد. این واقعیت در ادبیات فارسی هم منعکس شده است. برای مثال، جمال‌الدین ناصر شمس، معروف به *کافرک غزنوی*، از شعرای قرن ششم هجری از پی آمد حکومت ترکان بر ایران این گونه یاد می‌کند:

«تا ولایت به دست ترکان است

مرد آزاده، مرد بی‌نان است

شادروان دکتر محمداسماعیل رضوانی در نگارش کتاب خود انقلاب مشروطیت، به‌منظور ترسیم فضای سیاسی - اجتماعی دوره‌ی مشروطیت کتاب خود را با ابیاتی از *صافی اصفهانی* چنین آغاز کرده است:

دردا که دواى درد پنهانی ما

افسوس که چاره پریشانی ما

در عهده‌ی جمعی است که پنداشته‌اند

آبادی خویش را به ویرانی ما

(رضوانی، ص ۱۰)

منابع

۱. اطلاعات (روزنامه)، ۸۰ سال حضور مستمر، ج اول (۱۳۵۷-۱۳۰۴).
۲. آل احمد، جلال، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج اول، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ اول ۱۳۵۷.
۳. باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ غزنویان، ج اول، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۲.
۴. پرویز، عباس، تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهان، تهران، شرکت سهامی و چاپ انتشارات کتب ایران (علمی)، چاپ ۱۳۵۱.
۵. رضوانی، محمداسماعیل، انقلاب مشروطیت ایران، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا، چاپ اول ۱۳۴۵.
۶. صفاء، ذبیح...، تاریخ ادبیات ایران، ج دوم، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ دوازدهم ۱۳۷۲.

رضا شاه پهلوی، بنا به گفته‌ی مخبرالسلطنه مهدی قلی هدایت (یکی از شش نخست‌وزیر او)، در انتخابات مجلس شورای ملی دخالت می‌کرد و گاهی شاه تحت تأثیر احساسات واقع می‌شد. مثلاً مرحوم زوار در یک عریضه به دو بیت از گلستان توسل جسته بود:

«ای کریمی که از خزانه غیب گبر ترسا وظیفه خورداری الخ...» بعد از کلمات گبر و ترسا، نام ارباب کیخسرو و دکتر آقایان، نمایندگان زرتشتیان و ارامنه، را بین الهالین درج کرده بود. شاه از این حسن قریحه، مسرّت و انبساط گردیده، امر به تجدید انتخاب زوار داد.» (متن دفتری، ص ۵۴۱).

مرحوم میرزاده عشقی که در دوره‌ی وزارت جنگ و نخست‌وزیری رضاشاه، شاهد دخالت او در انتخابات مجلس بود این بیت را سرود تا بار دیگر ادبیات به تأیید منابع تاریخی آمده باشد:

«جزای حسن عمل بین که میر موسی خان
نرفته خوار، نماینده‌ی اهالی شد»

(نوائی، ص ۶۹۵)

برای پرهیز از اطاله‌ی کلام، اگرچه کاربرد ادبیات در تاریخ نه تنها در اندازه‌ی یک مقاله، بلکه می‌تواند به عنوان یک پروژه‌ی تحقیقاتی گسترده مطرح گردد، سخن را با ذکر یک سند از دوره‌ی سلطنت محمدرضا پهلوی، در این باره، به پایان می‌بریم. در کیفر خواستی که دادستان تهران علیه دکتر مظفر بقائی، رهبر حزب زحمتکشان ایران، ارائه کرده بود و گزارش آن در روزنامه‌ی اطلاعات مورخ ۱۳۴۰/۳/۱۵ آمده است:

«او با غصب عنوان آزادی، گستاخانه و با وقاحت هر چه تمام‌تر، به جهانیان اعلام داشته که در کشور ایران آزادی وجود ندارد و یا کشور، در اثر عدم آزادی در آستانه‌ی سقوط و انقلاب قرار گرفته است.»

(اطلاعات، ص ۱۴۹).

این نوشته نشان می‌دهد که دغدغه‌ی مهم نخبگان سیاسی دوره‌ی پهلوی دوم، عدم وجود آزادی بیان و قلم در جامعه‌ی ایران بوده است.

توضیح چند اصطلاح و واژه‌ی دیوانی دوره‌ی سلجوقی

○ منشور: به فرمان سرگشاده‌ی پادشاهان، یعنی به فرمان‌هایی که محرمانه نبوده‌اند اطلاق می‌شده است. (ص ۴۸)

○ طغرا: به معنای علامت مخصوص پادشاه و حاوی نام و القاب او که با خط خوش و شیوه‌ی خاص (به شکل تیر و کمان) نوشته می‌شده است. (ص ۱۷۹)

○ توقیع: به امضا و علامت و نقش مخصوصی که به وسیله‌ی شاهان، ملوک و بزرگان بر فرمان‌ها و مکاتیب رسمی و... به نشان صحت و درستی مندرجات آن‌ها گذاشته و نوشته می‌شد، توقیع می‌گفتند. (ص ۱۷۲).

(قائم مقامی جهانگیر، مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی، تهران، سلسله انتشارات انجمن ملی، چاپ اول ۱۳۵۰)

۷. کسائی، نورا...، مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۸. متین دفتری، احمد، خاطرات یک نخست وزیر، نویسنده: دکتر باقر عاقلی، تهران، انتشارات علمی، چاپ اول ۱۳۷۰.
۹. مستوفی، حمدا...، تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۸۱.
۱۰. منشی کرمانی، ناصرالدین، نسانم الاسحار من لظائم الاخبار (در تاریخ وزراء)، به تصحیح، مقدمه و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، مؤسسه اطلاعات، چاپ دوم ۱۳۶۴.
۱۱. نوائی، عبدالحسین، تاریخ ایران و جهان از مشروطیت تا پایان قاجاریه، ج سوم، تهران، نشر هما، چاپ اول ۱۳۷۵.
۱۲. مخبرالسلطنه هدایت، مهدی قلی، خاطرات و خطرات، تهران، انتشارات زوار، چاپ پنجم ۱۳۷۵.



نقش زنان

مریم حبیبی فتح‌آبادی، دبیر آموزش و پرورش. بافت

بختیار پاک‌نیا، کارشناس گروه‌های آموزش اداهای آموزش و پرورش



در توسعه‌ی اجتماعی و فرهنگی از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی

مقاله

زنان ایران، به عنوان نیمی از جمعیت، به طور مستقیم و غیرمستقیم در سرنوشت جامعه‌ی خویش حضور دارند. این حضور در دو مقطع تاریخی در ایران؛ یعنی انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی برجسته‌تر بوده است.

این نوشتار با هدف شناخت نقش زنان در توسعه‌ی اجتماعی و فرهنگی در دو انقلاب مزبور، به بررسی موقعیت اجتماعی زنان از دوران قاجاریه تا پهلوی و سپس در دوره‌ی انقلاب می‌پردازد.

موقعیت زنان از دوران قاجاریه تا پهلوی

از اواسط دوران قاجاریه، زنان به تدریج قدم در راهی گذاشتند که توانست آن‌ها را تا حدی از آزادی‌های فردی و اجتماعی برخوردار کند. سختگیری و تعصب در این دوران و رفت و آمد اروپائیان و مسافرت ایرانیان به خارج از کشور موجب شد تا فکر آزادی زنان در ذهن مردم ترقی‌خواه ایران راه یابد. (آزاد، ۱۳۶۴: ۳۲۰) از نیمه‌ی قرن سیزدهم وضع زنان بهتر شد. زنان ایرانی کمابیش با زنان اروپایی فرصت مبادله‌ی عقاید را پیدا کردند. اگر چه این امر بیشتر به اعضای خانواده‌ی سلطنتی، دیپلمات‌ها و اشراف محدود می‌شد.

در نتیجه‌ی این تماس‌ها و درک زنان از خودشان و نیز طرز فکر مردان نسبت به زنان تغییر پیدا کرد و موجب شد که زنان نسبت به دوره‌های قبل در عرصه‌ی حیات اجتماعی ظاهر شوند و عهده‌دار فعالیت‌های اجتماعی گردند.

مک گرگر که در زمان ناصرالدین شاه از ایران دیدن کرده می‌نویسد: «در شرق [ایران] به زنان اجازه داده می‌شود که تقریباً به هر جا می‌خواهند سر بزنند. آن‌ها می‌توانند به مسجد، حمام یا جاهای دیگر بروند و یا با همان آزادی که خواهران غربی‌شان از آن برخوردارند، از دوستانشان دیدن کنند.» (مهرآبادی، ۱۳۷۹: ۳۹۵)

در عهد ناصرالدین شاه چندین مورد تظاهرات به وسیله‌ی زنان

علیه این پادشاه انجام شد که از جمله، در اصفهان، به دنبال گران شدن مس، زنان بی‌شماری با شوهران خود به خیابان‌ها ریختند و اعتراض کردند؛ مورد دیگر این‌که، چند نفر زن خطاب به ناصرالدین شاه گفتند: «شما به جای این‌که به حال رعایا برسید، جز بی‌زنها دویدن کار دیگری ندارید...» (آزاد، ۱۳۶۴: ۳۲۲).

در این دوران اگرچه محدودیت‌هایی در مورد زنان اعمال می‌شد، اما بودند زنانی که در امور سیاسی مداخله می‌کردند و گاه نیز از روی تدبیر و کاردانی و گاه از روی فتنه‌گری و توطئه‌گری و توطئه‌چینی دست به اقداماتی می‌زدند. از جمله زنان دوره‌ی قاجاریه که در سیاست فعالانه مداخله کرد، مهد علیا مادر ناصرالدین شاه است. به قول اعتماد السلطنه: «امیرکبیر... دو، سه بار کراراً به حضور شاهانه عرض جسارت کرد که وساطت مهد علیا منحل سلطنت اعلیحضرت و نافی صدرات من است و به پادشاه نصیحت می‌کرد که در باغ، هنگام قدم زدن، مهد علیا را با تفنگ بکشند و آن وقت شایعه کنند که تیر اشتباهی به سینه‌ی مهد علیا خورد است؛ ولی عاقبت مهد علیا، فرمان قتل امیرکبیر را از پسرش ناصرالدین شاه گرفت و در باغ فین کاشان به حیات او خاتمه داد (همان: ۳۲۳).

از دیگر زنانی که با علم و دانش خود جایی در زمان قاجار برای خود باز کرده بود، ضیاء السلطنه دختر فتح‌علی شاه بود. شاهزاده احمد میرزا غفورالدوله که خود از خاندان قاجاریه است، می‌نویسد: «ضیاء السلطنه از بطن مریم خانم متولد شد و نزد مهد علیا نگهداشته شده بود. بعد از فوت مهد علیا جواهر و اسباب تجمل آن مرحومه به ضیاء السلطنه داده شد. نوشتجات محرمانه به خط ضیاء السلطنه بود. عموم برادرها، او را احترام می‌کردند.» به نوشته‌ی تاریخ عضدی، ضیاء السلطنه در شعر و ادب تسلط کامل داشت (همان: ۳۳۳).

نقش مدارس دخترانه در توسعه‌ی فرهنگی

تا پیش از انقلاب مشروطه، زنان ایرانی، به استثنای معدودی، سواد

زمان مشروطه، آموزش زنان را نیز مورد توجه قرار دادند: «دولت آبادی یادآور می‌شود که چه قدر دلش می‌خواست که دخترش تحصیل کند! او همچنین بدون این که وارد جزئیات شود، یادآور می‌شود که انجمن معارف، بحث در مورد اهمیت آموزش زنان را در سال ۱۲۸۲ ش آغاز کرد. میرزا ملکم خان، در فراخوان خود آموزش همگانی زنان را نیز گنجانده. اگر چه به آموزش زنان به عنوان موضوعی جداگانه نپرداخت. در آغاز تأسیس روزنامه‌ها و نشریات انقلابی بود که آموزش زنان به عنوان یک موضوع مهم مورد توجه قرار گرفت.» (همان)

پس از اعلان مشروطیت، در تهران و پاره‌ای از شهرستان‌ها، مدارس دخترانه نیز تأسیس شد که قدیمی‌ترین و مشهورترین آن‌ها در تهران، «مدرسه‌ی دخترانه‌ی ناموس» در خیابان شاپور و «مدرسه‌ی دخترانه‌ی صدریه» در سنگلج و «مدرسه‌ی تربیت بنات» و «مدرسه‌ی عصمتیه» در نقاط دیگر بود (دبیران، ۱۳۸۱: ۱۹).

مدرسه‌ی عصمتیه را، همسر مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدحسین یزدی اداره می‌کرد. این اقدام از سوی بانویی که همسر یک مجتهد بزرگ و مشهور بود کمک بزرگی به پیشرفت نهضت پیداری زنان در ایران می‌کرد و به خودی خود، نیز از تبلیغات سوء مخالفان نهضت آزادی زنان می‌کاست. همچنین «مدرسه‌ی دخترانه‌ی دره‌المدراس» را که در پشت مسجد سپهسالار بود، بانوی دانشمند خانم دره‌المعانی اداره می‌کرد.

در زمان وزارت نصیرالدوله‌بدر چند مدرسه‌ی دخترانه‌ی دولتی دیگر و یک دارالمعلمات دختران «دانشسرای تهران» دایر گردید. مدیر دارالمعلمات یک زن فرانسوی به نام «مادام هس» بود که شوهرش هم در مدرسه‌ی سیاسی تدریس می‌کرد. چون نهضت تأسیس مدارس تقریباً به صورت ناگهانی بود، دارالمعلمات و سایر مدارس دخترانه از لحاظ معلم در مضیقه بودند و به ناچار با احتیاط تمام از مردان در مدارس دخترانه استفاده می‌کردند، زیرا معلم زن با معلومات، کمتر یافت می‌شد (انصاف پور، ۱۳۴۸: ۲۰۵).

فعالیت‌های اصلی زنان در این دوره، یعنی تأسیس مدارس دختران، تشکیل انجمن‌های زنان و نوشتن نامه و مقاله در جراید مشروطه، مجموعه‌ای به هم تافته بود و هر یک در شکل‌گیری و آفرینش دیگری تأثیر می‌گذاشت. «مدارس انائیه» فقط مکان سوادآموزی «طایفه‌ی نسوان» و کسب معارف برای پیوستن به کاروان تمدن نبود؛ بلکه این مدارس به سرعت به مهم‌ترین فضای یادگیری، آموزش و تمرین شهروندی و فضای سازندگی زن شهروند تبدیل شد.

در این فضا، زنان از راه‌های نو، نظیر اجرای نمایش و نشان دادن «سینماتوگراف»، همکاری مدنی می‌آموختند. آنچه زنان را در این فضای مشترک گرد هم می‌آورد علایق ملی بود. معنای این



خواندن و نوشتن نداشتند ولی پس از کشته شدن ناصرالدین شاه، راه‌های باریکی برای [تحصیل دختران و] آزادی‌های ملی و اجتماعی و ترقی زنان ایران گشوده گشت (انصاف پور، ۱۳۴۸: ۲۰۳).

هنگامی که جرقه‌های انقلاب مشروطه‌ی ایران در زیر خاکستر غفلت‌زدگی قرن‌ها در حال تکوین بود، اولین جوانه‌های نهضت آزادی زنان با فکر ایجاد مدرسه‌ی دخترانه شروع به شکفتن کرد (بیران، ۱۳۸۱: ۱۸). چند مبلغ زن آمریکایی، اولین دبستان چهار کلاسه‌ی پسرانه و دخترانه را در ارومیه تأسیس کردند و در همان زمان آمریکایی‌ها اجازه‌ی تأسیس مدرسه‌ی دخترانه‌ی را در تهران گرفتند. شرط ایجاد این مدرسه از طرف دولت این بود که هیچ دختر مسلمانی به آن مدرسه راه نداشته باشد. تنها چهل سال بعد (۱۸۷۵م) با پادرمیانی بنجامین، وزیر مختار آمریکا، ناصرالدین شاه اجازه داد که دختران مسلمان نیز به مدرسه بروند (همان).

مدارس سبک اروپایی که اصلاح‌طلبان ایران در قرن ۱۹ تأسیس کردند (چه متوسطه و چه ابتدایی) منحصر برای پسران بود. والدینی که مایل بودند دخترانشان آموزش ببینند، یا آن‌ها را به مدارس میسیونری می‌فرستادند یا برایشان معلم خصوصی می‌گرفتند. تنها در دوره‌ی مشروطه بود که فعالان آموزشی برای دختران نیز مدارس را دایر کردند. انجمن‌های زنان که در سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ هـ.ش) در تبریز و سال بعد در تهران آغاز به شکل‌گیری کردند، در ترویج فکر «آموزش زنان» نقش کلیدی داشتند، اما نابسامانی سیاسی دوران انقلاب مشروطه گشایش مدارس دخترانه را عملاً به تأخیر انداخت. با آن‌که مصوبه‌های مربوط به آموزش زنان در سال ۱۹۰۷ (۱۲۸۶ هـ.ش) به تصویب رسید در سال ۱۲۸۹ هـ.ش بود که نخستین مدرسه برای زنان گشایش یافت.

انقلاب مشروطیت در واقع نقطه‌ی آغاز رشد سریع مدارس جدید برای زنان و بحث‌های مربوط به آموزش زنان به طور کلی است (نیکا ام، ۱۳۸۱: ۲۵۷) برخی از فعالان طرفدار اصلاحات در



آنان کشیده بود. زنانی که عاری از استقلال اجتماعی و فکری بودند و هیچ‌گونه امکاناتی برای کسب دانش و پرورش روحی خویش نداشتند و با وجود این، عشق سرشار به وطن روح آنان را سیراب کرده بود.» (بیران، ۱۳۸۱: ۲۱)

علاوه بر این، درباره‌ی نقش زن در انقلاب مشروطه چنین بیان می‌دارد: «زنان محبوب ایرانی که تجربه‌ی سیاسی و اجتماعی نداشتند، یک شبه ره صد ساله پیمودند و به کارهایی چون معلمی و روزنامه‌نویسی و تأسیس باشگاه زنان و مبارزات سیاسی دست زدند و سرانجام طی چند سال به دستاوردهایی رسیدند که زنان غربی در طول چند دهه به آن دست یافته بودند.» (آفاری، ۱۳۷۷: ۷)

نقش مردان آزادی‌خواه در بیداری زنان

سهم مردان آزادی‌خواه را در پیشرفت، بیداری و جنبش زنان نمی‌توان ناگفته گذاشت. از میان مردان روحانی سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی و مالک المتکلمین بیش از همه با سخنرانی‌های مهیج و ترقی‌خواهانه، به این نهضت کمک کردند. در آن موقع که تأثیر آقایان روحانی در بانوان، در نهایت حد خود بود، زنان وطن‌پرست ایران تحت‌تأثیر سخنان آنان، بزرگ‌ترین فداکاری‌ها را در راه پیشرفت و ترقی کشور، از خود نشان می‌دادند (انصاف‌پور، ۱۳۴۸: ۲۰۳) همچنین افراد دیگر نیز مانند یوسف اعتصام‌الملک، پدر پروین اعتصامی و سردبیر مجله‌ی بهار در تبریز بودند که به این جریان کمک می‌کردند. اعتصام‌الملک، خود کتاب تحریر المرأة [آزادی زنان] اثر قاسم امین را با عنوان تربیت نسوان به فارسی به چاپ رساند (آفاری [پیرنظر]، به نقل از نظریه‌ی اجتماعی زنان، ۱۳۸۵: ۲۱).

فضا، حتی اگر مدرسه در قسمتی از خانه‌ی خانم مدیر تشکیل می‌شد، به کل دگرگونه بود. اینجا فضای عمومی بود، نه بخشی از اندرونی. با کارهایی همچون جمع‌آوری اعانه برای مدارس، رفع نیازهای ملی نظیر تشکیل بانک ملی، کمک به بازماندگان جنگ اردبیل، ترتیب برنامه به مناسبت جشن افتتاح مجلس شورا، استقبال از ورود سردار و سالار ملی (ستارخان و باقرخان) به تهران و ... زنان درگیر همکاری‌هایی می‌شدند که آنان را جزئی از ملت می‌انگاشت (نجم آبادی، به نقل از نشریه‌ی اجتماعی زنان، ۱۳۸۵: ۲۰).

کار نهضت و بیداری زنان به جایی رسید که همان اوقات که محمدعلی شاه سرگرم فراهم کردن مقدمات به توپ بستن مجلس بود و مردم تهران در مسجد سپهسالار اجتماع می‌کردند، بعضی از خانم‌های ایرانی با چادر و نقاب به مسجد سپهسالار می‌آمدند و با حضور جمعیت فراوانی از زنان و مردان، روی پله‌ی اول منبر مسجد می‌ایستادند و به هواخواهی از مشروطه نطق می‌کردند. از جمله خارجیانی که درباره‌ی زنان انقلابی صدر مشروطیت در کتاب‌های خود مطالبی نقل کرده‌اند، مستر شوستر است. وی در کتاب «اختناق ایران» شرحی درباره‌ی قیام زنان ایران نوشته که چگونه با چادر و نقاب و روبند، اسلحه برمی‌داشته و برای مخالفت با اولتیماتوم روس، مبارزه می‌کردند. در این کتاب نوشته شده که زنان ایران بخصوص زنان تهران در ایام پیش از مشروطه نظیر ماجرای تنباکو، دوش به دوش مردان شورش کردند به طوری که عده‌ای از ایشان کشته شدند (انصاف‌پور، ۱۳۴۸: ۲۰۷).

مورگان شوستر در همان کتاب می‌نویسد: «درود و عزت بی‌حد به زنان روبسته‌ی ایران باد که اجتماع، حصار نفوذناپذیر بر گرد

اجرای نمایش تارتوف مولیر، که در آن یک بازیگر زن بر روی صحنه حاضر شده بود، پلیس گروهی مذهبی را تشویق کرد تا به سالن نمایش سوسیالیست‌ها حمله کنند. در تهران نیز، پلیس نظاره‌گر سنگ اندازی جمعیتی متعصب به سوی انجمن زنان وطن‌پرست و به آتش کشیدن مجلات انجمن بود. (همان: ۱۷۲).

در سال ۱۳۱۳ اقداماتی در این زمینه صورت گرفت. مؤسسات آموزشی، به ویژه دانشگاه تهران درهای خود را به روی دختران و پسران باز کردند. اماکن عمومی مانند سینماها، کافه‌ها و هتل‌ها در صورت تبعیض قابل شدن بین زن و مرد می‌بایست، جریمه‌های سنگینی پرداخت کنند. سازمان‌های فرهنگی که بیشتر جایگزین انجمن زنان وطن‌پرست و حزب سوسیالیست شده بودند، دوباره به فعالیت پرداختند.

در دوران مشروطه با توجه به ماده ۱۰ قانون انتخابات مجلس مصوب ۱۳۲۹ هـ. ق. زنان در کنار کسانی که به سن قانونی نرسیده‌اند یا از دین خارج شده‌اند، همچنین ورشکستگان به تقصیر، متکدیان حرفه‌ای، محکومین دادگستری، دزدان و مجبورین و دیگر خلافکاران ناقص قانون اسلام، از حق رأی محروم بودند. در دوره سلطنت رضاخان نیز زنان در انتخابات حضور نداشتند و عملاً نیز زنان به خاطر مسئله‌ی کشف حجاب، در کنج خانه‌ها می‌ماندند.

کشف حجاب و الگوی تازه‌ی زن ایرانی

رضاشاه مدعی بود که وقتی مردم لباس متحدالشکل بپوشند، مردان کلاه پهلوی بر سرگذارند و زنان کشف حجاب کنند و نسبت به اعتقادات دینی سست شوند متمدن خواهند شد. رضا شاه در اوایل خرداد ۱۳۱۴ هـ. ش یک روز هیأت دولت را احضار کرد و گفت: ما باید غربی بشویم. باید شروع به رفع حجاب زن‌ها نمود و چون برای عامه‌ی مردم دفعتاً مشکل است اقدام کنند، شما وزرا و معاونین باید پیش‌قدم بشوید و هفته‌ای یک شب با خانم‌های خود در کلوب ایران مجتمع شوید... به علی اصغر حکمت، وزیر فرهنگ دستور داد که در مدارس زنانه معلمان و دخترها باید بدون حجاب



کشف حجاب رضاخانی

گروهی از انقلابیون، روزنامه‌نگاران، شعرا و حتی برخی از نمایندگان مجلس از طرفداران جنبش زنان در انقلاب مشروطه بودند. طنزهای علی اکبر دهخدا، در روزنامه‌ی صور اسرافیل، حمایت وکیل‌الرعا یا نماینده‌ی مجلس، اشعار ایرج میرزا و بعدها لاهوتی و عشقی از آزادی زنان، نقش مهمی در ابتدای قرن بیستم ایفا کرد. بسیاری از نشریه‌های مترقی وقت همچون ملانصرالدین قفقاز، صور اسرافیل، حبل‌المتین و ایران نو در مقالات و نامه‌هایشان از حقوق زنان دفاع کردند و آزادی اجتماعی بیشتری را برای آنان خواستار شدند (همان).

دهخدا شکایت کرد از این که: «با این همه اصرار انبیا حکما و مردمان بزرگ دنیا به تربیت زنان، چه علت دارد که زن‌های ما چندین دفعه جمع شده، عریضه‌ها به مجلس شورا و هیأت وزرا عرض کرده و با کمال عجز و الحاح اجازه‌ی تأسیس مدرسه به طور جدی و تشکیل انجمن نسوان را خواستند؛ ولی هر دفعه وکلا و وزرای ما گذشته از این که همراهی نکردند، ضدیت نمودند؟» (همان).

اما محافظه‌کاران نظر دیگری داشتند. آنها معتقد بودند که زن در جامعه جایی ندارد و حضور زن در اجتماع را رواج فرهنگ غربی می‌دانستند که مخالف شرع و آیین اسلامی بود. تلاش‌های زنان، تا آنجا که به نفع مردان بود پسندیده فرض می‌شد. اما همین که از حق و حقوق خود حرف می‌زدند، آن را زنان غربی معرفی می‌کردند که از آیین اسلام برگشته‌اند.

موقعیت اجتماعی زنان در دوره‌ی رضاخان پهلوی

رضاخان، پس از تحکیم قدرت خود در ارتش، از مجلس شورای ملی خواست تا برای خلع احمد شاه قاجار از سلطنت و واگذاری سلطنت به او تشکیل جلسه دهد و پس از آن که در این کار موفق شد در اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۵ به عنوان شاه ایران تاج‌گذاری کرد. در آن زمان احزاب سیاسی فعال بودند. یکی از آن‌ها حزب سوسیالیست بود که انجمن زنان وطن‌پرست به عنوان شاخه‌ای از این حزب فعالیت می‌کرد. دبیر این انجمن، محترم اسکندری همسر سلیمان اسکندری و مدیر یکی از اندک مدارس دخترانه‌ی کشور بود. عمده‌ی فعالیت‌های انجمن عبارت بود از: مبارزه برای وضع قوانین حمایتی زنان، برگزاری کلاس‌های سواد آموزی، انتشار مجله و اجرای نمایش‌نامه برای ارتقای سطح آگاهی عمومی (آبراهامیان، ۱۳۷۳: ۱۵۹).

رضاشاه برای تضمین قدرت مطلق خود روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد. مصونیت پارلمانی نمایندگان را سلب کرد و حتی احزاب سیاسی را از بین برد. هنگامی که سلیمان اسکندری به ناچار کناره گرفت، حزب سوسیالیست هم منحل شد و باشگاه‌های حزب را گروهی سازمان یافته به آتش کشیدند، مثلاً در بندرانزلی به بهانه

باشند و اگر زن یا دختری امتناع کرد او را در مدرسه راه ندهند (واقعه‌ی کشف حجاب، ۱۳۷۳: ۲۷)

روز هفدهم دی ۱۳۱۴ هـ در عمارات دانشسرای عالی تهران، با حضور شاه مراسم برای اعطای دیپلم به فارغ‌التحصیلان دختر برگزار گردید و همه در این مراسم بدون حجاب ظاهر شدند و این روز به نام روز آزادی زن و کشف حجاب نامگذاری شد. در کتاب خاطرات صدرالشرف آمده: «در اتوبوس زن با حجاب را راه نمی‌دادند و در معابر پاسبان‌ها از اهانت و کتک زدن به زن‌هایی که چادر داشتند با نهایت بی‌پروایی و بی‌رحمی فروگذار نمی‌کردند. حتی بعضی از مأمورین بخصوص در شهرها و دهات زن‌هایی را که پارچه روی سر انداخته بودند، آن را از سرشان کشیده و پاره پاره می‌کردند و اگر زن فرار می‌کرد او را تا خانه‌اش تعاقب می‌کردند و اتاق زن‌ها و صندوق لباس آن‌ها را تفتیش کرده، اگر چادر از هر قبیل می‌دیدند پاره پاره می‌کردند یا به غارت می‌بردند (همان).

موقعیت اجتماعی زنان در دوران محمدرضا پهلوی

امام خمینی (ره) در ماجرای لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی با درایت خاص خود متوجه سیاست رژیم گردید و اولین نامه‌ی اعتراض آمیز در ۱۷ مهر ۱۳۴۱ از سوی ایشان خطاب به شاه ارسال گردید که در آن به محمدرضا گوشزد نموده بود که مطالب مخالف دین اسلام را از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند (همان). مخالفت امام خمینی (ره) به این خاطر بود که می‌دانست مقصود اصلی محمدرضا و حکومت پهلوی از اعطای حق رأی به زنان، مشارکت واقعی زنان در عرصه سیاست نیست، بلکه می‌خواهد به صورت تاکتیکی سیاسی از آن بهره‌برداری کند. هر چند زنان از سال ۱۳۴۱ حق شرکت در انتخابات و همچنین انتخاب شدن برای مجلس شورای ملی و سنارا به دست آوردند، اما این امر، تنها باعث شد که برخی از زنان طبقات بالا و خاص جامعه به برخی مناصب و پست‌های سیاسی دست یابند و رژیم نیز از حضور همین تعداد زن در مقام‌های سیاسی، فرصت مناسبی برای تبلیغ عوام‌فریبانه و ادعای برابری حقوق زن و مرد، به دست آورد (همان: ۸۴).

برخلاف تبلیغات رژیم در اعطای حق رأی به زنان در سال ۱۳۴۱، تا پایان دوره‌ی حکومت پهلوی هیچ‌گاه مشارکت توده‌ی زنان در عرصه سیاسی جامعه، عملاً میسر نگردید و اصولاً در جامعه‌ای که مردانی نیز مشارکت سیاسی واقعی را نداشتند، فراهم ساختن زمینه‌ی لازم برای مشارکت سیاسی زنان غیرممکن بود. از طرف دیگر، حتی همین اقدام محدود و ظاهری برای مشارکت زنان نیز تنها هنگامی معنا می‌یابد که دیدگاه کلی رژیم مبتنی بر احترام به زن و پذیرش قابلیت‌های انسانی وی باشد؛ در حالی که رژیم به هیچ

وجه چنین اعتقادی نداشت و زن خوب را زنی می‌دانست که زیباتر و دلفریب‌تر باشد. (همان: ۹۷)

در تیرماه ۱۳۵۶ چهل تن از شاعران، نویسندگان و روشنفکران سرشناس نامه سرگشاده‌ای برای هویدا فرستادند و کانون نویسندگان ایران را که از سال ۱۳۴۳ سرکوب شده بود احیا کردند. در میان اسامی این چهل تن، نام زنانی همچون سیمین دانشور، به چشم می‌خورد.

الگوی تازه‌ی زن ایرانی

دستگاه تبلیغاتی رژیم شاه می‌کوشید الگویی تازه از زن ایرانی ارائه دهد و این الگو از راه مجلات عامیانه‌ای که برای جوانان یا زنان منتشر می‌شد، به ویژه مجله‌ی زن روز در جامعه مطرح می‌گشت. برنامه‌های دیگر همچون انتخاب دختر شایسته‌ی سال که خود تقلیدی از مسابقات غرب بود در راستای الگوسازی‌های مناسب برای نظام پهلوی در چارچوب ایدئولوژی شاهنشاهی قرار داشت.

الگوی زن ایرانی مورد نظر شاه که در ملکه فرح دیبا متجسم شده بود با شکست روبه رو شد و به کوشش زنان ایرانی در یافتن الگویی اصیل و اسلامی منجر شد. این الگو سرانجام با طرح نظرات امام خمینی و دکتر علی شریعتی ظاهر شد و سیمایی از یک جامعه‌ی آرمانی برای زنان که فارغ از آن‌گونه تعارض‌های فرهنگی و درسرهای آن باشد طرح و ترسیم گردید (همان). اکثریت زنان از جمله زنانی که به قشر بازرگانان، مغازه‌داران و صنعتگران تعلق داشتند، حس می‌کردند که شیوه‌ی زندگی، باورهای مذهبی و هویت فرهنگی‌شان مورد چالش، نفی و تمسخر قرار می‌گیرد و گاهی به طور تحمیلی، با روند غربی کردن دولت شاه، از آن‌ها سلب می‌شود. در دهه‌ی ۱۳۵۰ هـ ش ۱۹۷۰ م نسل جوان‌تر زنان این قشر، ناخواسته در دو نظام ارزشی متعارض و رقیب درگیر می‌شدند. نظام سنتی که خانواده‌ی آن‌ها و معیارهای اخلاق عمومی آن را تقویت می‌کرد و نظام مدرن‌تر که آن‌ها را در صف یک فرهنگ وارداتی وارد می‌ساخت و توسط دولت تقویت می‌شد. برای حل این معضل، بسیاری به «ریشه‌های سنتی» خود بازگشتند که برخاسته از الگوی اسلامی بود و ایدئولوگ‌هایی همچون علی شریعتی یا حتی بینادگرایان محافظه‌کارتر مخالف شاه مطرح می‌کردند. همین افراد بودند که هسته‌ی نیروهای مبارزه با حجاب را تشکیل می‌دادند که در خیابان‌ها تظاهرات می‌کردند (حافظیان، ۱۳۸۰: ۱۱۶).

با آغاز روند مخالفت‌ها و راهپیمایی‌های توده‌ای ضد دولتی، این اعتقاد در میان زنان بسیار متداول و پابرجا بود که به عنوان زن مسلمان ایرانی وظیفه دارند که در نهضت عمومی مخالف علیه شاه شرکت جویند و در این میان به عنوان زن، خواسته‌های خاص



آخر رژیم، زنان مسلمان با چادرهای خود که تبدیل به نوعی نماد شده بود، در تظاهرات‌های اعتراض‌آمیز شرکت گسترده‌ای کردند، به طوری که روزنامه‌های آن دوره مکرر به فزونی گرفتن شرکت زنان در تظاهرات‌ها تأکید می‌نمودند، به ویژه حضور زنان با چادرها در تظاهرات‌های اعتراض‌آمیز علیه رژیم، بازتاب خاصی داشت (طغرانگار: ۱۳۸۳: ۳۴۵).

خویش را نیز، حتی به گونه‌ی ناخودآگاه و پنهان فریاد بزنند. آنچه موجبات تسهیل شرکت زنان را در حرکت‌های اعتراضی فراهم می‌آورد و کار انتقال اطلاعات را برایشان آسان می‌ساخت، استفاده از همان شبکه‌های کهن و از پیش موجود محافل زنان، روضه، سفره و دیگر گردهمایی‌های مذهبی بود. (همان: ۱۵۸)

نکته‌ی بسیار مهم درباره‌ی سهم زنان در پیدایش انقلاب، این است که زنان در تمامی ابعاد زندگی اجتماعی، دو نقش را ایفا می‌نمودند، یک نقش مستقیم و دیگری غیرمستقیم. نقش مستقیم نقشی است که قابل مشاهده و به قولی حرکتی مرئی و محسوس می‌باشد، مانند حضور فعال زنان در صف مقدم تظاهرات، شرکت بسیج خواهران و غیره. نقش غیرمستقیم آن نقشی است که قابل مشاهده‌ی مستقیم نیست. هر چند از نظر ارزش کمتر از نقش مستقیم نیست، اما به دلیل خصوصیت نامرئی، اغلب آنچنان که شایسته است، قدردانی نمی‌شود و گاه نیز برای همیشه ناشناخته باقی می‌ماند، مانند تأثیری که بر روی شوهران، فرزندان و برادران خود در زمینه‌ی تشویق آنان به مبارزه و فداکاری داشتند (یزدخواستی، ۱۳۷۲: ۳۷).

نظر امام خمینی (ره) درباره‌ی مخالفت ایشان با اعطای حق رأی به زنان از طرف رژیم چنین بود: «ما با ترقی زنان مخالف نیستیم. ما با این فحشا مخالفیم. با این کارهای غلط مخالفیم. مگر مردها در این مملکت آزادی دارند که زن‌ها داشته باشند؟...» (صحیفه‌ی نور، ج ۱: ۸۰) و در جایی دیگر: «ما می‌گوییم زنان را به اسم آزادی و ترقی به فساد نکشید و منحرف نسازید...» (همان: ۱۹). بنابراین، امام خمینی (ره) که رهبری نهضت را بر عهده داشت با درایت خاص خود، متوجه نیروی بالقوه‌ی زنان گردید؛ در نتیجه نه تنها زنان را به مشارکت در انقلاب دعوت نمود، بلکه شرکت آنان را در مراسم انقلابی واجب و لازم شمرد و حتی موافقت پدر و شوهر را لازم ندانست. به همین سبب، به ویژه در سال‌های

منابع

۱. ابراهامیان، ی. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتحی، ۱۳۸۳، ایران بین دو انقلاب، تهران، نشر نی.
۲. اردلان، پ، زمان نشریات زنان را معرفی می‌کند، ماهنامه زنان، ۱۳۷۸، ش. ۵۲.
۳. آزاد، ح، ۱۳۶۴، پشت پرده‌های حرمسرا، ارومیه، انتشارات انزلی.
۴. آفاری، ژ، جواد یوسفیان، ۱۳۷۷، انجمن‌های نیمه سری زنان در نهضت مشروطه، تهران، نشر بانو.
۵. آفاری، ژ، ۱۳۸۵، تأملی در تفکر اجتماعی - سیاسی زنان در انقلاب مشروطه، نشریه اجتماعی زنان، ۱۳۴.
۶. انصاف پور، غلامرضا، ۱۳۴۸، حقوق زن و مقام آن از آغاز تا اسلام، تهران، انتشارات آفتاب.
۷. بیران، ص، ۱۳۸۱، سیر تاریخی نشریات زنان، تهران، روشنفکران و مطالعات زنان.
۸. پزشکی، م، حسینی‌زاده، م، ع، حقیقت، ص، فراثی، ع، ملکوتیان، م، ۱۳۸۱، انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن، قم، نشر معارف.
۹. حافظیان، م، ۱۳۸۰، زنان و انقلاب (داستان ناگفته)، تهران، انتشارات اندیشه برتر.
۱۰. طغرانگار، ح، ۱۳۸۳، حقوق سیاسی - اجتماعی زنان، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۱. ماهنامه پیام زن (نقش زنان در جمهوری اسلامی)، ۱۳۷۴، ش. ۴.
۱۲. مهرآبادی، م، زن ایرانی به روایت سفرنامه نویسان فرنگی، تهران، انتشارات آفرینش، نشر روزگار، ۱۳۷۹.
۱۳. نجم‌آبادی، ا، ۱۳۸۵، نقش زن بر مشروطیت، نشریه اجتماعی زنان، ش. ۱۳۴.
۱۴. نیکام، ر، مهدی حقیقت‌خواه، ۱۳۸۱، آموزش، دین و گفت‌وگو، اصلاح فرهنگی در دوران قاجار، تهران، ققنوس.
۱۵. واقعه‌ی کشف حجاب (اسناد منتشر نشده از واقعه‌ی کشف حجاب در عصر رضاخان)، ۱۳۷۳، تهران، سازمان مدارک فرهنگی.
۱۶. یزدخواستی، ب، ۱۳۷۲، زنان و تغییرات اجتماعی (نگرش‌ها و بینش‌ها ۱۴ سال انقلاب اسلامی)، اصفهان، انتشارات سازمان برنامه و بودجه استان اصفهان.



عینیت و جایگاه آن در مطالعات تاریخی

سهیلانعیمی

دبیر آموزش و پرورش تنکابن

کلیدواژه‌ها: فلسفه تاریخ، عینیت.

مقدمه

فلسفه‌ی تاریخ زیر مجموعه‌ی فلسفه‌های علوم و یکی از آن‌هاست که اولین بار در اندیشه‌های ولتر فیلسوف فرانسوی مطرح گشت و در دو بخش فلسفه‌ی نظری و فلسفه‌ی انتقادی به ماهیت و جایگاه علم تاریخ می‌پردازد. یکی از مسائلی که در فلسفه‌ی انتقادی تاریخ مورد بررسی قرار می‌گیرد، عینیت در تاریخ است. این موضوع به اعتراف صاحب‌نظران از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین مسائلی است که در قرون اخیر مطرح گردیده است و باید دانست که خاص تاریخ نیست و در بسیاری از علوم، به عنوان موضوعی مهم، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

پژوهش حاضر به بررسی «عینیت و جایگاه آن در تاریخ» می‌پردازد. روش پژوهش کتابخانه‌ای است و نگارنده در ابتدا سعی نموده مفهوم عینیت را از دیدگاه مورخین و فلاسفه تعریف نماید و پس از آن به تشریح این مسئله در فلسفه‌ی علم تاریخ پرداخته، در پایان این نکته را مورد بررسی قرار دهد که، آیا عینیت در تاریخ دست‌یافتنی است؟ این پژوهش سعی نموده به این سوالات پاسخ دهد:

عینیت چیست؟

حسینعلی نوذری برای واژه‌ی عینیت دو مفهوم ذکر کرده است «نخست، چیزی شبیه و مطابق با واقع یا واقعیت که در حوزه‌ی کاربردی مفهوم متضاد آن «ذهنی» است. دوم، معنایی که توسط هر فرد آگاه و منطقی قابل تصدیق و اثبات‌پذیر است و متضاد آن «تحکمی» است». (نوذری، ص ۳۲)

پیتروویک، پژوهشگر آمریکایی، مفهوم عینیت تاریخی را این طور تعریف می‌کند: «اعتقاد به واقعیت گذشته و به حقیقت* چونان مطابقت با آن واقعیت، جدایی و تمایز دقیق و روشن میان شناسنده و موضوع شناخت، میان واقعیت و ارزش و مهم‌تر از همه، میان تاریخ و پندار، واقعیت‌های تاریخی مقدم بر و مستقل از تفسیر است. حقیقت واحد است نه وابسته به چشم‌انداز و زاویه‌ی نگاه. هر الگویی در تاریخ وجود داشته باشد، پیدا می‌شود، ساخته نمی‌شود». (استنفورد، ۱۳۸۲، ص ۹۸)

والش عینیت را از ویژگی‌هایی می‌داند که باید هر علمی از آن برخوردار باشد و در توضیح این مفهوم عنوان می‌کند «منظور از عینیت این است که امور دارای کیفیتی باشند که همه‌ی کسانی که آن امور را مورد تحقیق جدی قرار می‌دهند آن را بپذیرند». (والش، ص ۱۰۶ و استنفورد، ص ۲۰۹). والش کمال مطلوب هر علم را نیل به عینیت

می‌داند (والش، ص ۱۰۸).

عینیت^۱ به معنای واقعیت یا حقیقت است و برابر آن ذهنیت^۲ به معنای ذهنی و تصویری است. عینیت تاریخی به این مفهوم است که رویدادها دارای ویژگی‌ها و خصوصیات باشند که جدای از نظرات شخصی و اعمال سلیقه از طرف همه‌ی پژوهشگران قابل پذیرش باشند و بتوان آن را به دیگران هم منتقل کرد. در این مقوله مورخ باید این توانایی را داشته باشد که بتواند رویدادی را همان‌طور که اتفاق افتاده به دیگران منتقل کند.

والش عینیت را یکی از گیج‌کننده‌ترین مسائل در فلسفه‌ی انتقادی می‌داند. (والش، ص ۱۰۵). در رابطه با این نظر او باید یادآور شد که با توجه به تاریخ چاپ این اثر در ایران (۱۳۶۲) دیگر نباید عینیت را یکی از گیج‌کننده‌ترین مسائل بدانیم، زیرا آن زمان که این ویژگی برای عینیت مطرح می‌شد، علمیت تاریخ هنوز در گرو قبول و اثبات عینیت آن بود. ولی اینک که تاریخ جایگاه خود را در معارف بشری پیدا نموده و روش‌های مطالعه‌ی آن نیز مشخص شده است، دیگر عینیت نمی‌تواند مبحث بسیار پیچیده‌ای تلقی شود. مسئله‌ی مورد اختلاف بین متفکران در مورد عینیت، بر سر معنای لغوی آن نیست، بلکه بر سر این است که آیا عینیت در تاریخ دست‌یافتنی است یا خیر؟ اگر بپذیریم که تاریخ می‌تواند مانند

عینیت تاریخی به این مفهوم است که رویدادها دارای ویژگی‌ها و خصوصیات باشند که جدای از نظرات شخصی و اعمال سلیقه از طرف همه‌ی پژوهشگران قابل پذیرش باشند و بتوان آن را به دیگران هم منتقل کرد



لئوپلد فون رانکه

«قائلین به عینی بودن تاریخ به «عینیت‌گرا» و قائلین به نسبی بودن تاریخ به «نسبت‌گرا» معروف هستند». (قدمی، سایت)

در این بین مورخانی نیز هستند که اعتقاد دارند تاریخ، هم عینی است و هم ذهنی. به نظر آن‌ها تاریخ شرح دوران گذشته است که با دقت و بررسی درک شده، اما این گذشته در عین حال گذشته‌ای است که از دیدگاه مورخ و دریچه‌ی چشم او وصف شده است. آن‌ها در این مورد مطالب تاریخی و کار مورخ را با تصویرگری و چهره‌سازی نقاشان مقایسه می‌کنند. به اعتقاد آنان «در مورد رویدادهای کاملاً روشن و دقیق که به اعمالی آشکار و قابل تعریف و توصیف مربوط می‌شود مورخ موفق می‌شود دریافت خود را به‌طور کاملاً عینی بیان کند، اما هنگامی که در مورد یک موضوع تاریخی به ارزش‌ها بیش از یک واقعیت ملموس توجه می‌شود و ترکیب و ساختار آن موضوع انسانی‌تر می‌شود، مسائل به‌سرعت پیچیده‌تر و درک آن‌ها دشوارتر می‌گردد». (ساماران، ص ۳۵۷-۳۵۶) شهید مطهری نیز در فلسفه‌ی تاریخ خود می‌نویسند: «آنچه مورخان گذشته نوشته‌اند اثری است که نتیجه‌ی تأثیر متقابل مورخ است در واقعیات. نه همه‌ی آن، ذهنیات مورخ است که با واقعیات ارتباط نداشته باشد، و نه همه‌ی آن عین واقعیات است، بلکه نتیجه‌ی تأثیر واقعیات در مورخ و مورخ در واقعیت، چیزی درآمده به‌صورت تاریخ». (مطهری، ص ۱۳۴) از این جمله برمی‌آید که مورخ، به عنوان انسانی که بر عملکرد انسانی دیگر نظر دارد، نمی‌تواند از احساسات و تعصبات خود به دور باشد و لذا در تفسیر رفتارهای انسانی تأثیر عنصر ذهن مشهود است. به بیانی دیگر، زمانی که پای تفسیر رویدادهای تاریخی به میان می‌آید، به‌خصوص به دلیل فقدان مدارک و اسناد کافی، از عنصر ذهنی برای بیان مسائل

علوم دیگر به عینیت دست یابد، باید به این سؤال جواب داد که، چرا نتایج مطالعات تاریخی یکسان نیست؟ و اگر بگوییم تاریخ به عینیت دست پیدا نمی‌کند باید به سؤال دیگری جواب دهیم، و آن این که «آیا عدم دستیابی به عینیت در تاریخ، اعتبار تاریخ را زیر سؤال نمی‌برد؟»

لذا برای درک بهتر این موضوع ابتدا باید مفاهیمی را که در عینیت با آن سر و کار داریم روشن کنیم. عینیت یعنی چیزی که ما به‌ازای خارجی داشته باشد و در برابر ذهنیت قرار می‌گیرد؛ ذهنیت به مفهوم تصویری و خیالی. اما وقتی ما صحبت از «ذهن مورخ» می‌کنیم، منظورمان ذهن خیال‌پرداز نیست، بلکه منظورمان ذهنی است که عقل بر آن حاکم است. واژه‌ی دیگر «واقعیت» است و «حقیقت». ما در تاریخ به دنبال آن نوع حقیقتی که فیلسوفان در جست‌وجوی آنند نیستیم. تاریخ به دنبال شرح وقایع و بیان علل آن است. حقیقت یعنی، آنچه باید باشد و واقعیت یعنی آنچه هست. ما در تاریخ به دنبال این نیستیم که بدانیم اگر نادر به هند حمله نمی‌کرد چه اتفاقی می‌افتاد. بلکه می‌خواهیم بدانیم نادر چرا به هند حمله کرد و نتایج این امر چه بوده است؟ در تاریخ هرگونه تلاشی که برای رسیدن به واقعیت صورت گیرد به مفهوم رسیدن به حقیقت است به بیانی دیگر حقیقت یعنی این که بدانیم آن رویداد چگونه اتفاق افتاده است؟

در سال ۱۸۲۴م لئوپلد فون رانکه، ضمن تعریف معرفت عینی نسبت به گذشته، درصدد بود ثابت کند که گذشته به درستی چگونه بوده است. شاید بتوان اظهار داشت از آن پس بحث عینیت به‌طور جدی‌تری در تاریخ مطرح گردید، که در این ارتباط مورخان صاحب دو دیدگاه کاملاً متفاوت با یکدیگر شدند. عده‌ای تاریخ را عینی و حقیقی دانستند و عده‌ای آن را غیرعینی و نسبی قلمداد کردند.

کمک گرفته می‌شود. لذا در تفسیر مسائل اعتقادی و فرهنگی نیازمند به کارگیری عنصر ذهنی هستیم. هرچه تعداد شواهد و مدارک بیشتر باشد به عینیت نزدیک می‌شویم و هرچه شواهد و مدارک کمتر باشد عینیت کمتر می‌گردد.

مایکل استنفورد می‌گوید: «... در تاریخ بیشتر پرسش‌ها مربوط به عینیت است نه حقیقت». (استنفورد، ۱۳۸۲، ص ۹۲) وی منظور خود از عینیت را این‌طور تعریف می‌کند: «منظور ما از عینیت این است که آراء و داوری‌ها و گزاره‌های ما باید کاملاً بر مبنای موضوع مورد بررسی، هرچه باشد، شکل گیرد و صدق یا کذب آن‌ها باید مستقل از افکار و احساسات افراد باشد». وی آرمان عینیت را عبارت از «شناختن یا بیان چستی جهان، کاملاً به صورتی جدا



استاد شهید مرتضی مطهری

از ذهنیت فرد شناسنده می‌داند» (همان، ص ۹۳)

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب عینیت در تاریخ را امری نسبی می‌داند که تابع احوال مورخ و اسناد است. (زرین‌کوب، ص ۱۲۲) وی با ذکر جمله‌ای از سیسرون در رابطه با عینیت، شرط اصلی وصول به عینیت را گفتن حقیقت می‌داند. زرین‌کوب

عینی‌ترین تاریخ را نیز آلوده به ذهن‌گرایی می‌داند. (همان، ص ۱۲۲) عده‌ای دیگر از مورخان، نظیر **هولبورن**، معرفت عینی به یک رویداد گذشته را تنها از طریق تجربه‌ی ذهنی مورخ امکان‌پذیر می‌دانند. (استنفورد، ۱۳۸۵، ص ۲۰۷). این نظر تقریباً با اعتقاد طرفداران فرضیه‌ی تصویری یا دورنمایی مطابقت دارد. طبق این نظر عینیت در تاریخ، تنها به مفهومی رقیق شده یا فرعی امکان‌پذیر است و نتایج علمی تنها از این جهت علمی تلقی می‌شوند که نزد هر ناظری، که کارش را با همان شواهد شروع می‌کند، مصداق دارند. طرفداران فرضیه‌ی تصویری معتقدند که هر شرح تاریخی ناشی از دو عامل است. «عناصر ذهنی، که مورخان از خود مایه می‌گذارند؛ و شواهدی که کار خود را با آن آغاز می‌کنند و آن‌ها باید این شواهد را چه خوششان بیاید یا نه بپذیرند». (والش، ص ۱۲۵) در نظر این دسته از مورخان نیز تاریخ هم ذهنی و هم عینی است. استنفورد معرفت عینی در تاریخ را، اجماعی برای به توافق رسیدن در خصوص پاره‌ای از توصیفات می‌داند. وی معتقد است آنچه به چیزی منزلت و واقعیت تاریخی می‌دهد اجماع داوری‌های تاریخی است. (استنفورد، ۱۳۸۵، ص ۲۰۹) استنفورد از جمله مورخانی است که می‌خواهد نشان دهد که در فلسفه‌ی تاریخ، انسان با عقل و اندیشه‌اش پدیده‌ها را کشف می‌کند.

عده‌ای از مورخان معتقد به تاریخ عینی هستند. این گروه که به پوزیتیویست‌ها مشهورند معتقدند که در تاریخ باید بی‌طرف بود و نباید در کار نگارش تاریخ احساسات و تعصبات را دخیل کرد. در نقطه‌ی مقابل مورخانی قرار دارند که معتقدند امکان بی‌طرفی در تاریخ وجود ندارد. این عده معتقدند احساسات و تعصبات مورخ مانع رسیدن به حقیقت در تاریخ است. والش نظریه‌ی اخیر را رد می‌کند و معتقد است این تمایلات قابل اصلاح است و نمی‌تواند

مانعی در جهت نیل به عینیت محسوب گردد. (والش، ص ۱۱۲)

لرد آکتون در سال ۱۸۹۶، با ادعای خود مبنی بر نوشتن تاریخی بی‌طرف، خواستار بی‌طرفی مورخ در نگارش تاریخ بود. «همکاران بدانند که ... گزارش ما از جنگ واترلو باید خواننده‌ی فرانسوی، آلمانی و هلندی را به یک اندازه راضی کند». (استنفورد، ۱۳۸۲، ص ۹۴) آیا بنا به نظر آکتون می‌توانیم به عینیت تاریخی دست یابیم؟ آیا مورخ خوب مورخی است که خود را پنهان کند؟ عبدالکریم سروش این نکته را دال بر خوب بودن مورخ نمی‌داند. (سروش، ص ۳۸). باید گفت اصولاً هر چه مشمول مرور زمان گردد دیگر نمی‌تواند به‌طور مطلق عینی قلمداد شود. زیرا زمان وقوع یک رویداد مانند برخی عناصر دیگر در تاریخ تکرارناپذیر است. ما تنها قادریم در مورد چنین رویدادهایی فقط کمی به عینیت نزدیک شویم. چرا که تاریخ بر مستندات و مدارک و اسناد متکی است و آنچه به نتایج مطالعات تاریخی بها می‌دهد تکیه بر همین مسئله است. با گذشت زمان منابع کسب آگاهی ما از گذشته بیشتر شده است. تاریخ در بین منابع اطلاعات خود از گذشته، به‌خصوص در مقایسه با منقولات، اعتبار بیشتری به مکتوبات می‌دهد، حال این‌که باید پرسید، قبل از اختراع خط که منابع مطالعاتی مورخ محدود به محسوسات و منقولات است، چه تضمینی برای دستیابی مورخ به عینیت وجود دارد؟ نگارنده قصد ندارد با این جمله اعتبار تاریخ را زیر سؤال ببرد و تاریخ را کاملاً ذهنی و خیالی بداند، برعکس حداقل به سه دلیل نمی‌توان تاریخ را ساخته و پرداخته‌ی ذهن مورخ دانست: - مورخ همیشه با تکیه بر اسناد و مدارک صحبت می‌کند و تاجایی قادر است به واقعیت نزدیک شود که اسناد و مدارک به او اجازه دهد؛ و هر جا هم که اسناد و مدارک به کمک او نیاید، به مدد نیروی عقل به بیان

تاریخی می‌دانند باید گفت: آیا همه‌ی علوم به عینیت کامل دست یافته‌اند که در تاریخ چنین باشد؟ بیشتر اندیشمندان و پژوهشگران تاریخ معتقدند همان اندازه که مورخ سعی کند بدون تعصب صحبت کند و راست بگوید به عینیت دست یافته است و همچنین شرط رسیدن به عینیت را اجماع داوری‌ها می‌دانند.

موانع رسیدن مورخ به عینیت

عواملی که مانع رسیدن مورخ به عینیت کامل در تاریخ می‌شود:

۱. نتایج به دست آمده در تاریخ، به خصوصیات فردی یا احساسات شخصی کسانی که به آن‌ها دست می‌یابند بستگی دارد. حاصل این مطالعات بسته به دیدگاه‌های فردی، تعصبات مذهبی و

که بگوییم صحت و اعتبار همه‌ی تفسیرها به یک اندازه است و اصولاً واقعیات تاریخی پذیرای تفسیر عینی نیست». (کار، ص ۵۵) کار، با دیدگاه پوزیتیویست‌ها مخالف است. وی تاریخ را «ادراکی خاص از خردورزی بشر» می‌داند و معتقد است که هر مورخی دانسته یا نادانسته چنین ادراکی دارد. او به تأثیر محیط تاریخی و اجتماعی بر مورخ، در گزینش و تفسیر امور واقع، توجه فراوان دارد و شناخت تاریخی را امری نسبی می‌داند. کار، در کتاب «تاریخ چیست»، تاریخ گذشته را تنها با رهیابی به سوی فهم آینده به عینیت نزدیک می‌بیند. وی صحبت از «مورخ عینی» می‌کند و معتقد است که مورخ عینی کسی است که توانایی دارد تا از دید محدود موقعیت خویش در جامعه و تاریخ فراتر رود. «مورخ عینی کسی نیست که امور واقع را درست می‌فهمد، بلکه بیشتر کسی است که امور واقعی را درست گزینش می‌کند، این گزینش‌ها با توجه به موقعیتی است که مورخ در آن قرار دارد و زمانی به عینیت نزدیک می‌شود که مورخ دید خود را به آینده فرا تاباند که بیش عمیق‌تر و پایدارتری نسبت به مورخینی که دربند موقعیت زمان حال خویش‌اند به دست آورد». (کار، ص ۱۶۹-۱۷۰)

از مجموع این بحث می‌توان چنین نتیجه گرفت که اولاً عینیت مسئله‌ای است که در همه‌ی علوم مطرح می‌شود اما، در تاریخ این موضوع از پیچیدگی بیشتری برخوردار است، چون نیاز به تفکر بیشتری دارد. ثانیاً با توجه به تفاوت دانش تاریخ با سایر علوم، دستیابی به عینیت کامل در تاریخ غیرممکن است و امری نسبی و تابع شرایط مورخ است. مهم‌تر از همه این که دیدگاه عینی برای هر نوع فهم و درکی بهترین نیست. چون در تاریخ با رویدادهایی مواجهیم که نمی‌توان به‌طور کامل به عینیت آن‌ها دست یافت. در پاسخ کسانی که علمیت تاریخ را در گرو پذیرفتن کالم عینیت

و بررسی رویدادها می‌پردازد.

تاریخ دانشی است که نمی‌توان در آن عنصر ذهنی (عقلی) را نادیده گرفت. حتی در جایی که اسناد و مدارک وجود دارند، این عنصر (عقلی) به مورخ کمک می‌کند تا تفسیری همه‌جانبه‌تر از یک رویداد بیان کند.

اخبار متواتری که از منابع مختلف به دست مورخ رسیده تقریباً یکسان‌اند. بدون این که آن‌ها با یکدیگر تبانی کرده باشند؛ و یک رویداد همیشه به گونه‌ای تفسیر می‌شود که عقل برهانی یا عقل بی‌طرف بر آن حاکم است، یعنی عقل منطقی؛ که عقلی است که حاکم بر ذهن است و همه به استثنای عرفا که به عرفان و شهود معتقدند، آن را قبول دارند تفسیر رویدادها بدون توجه به این عنصر هم ممکن نیست. ناچار باید از آن بهره جست.

دلایلی که استنفورد نیز در این خصوص ذکر می‌کند قابل تأمل است. «اول این که باید به‌خاطر داشته باشیم که تاریخ درباره‌ی انسان‌ها، کنش‌ها و درد و رنج‌های آن‌هاست. درک کامل اعمال و رفتاری‌های آنان مستلزم این است که تا اندازه‌ی ممکن به دنیای برداشت‌ها، واکنش‌ها، محاسبات و احساسات آن‌ها راه یابیم... دوم این که تاریخ با نوشته شدن کتاب‌ها به پایان نمی‌رسد...» (استنفورد، ۱۳۸۲، ص ۱۰۱-۱۰۲)

هگل هدف تاریخ را «یافتن آنچه روی داده» می‌داند. به تعبیر وی «تاریخ هر اندازه در حصر توجه خود به آنچه روی داده و واقعی است، و تمرکز همت خود به آنچه به راستی روی داده است، پافشارتر باشد، به حقیقت نزدیک‌تر خواهد بود» (هگل، ص ۱۹۲)

ای. اچ کار عینیت کامل را در تاریخ قبول ندارد و می‌گوید «درست است که تفسیر نقش واجبی در تحقق واقعیات تاریخ بازی می‌کند، ولی هیچ تفسیری دارای عینیت کامل نیست، ولی این دلیل نمی‌شود



ولتر

ای. اچ کار عینیت کامل را در تاریخ قبول ندارد و می‌گوید: درست است که تفسیر نقش واجبی در تحقق واقعیات تاریخ بازی می‌کند، ولی هیچ تفسیری دارای عینیت کامل نیست، ولی این دلیل نمی‌شود که بگوییم صحت و اعتبار همه‌ی تفسیرها به یک اندازه است و اصولاً واقعیات تاریخی پذیرای تفسیر عینی نیست

قومی، مسائل و گرایش‌های سیاسی، تمایل حکومت‌ها و... متفاوت است. حتی ثبت رویدادها که با گزینش و انتخاب مورخ صورت می‌گیرد گاه تابع همین عوامل است. به عنوان مثال طبری، با توجه به گرایش مذهبی خود، علی‌رغم هم‌عصر بودن با حکومت علویان، صحبتی از آنان به میان نمی‌آورد. به قول سروش یا والش حتی اگر مورخ بتواند از وابستگی‌های فردی و شخصی رهایی یابد، نمی‌تواند از نظام‌های فکری که او را احاطه کرده خلاصی یابد. به عنوان مثال، یک مارکسیست دیدگاهی متفاوت درباره رویدادهای مختلف دارد.

۲. استدلال‌ات و نتیجه‌گیری‌های معمول در تاریخ نمی‌تواند مورد مقبولیت عام واقع شود. به تعبیری قانونمند نیست، این که افراد مختلف در موضوعات یکسان و مشابه دیدگاه‌های متفاوتی دارند مصداق همین مسئله است.

۳. پیش‌فرض‌های اصلی تفکر در رشته‌ای تاریخ مورد قبول و استفاده همه مورخان نیست. حقیقت‌جویی از ویژگی‌های یک مورخ است اما باید دانست در تاریخ هرکس به دنبال کشف حقیقت موردنظر خود است. به عنوان مثال، در مورد نهضت مشروطه‌ی ایران هرکس از منظر خود به آن نگریسته و می‌نگرد و سعی در کشف حقیقت دارد. اگر چه موضوع تحقیق برای همه‌ی کسانی که در آن مورد کار می‌کنند مشترک است پیش‌فرض‌ها با یکدیگر متفاوت است.

۴. خو گرفتن ذهن مورخ به برخی مفاهیم و تصورات، عامل دیگری است که مانع از رسیدن به عینیت کامل در تاریخ می‌گردد. گاه اعتماد به آن‌چه از سوی مورخی صاحب‌نام نوشته شده، مانع از تفسیر و بررسی مجدد می‌گردد و دستیابی با عینیت را با معضل جدی

روبه‌رو می‌کند.

۵. فاصله‌ی زمانی زیاد با بعضی از رویدادها. در مورد حوادثی که پژوهشگر نزدیک‌اند، با توجه به تعدد اسناد و منابع مورد مطالعه، نیل به عینیت با دشواری چندانی روبه‌رو نیست. اگر چه در مورد این ادعا هم نمی‌توان مطلق صحبت کرد. اما گاه مورخ با موضوعاتی سروکار دارد که مدارک کمی از آن‌ها در دست است. حتی شیوه‌ی تاریخ‌نویسی در گذشته، که به‌طور سنتی به مسائل سیاسی و نظامی با محور قرار دادن شخصیت‌های خاص انجام می‌شد، باعث عدم تحول عینیت کامل در تاریخ می‌گردد. در تاریخ‌نویسی جدید، با تکیه بر پیش و روش و ارتباط تاریخ با علوم دیگر غیر از علوم انسانی، عینیت بیشتر قابل دستیابی به عینیت با توجه به عامل زمان مشکل‌تر می‌شود.

۶. کلی‌نگری در مسائل تاریخی یکی از مشکلاتی است که مانع از دستیابی به عینیت تاریخی می‌شود. هر چه مسأله‌ی مورد پژوهش جزئی‌تر باشد رسیدن به عینیت سهل‌تر است و هرچه به شکل کلی به مسائل تاریخی نگاه شود رسیدن به عینیت مشکل‌تر می‌شود. «هر چه توصیف حوادث گزیده‌تر باشد عینی‌تر و علمی‌تر است». (سروش، ص ۳۹)

۷. «طبیعت حوادث و طبیعت مورخ، هر دو به سبب اشتغال بر عناصر نفسانی، مانع از تحقق عینیت خالص در تاریخ است» (زین‌کوب، ص ۱۴۰)

۸. استنفورد چند عامل را مانع از رسیدن به عینیت کامل در تاریخ می‌داند که عبارت‌اند از: - عدم تأثیر مورخ بر رویدادهایی که اتفاق افتاده، - عامل زبان، - نگارش تاریخ از درون جامعه در باره‌ی جامعه. (استنفورد، ۱۳۸۲، ص ۹۷-۹۵)

۹. اهمیت تاریخی یک موضوع، که فقط مورخ آن را برای ثبت کردن مهم

می‌داند. (گزینشی بودن موضوعات از سوی مورخ).

۱۰. برداشت‌های متفاوت مورخان از یک رویداد؛ حتی در هنگام ثبت یک رویداد تصور ذهنی یک مورخ با مورخ دیگر متفاوت است. «به دنبال عینی گشتن، یعنی فقط توصیف حوادث را کردن، نه ممکن است و نه مطلوب. نباید بیهوده خود را به نام بی‌طرفی فریفت که ما حوادث را همچنان که بوده‌اند شرح می‌کنیم و از دخالت عنصرهای ذهنی خود خودداری می‌ورزیم. دخالت دادن عنصر ذهنی و طرح دادن به یافته‌های پراکنده و پریشان خارجی از لوازم انفکاک‌ناپذیر ماهیت هر علم است». (سروش، ص ۳۷)

پی‌نوشت

*. حقیقت به برداشت مطابق با واقعیت گفته می‌شود. نقطه‌ی مقابل آن خطا نامیده شده یعنی آن برداشت که با واقع مطابقت نداشته باشد.

منابع

۱. استنفورد، مایکل. درآمدی بر تاریخ‌پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، انتشارات دانشگاه امام صادق، تهران ۱۳۸۵
۲. استنفورد، مایکل، درآمدی بر فلسفه‌ی تاریخ، ترجمه‌ی احمد گل‌محمدی، نشر نی چاپ اول، تهران ۱۳۸۲
۳. زرین‌کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازو، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۰
۴. سامازان، شارل، روش‌های پژوهش در تاریخ، جلد سوم، گروه مترجمان، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم ۱۳۷۵
۵. سروش، عبدالکریم، فلسفه‌ی تاریخ، بی‌جا، انتشارات حکمت، چاپ اول ۱۳۵۷
۶. کار، ای، ج، تاریخ چیست، ترجمه‌ی حسن کامشاد، انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۸
۷. مطهری، مرتضی، فلسفه‌ی تاریخ، ج ۱، انتشارات صدرا، چاپ چهارم، ۱۳۷۲
۸. والش، دبلیو. ای، مقدمه‌ای بر فلسفه‌ی تاریخ، ترجمه‌ی ضیاءالدین علایی طباطبایی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳
۹. نودری، حسینعلی، فلسفه‌ی تاریخ، انتشارات طرح نو، چاپ اول
۱۰. هگل، گ. و، عقل در تاریخ، ترجمه‌ی حمید عنایت، انتشارات شفیعی، ۱۳۸۱
۱۱. رضوی، سید ابوالفضل، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره‌ی ۱۰۹، نقدی بر کتاب ای. ج. کار.

یکی از مشکلات درس تاریخ، فقدان انگیزه در تعدادی از دانش‌آموزان است. به منظور ایجاد انگیزه در دانش‌آموزان و مشارکت دادن هر چه بیشتر آنان در «پیاپاده‌سازی» روش‌های نوین فعال تدریس و آموزش تاریخ»، پیشنهادهایی به شرح زیر ارائه می‌گردد:

۱. تشکیل ستاد دانش‌آموزی دوستاناران تاریخ، که می‌توان آن را برای مثال، «گروه دوران» نامید. این ستاد از گروه‌های دانش‌آموزی (حداقل دو نفر و اگر بیش از دو نفر باشند باید یک رئیس و یک معاون داشته باشند) تشکیل خواهد شد. هر گروه دوستدار، معرف یک دوره‌ی تاریخی خواهد بود؛ به عنوان مثال: گروه ایران باستان، گروه دوران اسلامی، گروه حکومت ترکان، گروه دوران قرون وسطی و غیره. این گروه‌ها به سرپرستی دبیر تاریخ فعالیت‌های زیر را در طول سال انجام خواهند داد.

الف: ثبت نتیجه‌ی پژوهش بر روی یک روزنامه‌ی دیواری با سلیقه و علاقه‌ی هر گروه همراه با جذابیت. همچنین می‌توان نتیجه‌ی پژوهش را با ایجاد ماکت تاریخی، به صورت پنجره‌های مختلف که از چوب، فلز، کاغذ، مقوا و... ساخته شده نشان داد و آن را با سلیقه‌ی خاصی تزئین کرد.

پیشنهاد می‌شود نام روزنامه‌های دیواری که تهیه می‌شود عنوان کلی «پنجره‌ای به تاریخ» باشد، مثل پنجره‌ای به ایران باستان، پنجره‌ای به تمدن و تاریخ اسلامی و... ضمناً در روزنامه‌های دیواری باید نمودارها، مرزهای جغرافیایی، نژاد، مذهب، فرهنگ و تمدن مشخص شود.

۲. انتخاب یک اطاق، یا کلاس در مدرسه و اختصاص دادن آن به کلاس تاریخ و فعالیت‌های مربوط، با عنوان «اطاق تاریخ و میراث فرهنگی» باعث جذابیت بیشتر درس تاریخ خواهد شد. تجهیز و تزئین این

اطاق باید توسط گروه‌های نام برده انجام گیرد. ممکن است بتوان با مذاکره با سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان یا شهر از کمک‌های این سازمان نیز برای تجهیز اتاق بهره گرفت و پاره‌ای از وسایل کمک آموزشی تاریخ، مانند سی‌دی‌های مربوط، آلبوم سکه، نقشه‌های تاریخی، کتاب‌های مرجع، فیلم، عکس، اسلاید، نمودار، جدول و... را تهیه کرد. در روزنامه‌ی دیواری ممکن است بتوان همه‌ی عکس‌های تاریخی یک دوران را جای داد. دانش‌آموزان می‌توانند مطالب مهم هر دوران را به طور خلاصه در روزنامه‌ی دیواری بنویسند.

۳. هر مدرسه می‌تواند روزی را به نام «روز تاریخ و میراث فرهنگی» در طول سال تعیین کند و آن را به صورت جشنواره در مدرسه برگزار نماید. در این روز می‌توان اطاق تاریخ را افتتاح و سایر برنامه‌های جشنواره را با همکاری سازمان میراث فرهنگی اجرا کرد.

۴. تشکیل کلاس‌های آموزشی مولار برای دانش‌آموزان جهت ترغیب آنان به پژوهش در درس تاریخ.

۵. برگزاری همایش دانش‌آموزی تاریخ و میراث فرهنگی با حضور دانش‌آموزان سایر مدارس برگزار گردد. در روز برگزاری جشنواره‌ی «تاریخ و میراث فرهنگی» جوایزی به گروه‌ها تقدیم شود. سایر مدارس می‌توانند بازدیدهایی با هماهنگی‌های قبلی از اطاق تاریخ و میراث فرهنگی داشته باشند. در واقع این اطاق یک پایگاه آموزشی برای سایر مدارس مخصوص دبیران و دانش‌آموزان خواهد بود.



کلیدواژه‌ها: آموزش تاریخ، انگیزه، درس تاریخ.

نازنین موفق

سرگروه تاریخ شهرستان‌های استان تهران

ایجاد انگیزه برای فراگیری بیشتر درس تاریخ



خبر



انتشار فصلنامه تاریخ معاصر ایران

دو شماره ۴۸-۴۷ فصلنامه تاریخ معاصر ایران در یک مجلد منتشر شد. این دو شماره ویژه بهائیت و باییت است، با این مطالب:

- پیشگفتار
- کتابشناسی جریان باییت و بهائیت
- روزشمار جریان باییت و بهائیت
- قائم موعود اسلام (عج)، و مدعیان مهدویت/امیر پور صالحی
- میرزا علی محمد باب؛ از چالش‌های فرارو تا توبه و تکذیب ادعا/ابراهیم کاویان و سعید باغستانی
- کتاب اقدس/استاد سید محمد محیط طباطبایی
- خاتمیت؛ نفی مسلک باب و بهاء/عزالدین رضائاد
- بهائیت؛ ریزشها و بحرانه‌های مداوم.../ابوذر مظاهری
- بیت‌العدل اعظم بهائیت؛ بن‌بست مشروعیت/سیدعلی اسماعیلی

- باییت و بهائیت؛ نمای دور، نمای نزدیک/آرش جهانگیری
- بهائیت در ادعا؛ بهائیت در عمل/مرتضی علی دوست
- وعده‌های بی‌بنیاد، پیشگوییهای معکوس/مجتبی نیکو صفت
- حسینعلی بهاء؛ دوستان و دشمنان سیاسی/علی ابوالحسنی (منذر)
- استعمار و فرقه‌سازی‌های آن/مریم رفیعی
- بهداشت؛ تقابل با اقتدار ملی ایران/دکتر سید سعید زاهد زاهدانی



شماره جدید تاریخ اسلام منتشر شد

سی و هشتمین شماره فصلنامه تخصصی تاریخ اسلام منتشر شد. فهرست مقالات این شماره، عبارت است از:

- سنت‌های الهی و رویدادهای تاریخ/دکتر زهرا روح‌الهی امیری
- فضل‌الله بن روزبهان خنجی و شریعت نامه‌نویسی در قرن نهم/دکتر حسین ایزدی

- پژوهشی در تاریخ‌نگاری مغرب اسلامی/دکتر یونس فرهمند
- نقش سیاسی و اقتصادی خاندان ماذرائی در مصر قرون سوم و چهارم هجری/الهام امین کاشانی
- بررسی زمینه‌های پیدایش پدیده خروج در صدر اسلام/سیمین قربانپور دشتکی
- مقایسه اندیشه مهدویت شیعه اثنی عشری و نظریه پایان تاریخ مهدویت/دکتر حسن حضرتی/نفیسه فلاح‌پور
- کارکرد تمدن دینی، بررسی نظریه دولت قدرت‌مدار/ریحانه حرم پناهی



انتشار شماره‌ی جدید تاریخ ایران

پنجمین شماره فصلنامه تاریخ ایران، با این مطالب منتشر شد:

- خوانش‌های نظری از بنیاد دولت پیشامشروطگی در ایران/محمد علی اکبری
- استراتژی امپراطوری عثمانی از پروژه‌ی حفر کانال ذن-ولگا/محمد تقی امامی خویی
- دو مورخ گمنام زیدی ایرانی: ابوالعباس حسنی و علی بن بلال آملی

یک مجلد منتشر شد. مقالات این مجله عبارت است از:

- مداخلات صفویه در امور داخل عثمانی در عصر شاه اسماعیل اول/ دکتر عباسعلی آذر نیوشه، سمانه ابراهیم زاده گرجی
- نگاهی به نهضت حروفیه در ایران/ محمداقبر خزلیلی
- روابط قدرت در خراسان: از ورود اعراب مسلمان تا کشته شدن قتیبه بن مسلم/ محمد احمدی منش
- درآمدی بر هویت دینی و ملی ایرانیان/ حبیب زمان محبوب
- جایگاه ربع رشیدی در تاریخ و تمدن ایران/ حسین اسمعیلی سنگری
- سیری کوتاه در تاریخ شرق شناسی/ شبنم هراند
- بررسی عوامل ناکامی مغولان در برخورد با ممالیک مصر در زمان هولاکو و اباقا خان/ پیمان کریمی
- نگاهی به سیر مراسم احیا در ایران/ دکتر محمد خانی (فرهنگ مهر و ش)
- نگاهی به علوم غریبه در دوره افشاریه/ زهرا حاتمی
- نظام مالیاتی معاویه در ایران/ مائده شریفین
- تزئینات آجری در دوره سلجوقی/ منصور صاحبی زاز
- بررسی کاروان سراهای بین راهی یزد در دوره صفوی/ مینا علمداری
- نگاهی دوباره به روابط بین امین السلطان و میرزا رضای کرمانی و تأثیر آن در ترور ناصرالدین شاه قاجار/ شهرزاد تاج آبادی
- بررسی نقش مایه ها و نمادها در قالی ایران عصر صفوی/ زهرا منصوری ظفر

باوری مسیحیان و علویان و بکتاشیان در قلمرو عثمانی

محمد تقی امامی خوئی

* تحلیل رفتار سیاسی عالمان شیعی (مطالعه موردی: پدیده مهاجرت چهل روزه ۱۳۴۲)

اسماعیل حسن زاده

* حمودیان و تشیع در اندلس

سید احمد رضا خضری

* تبارشناسی ایران گرایی فرهنگی در سنت تاریخ نگاری ایرانی-اسلامی تا عهد تیموری

زهیر صیامیان گرجی

* تطور اندیشه ارجاء از مرجئه نخستین تا مرجئه خالص

علی غلامی دهقی

* نمادهای دینی در شعر شیعی از قرن اول تا پنجم هجری (مطالعه موردی: امام علی (ع) و امام حسین (ع))

زهرة ناعمی



انتشار تاریخ پژوهی

دو شماره ۴۳-۴۲ تاریخ پژوهی در

سید هاشم آقاجری/ محمد کاظم رحمتی
○ واژه شناسی تاریخ ده و روستا در ایران

حسن باستانی راد

○ شاه گزینی در دوره ی ساسانیان: فرایند شاه گزینی در نامه ی تنسر به گشنسپ

شهرام جلیلیان

○ قیام های خوارج در روزگار هارون الرشید

سید ابوالقاسم فروزانی

○ نخستین دریافت های نظری و عملی ایرانیان از تمدن جدید، و جایگاه آن در الگوی نوسازی امیر کبیر

قباد منصور بخت



فصلنامه ی مطالعات تاریخ اسلام

منتشر شد

سومین شماره فصلنامه مطالعات

تاریخ اسلام با این مطالب منتشر شد:

* بررسی جاده ابریشم از بغداد تا چین (مطالعه موردی: راه چون نگاریه

فاطمه احمدوند، حسین قرچانلو

* مزارات مشترک و برخی تشابهات

معرفی کتاب

تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی در دوره‌ی آل بویه

اکرم علیخانی

دبیر تاریخ، شهر تهران

نویسنده: محمد ایمانی فر (رویگر)

ناشر: مؤلف، چاپ اول، ۱۳۸۹

قیمت: ۶۰۰۰ تومان، ۳۶۸ صفحه

در این کتاب نویسنده دوره‌ی حکومت آل بویه را به عنوان یک سلسله‌ی شیعه مذهب مورد بررسی قرار داده است. نگارنده این دوره را یکی از شکوفاترین دوران تاریخ تمدن اسلام و ایران برشمرده و بنیانگذاران این سلسله را مؤسس مهم‌ترین حکومت مستقل و نیرومند ایرانی در سده‌های نخستین اسلامی معرفی کرده است.

در مقدمه، دوران آل بویه را دوره‌ی تسلط و سیطره بر عباسیان در بغداد و به اسارت گرفتن خلیفه‌ی عباسی، گسترش فقه شیعه، مجال اعتلای علمای بزرگ تشیع و تدوین کتب اربعه‌ی شیعه و رسمیت یافتن شیعه‌ی امامیه ذکر کرده است همین دربار حاکمان آل بویه را جایگاهی امن و پناهگاه دانشمندانی دانسته که اغلب مقام وزارت این دوره را کسب نموده‌اند.

نویسنده اوج قدرت و دوران طلایی آل بویه را دوره‌ی فرمانروایی عضدالدوله می‌داند و از او به عنوان سرآمد شاهان آل بویه یاد می‌کند.

این کتاب در پنج فصل گردآوری شده است.

فصل اول: نیم‌نگاهی با تاریخ عمومی

جهان در عصر حکومت آل بویه (۳۲۱-۴۴۸ ق / ۳۱۱-۴۳۵ ش / ۹۳۳-۱۰۵۶ م) مؤلف در این فصل اوضاع فرانسه، ژرمانی، انگلیس، روم شرقی، روسیه، مسیحیت در اروپا، آموزش و پرورش در اروپا، دادگستری در اروپا، صنعت در اروپا، بورژوازی، اندلس، فاطمیان، هند، چین و

ژاپن را در این دوران بررسی نموده است.

فصل دوم: تاریخ تحولات سیاسی

آل بویه در این فصل نگارنده به معرفی سرزمین و مردم دیلم، بویه‌ی ماهیگیر، نسب آل بویه، زمینه‌ها و چگونگی پیدایش دولت آل بویه و سپس به معرفی دیلمی‌های آل بویه در سه ناحیه‌ی ایران، یعنی الف ری، اصفهان و همدان، ب فارس و پ عراق، خوزستان و کرمان؛ پرداخته است. در انتهای این فصل مؤلف قدرت و قلمرو آل بویه، احیای میراث باستانی، ویژگی‌ها و امتیازات آل بویه و علل زوال این حکومت را مورد بررسی قرار داده است.

فصل سوم: تشکیلات حکومتی در دوره‌ی آل بویه

این فصل در دو بخش الف: وزارت و ب: تشکیلات دیوانی؛ به نگارش درآمده است.

فصل چهارم: اوضاع اجتماعی و اقتصادی در دوره‌ی آل بویه

در این فصل ابتدا اوضاع اقتصادی سلسله‌ی آل بویه، آورده شده است و سپس اقدامات عمرانی شاهان آل بویه، بررسی شده است.

فصل پنجم: تحولات فرهنگی در دوره‌ی آل بویه

فصل پایانی کتاب شامل دو قسمت است: الف: جایگاه علم و دانش در دوره‌ی آل بویه شامل مباحث زیر:

- زمامداران دانش‌دوست و دانش‌پرور بویه

- علل توسعه‌ی علم و دانش در دوره‌ی آل بویه

- کتابخانه‌های دوره‌ی آل بویه

- مدرسه‌ی عضدی در کربلا

- کتیبه‌های دوره‌ی آل بویه

ب: سیاست مذهبی آل بویه و جایگاه

فرق مذهبی در دوره‌ی آنان

جایگاه مذهب تسنن، حنبلی، نجاریه، زعفرانیه، شافعی، حنفی، خوارج، معتزله، ظاهریه و تصوف. مؤلف در این قسمت جغرافیای مذهبی شیعه‌ی امامیه، زمینه‌های گسترش شیعه‌ی امامیه، علل اختلاف و درگیرهای شیعیان و سنیان و موضوع امیران بویه در برابر درگیرهای را مورد بررسی قرار داده است. سپس به معرفی متکلمان بزرگ شیعه شامل شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید، سیدرضی، سید مرتضی، شیخ طوسی و نیز شیعیان اسماعیلی پرداخته است. در ادامه به بررسی دیگر آئین‌ها و فرق این دوره یعنی زرتشت یهود و مسیحیت خرم دینان، مزدکیان، مانویان، بودا و مذاهب امیران آل بویه و در آخر تساهل و تسامح ایران آل بویه را مورد بررسی قرار داده است.

